ظهور قرلق‌ها

از طلوع تا تجلّی

پژوهشی در هویت و تاریخ قرلق‌ها

تألیف: خبیر عاصی

بسم الله الرحمن الرحیم

ظهور قرلق‌ها

از طلوع تا تجلی

پژوهشی در هویت و تاریخ قرلق‌ها

شناسنامه کتاب:

عنوان: ظهور قرلقها

مؤلف: خبیر عاصی

ویراستار: صابر صفا

تاریخ نشر:

این کتاب را تقدیم میکنم به پدر بزرگوارم

و تشکر میکنم از برادرانم _ خصوصا عبدالناصر "سنگرمل"

که برای نوشتن این رساله حمایتم کردند.

طلوع

در شب تاریک مهتابی زلالم مثل آب
بردبارم، مثل شعرم در بلندای کتاب

من مثال تاریخ نورم، که دارد زندگی
در دلم توران‌زمین و در رگم افراسیاب

نسل توران نسل خوبان از میان خلّخم
مثل خورشیدی فروزان، مثل نورم بی نقاب

من ستوق عبدالکریمم خادم اسلام و دین
من چو محمود غزنوی ام، فاتحم چون آفتاب

دشمنانم سر به زیر و خائنانم سرنگون
قلعه‌ای دینم بزرگ و قلعه‌ی کفرم خراب

با لبِ تیغم همی بر دست آرم میهنم
چون شهاب الدوله هارون نوه‌ی افراسیاب

پیشگفتار

در جهان پر رمز و راز تاریخ برخی اقوام و قبایل با وجود نقش برجسته‌ای که در فرهنگ، تمدن و تاریخ بشری داشته‌اند کمتر شناخته شده‌اند. قبیله قرلق یکی از این اقوام است که ردپای خود را در صفحات تاریخ حک کرده اما هنوز بسیاری از پرسشها درباره آن بی پاسخ مانده است. این کتاب تلاشی است برای شکافتن این رازها و ارائه تصویری روشن و جامع از گذشته و حال این قوم کهن. در این اثر شما با قرلق‌ها آشنا خواهید شد؛

از معنای نامشان گرفته تا اصل و نسب آن‌ها، از ریشه‌های قومی و قبیله‌ای تا قلمروهایشان در گذر تاریخ. خواهید دانست که قرلق‌ها از کجا برخاستند چه تأثیری در تاریخ منطقه داشتند و امروزه کجاها ساکن هستند. همچنین این کتاب به طور مستند و دقیق نشان میدهد که سبکتگین پدر سلطان محمود غزنوی بنیانگذار سلسله غزنویان از تبار قرلق بوده است؛ نکته‌ای که کمتر به آن پرداخته شده و در اینجا با استناد به منابع تاریخی و تحلیل‌های علمی به وضوح اثبات شده است. این کتاب به پرسشهای گوناگون شما پاسخ خواهد داد: قرلق یعنی چه؟ چه نقشی در تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی داشته‌اند؟ امیدوارم این اثر شما را در کشف این جنبه مهم از تاریخ یاری رسانده و به درک عمیق‌تری از میراث این قوم پرافتخار برساند.

با سپاس و احترام،

نویسنده: خبیر عاصی

فهرست مطالب

مقدمه

وَتِلْکَ الْأَیَّامُ نُدَاوِلُهَا بَیْنَ النَّاسِ

سوره آل عمران آیه ۱۴۰

تاریخ همچون جویبار بی پایان در گذر است، روزهای که می آیند و می روند مردمانی که می آیند و نامی از خود به یادگار میگذارند و گاه در دل خاک فراموش می شوند. هر قومی هر قبیله‌ی و هر ملتی نقشی بر پردهِ وسیع روزگار ایفا کرده است که در میان آنها برخی همچون قرلق‌ها با نبوغ، شجاعت، دلاوری و فرهنگ خویش در دل تاریخ درخشان به نظر می‌آید. قرلق‌ها از کهن‌ترین و پر افتخارترین اقوام ترک داستان پر فراز و نشیبی در دل تاریخ دارند. قوم قرلق نه تنها به عنوان یک نیروی موثر در تحولات سیاسی و نظامی منطقهِ آسیای میانه شناخته می شود،

بلکه فرهنگ و هویت آنها تاثیر ژرف بر حکومت‌های اطراف خود داشته است، از سواران بی باک در دشت های وسیع تا رهبران خردمند در دربار های با شکوه.

از نخستین برخورد آنان با اسلام و نقش‌آفرینی‌شان در پذیرش و گسترش این دین در منطقه، تا ظهور حاکمان و فرمانروایانِ همچون بغراخان هارون فاتح فرارود (ماوراءالنهر) و سبکتگین که پایه‌های دولت قدرتمندی همچون غزنویان را در افغانستان بنا نهادند؛ همواره حضور مؤثر در تاریخ این سرزمین داشته‌اند. این کتاب سفری است به اعماق تاریخ قرلق‌ها، تلاش برای کشف رازهای نهفته آنها و بررسی تاثیرات عمیق شان در جهان اسلام؛ با مرور زندگی اجتماعی، باورها، هنر و سیاست این قوم بزرگ به بخشی از میراث مشترک بشر نزدیک می شویم. در این کتاب تلاش شده است تا ضمن بررسی سیر تاریخی قرلق‌ها به طور ویژه بر تأثیرات آنان بر افغانستان تمرکز شود؛ از پذیرش اسلام توسط این قوم و نقش آنان در تقویت این دین در منطقه تا ظهور فرمانروایانِ که میراث قرلقها را در افغانستان شکوفا ساختند، همه این موضوعات با جزئیات مورد بررسی قرار گرفته شده است. هدف این اثر نه تنها ارائهِ اطلاعات دقیق و علمی در

مورد قرلقهاست، بلکه بیان کننده تاریخ واقعی آنها در تاریخ منطقه و شناخت ارزش‌های فرهنگی‌شان برای نسل امروز و فرداست. این کتاب همانند کتابهای ماقبل از خود دعوتی است به تأمل در شکوه و عظمت قومی که هر چند شاید کمتر به آن پرداخته شده اما نقش بزرگی در تاریخ ایفا کرده است. با تمام وجود سعی کرده ام این کتاب را با فصیح‌ترین حالت ممکن بنویسم تا این اثر نه تنها برای علاقه‌مندان به تاریخ و فرهنگ جذاب بوده، بلکه بتواند نقطه‌ی برای آغاز پژوهش های بیشتر در این زمینه باشد.

و من الله التوفیق

فصل اول منشأ و تاریخ ترکها

ریشه اقوام ترک

برای آنکه بتوانیم ریشه‌ها و تبار ترکان قرلق را به درستی بررسی کنیم و بنیاد و سرچشمه آنان را دریابیم، نخست لازم است اندکی درباره اقوام ترک و ترک‌زبانان سخن بگوییم. زیرا قرلق‌ها از همان آغازِ شناخته‌شدن در تاریخ، یکی از شاخه‌های برجسته و معتبر اقوام ترک به شمار می‌رفتند که با شجاعت‌ها، رشادت‌ها و دلاوری‌های خود در سطور تاریخ خوش درخشیده و نامشان را ماندگار ساخته‌اند.

از روزگار آفرینش حضرت آدم و حوا(ع) تا زمان حضرت نوح(ع) در متون دینی و روایات الهی داستان‌ها و حکایت‌های

گوناگونی نقل شده است. بر اساس باور بسیاری از علما و دانشمندان مسلمان و مسیحی، شجره و نسب بشریت کنونی از همان نقطه‌ای آغاز می‌شود که پس از وقوع طوفان عظیم و فراگیر، حضرت نوح(ع) زمین را میان فرزندان خود ــ حام، سام و یافث ــ تقسیم کرد. در روایت‌ها آمده است که حضرت نوح، زمین را از جنوب تا شمال به سه بخش تقسیم نمود: بخش نخست را به فرزندش حام سپرد که او بعدها پدر اقوامی چون سودانیان، برخی طوایف عرب، بنی‌اسرائیل و بعضی از اقوام خاورمیانه دانسته شد؛ بخش دوم را به فرزندش سام واگذار کرد که او را پدر اعراب و فارس می‌دانند؛ و بخش سوم را به فرزندش یافث بخشید که به باور بسیاری، نیای بزرگ ترک‌ها و اقوام ترک‌تبار بوده است. که مغولان و ترکان نیز نسب خویش را به یافث می‌رسانند و به این باور پایبندند. از آنجا که موضوع بحث ما شجره و نسب ترک‌هاست، در اینجا به اختصار از دو بخش دیگر می‌گذریم و به اصل مطلب می‌پردازیم. ترک‌ها از دیرباز چنین می‌اندیشیدند که شخصی به نام ابولجه خان جد و نیای ایشان بوده است. در برخی روایت‌ها ابولجه خان را همان یافث، فرزند حضرت نوح(ع) دانسته‌اند و گاهی نیز او را نواده و فرزندزاده یافث معرفی کرده‌اند. در هر صورت، اجماع بر این

است که ابولجه خان، پدر ترکان، از نسل یافث بوده و در روزگار بسیار کهن، در دل دشت‌ها و صحراها زندگی و امرار معاش می‌کرده است[۱].

با توجه به باورهای ترک‌ها، روایتی روشن‌تر و تفصیلی‌تر از سوی ابوالغازی بهادر خان نقل شده است. او می‌گوید: «ابولجه خان پسر ترک، پسر توتک، پسر یافث است.»[۲] از سوی دیگر، نویسنده طبقات ناصری، ترک را فرزند عاجوج و عاجوج را فرزند یافث می‌داند[۳]. بنابراین اگر روایت ابوالغازی بهادر خان را در کنار گزارش نویسنده طبقات ناصری بگذاریم، نتیجه این خواهد بود که نسب چنین ترسیم می‌شود: ابولجه خان پسر ترک، پسر عاجوج، پسر یافث، پسر نوح(ع). در پایان می‌توان گفت آنچه از این مجموعه روایات و نقل‌ها برمی‌آید، این است که شجره‌نامه نسب تمام ترک‌های جهان، بی‌گمان به یافث فرزند حضرت نوح(ع) ختم می‌شود. این پیوند و وابستگی نه‌تنها برای شناخت ریشه‌ها و هویت تاریخی ترک‌ها اهمیت فراوان دارد،

۱:_(جامع التواریخ جلد۱ ص ۴۷_سال چاپ ۱۳۷۳ / طبری جلد ۱ صفحه ۱۳۷)

۲:_(جوامع‌التاریخ جلد ۳ صفحه ۲۰۶۶ و ۲۰۶۷_سال چاپ ۱۳۷۳)

۳:_(طبقات ناصری جلد ۱ صفحه ۱۷_سال چاپ ۱۳۴۲)

بلکه برای فهم تمدن، فرهنگ و جایگاه آنان در گذر تاریخ بشر نیز نقشی اساسی و بنیادین ایفا می‌کند.

ترکان در روزگار کهن مردمانی بودند گله‌دار، کشاورز و دشت‌نشین که زندگی‌شان پیوندی ناگسستنی با دشت‌ها و چراگاه‌های پهناور داشت. آن‌ها در گستره‌ی وسیعی از شمال دیوار بزرگ چین، در نواحی مغولستان بیرونی ــ که امروزه جمهوری سوسیالیستی مغولستان و منطقه‌ی زونگاریا نامیده می‌شود سکونت داشتند. همسایگان این مردمان را، در جنوب، چینیان؛ در غرب، اقوام هند و اروپایی؛ و در جنوب‌غربی، سکاها تشکیل می‌دادند[۴]. این هم‌جواری‌ها در گذر زمان تأثیر فراوانی بر فرهنگ، روابط و حتی سبک زندگی ترک‌ها بر جای گذاشت و آنان را در ارتباط مداوم با تمدن‌های بزرگ و همسایگان قدرتمندشان قرار داد. در روایت‌های تاریخی و اسطوره‌ای آمده است که ابولجه خان، که به‌عنوان جد و نیای بزرگ ترک‌ها شناخته می‌شود، پسری داشت به نام دیب یا قوی. پس از درگذشت ابولجه خان، این پسر بر جای پدر نشست و رهبری قوم را بر عهده گرفت. گفته‌اند دیب یا قوی دارای چهار فرزند بود: قراخان، اوزخان، کزخان و کرخان. از میان این چهار تن،

۴:ـ(جامع التواریخ جلد۱ صفحه۲۰۳۰ـسال چاپ ۱۳۷۳)

قراخان جانشین پدر شد و پس از او فرزندی به دنیا آمد که بعدها با نامی جاودانه در تاریخ و افسانه‌های ترکان شناخته شد: اغوزخان.۵ اغوزخان، در حافظه‌ی تاریخی و در اسطوره‌های ترک‌ها، شخصیتی افسانه‌ای و شگفت‌انگیز است. او نه‌تنها به‌عنوان نیای اصلی اقوام ترک شناخته می‌شود، بلکه نماد اتحاد، قدرت و رهبری در میان ترکان به شمار می‌آید. افسانه‌های مربوط به او، تصویر رهبری دادگر، شجاع و آینده‌نگر را به نمایش می‌گذارد که توانست پراکندگی قبایل ترک را به وحدت و همبستگی بدل سازد. به همین سبب، نام اغوزخان برای ترک‌ها همواره یادآور شکوه، همبستگی و هویت قومی بوده است. روایات مربوط به اغوزخان در منابع تاریخی و ادبی به دو گونه بازگو شده‌اند: دسته‌ای از آن‌ها که رنگ و بوی اسلامی دارند، و دسته‌ای دیگر که برگرفته از سنت‌ها و باورهای پیش از اسلام هستند. هر یک از این روایت‌ها از زاویه‌ای متفاوت به زندگی، فتوحات و منش اغوزخان پرداخته و تصویری متفاوت از این نیای افسانه‌ای به دست می‌دهند.

۵_(جامع التواریخ جلد۱ ص ۴۸_سال چاپ ۱۳۷۳)

روایت غیر اسلام:

در روایات غیر اسلامی چنین ذکر شده است که روزی از روزها چشمان آی قاغا(خانم قره خان مادر اغوز خان) درخشید و او پسری به دنیا آورد که چهره‌ای آسمانی و دهانی آتشین، چشمانی شهلا و گیسوان و ابروانی تیره داشت، این پسر از پریهای زیبا نیز زیباتر بود نام او را اوغوز گذاشتند. او در ۴۰ روزگی بزرگ شد و راه رفت، اسب سواری آموخت و دلاور شد. در آن زمان حیوانی ترسناک در جنگل همه را به وحشت انداخته بود اوغوزخان به جنگل رفت و با کشتن آن حیوان مردم را از شرّش آسوده کرد. شبی به هنگام نیایش با خداوند نوری از آسمان پایین آمد و او در میان نور دختری را دید، آن دختر چنان زیبا بود که اگر می خندید خدای آسمان نیز می خندید و اگر میگریست خدای آسمان نیز گریه می کرد. اغوزخان شیفته آن دختر شد و او را به زنی گرفت، آنها صاحب سه پسر شدند: خورشید، ماه و ستاره. روزی اوغوزخان به شکار رفته بود در سوراخ یک درخت دختری بی نهایت زیبا دید باز شیفته او شد و او را به زنی گرفت و آنها نیز صاحب سه پسر شدند:

آسمان،کوه و دریا. از پسران اوغوز خان، ۲۴ قبیله اوغوز به وجود آمدند.۶

روایت اسلامی:

به نقل از جامع التواریخ قراخان بعد از درگذشت پدرش قائم مقام شد۷، قراخان پسری داشت زیباتر از ماه و خورشید، هنگامی به دنیا آمد سه روز و سه شب شیر مادرش را نخورد و هر شب به خواب مادر می آمد و میگفت: به دین یکتا پرستی ایمان بیاور و گرنه شیرت را نمیخورم، مادر در مقابل در خواست پسرش ایستادگی نتوانست و به دین یکتا پرستی درآمد ولی کسی را آگاه نکرد چرا که اگر فردی از افراد قبیله از ایمان آوردنش با خبر میشد باعث هلاکت هردو مادر و فرزند میشد. ترکان عادت داشتند زمانی نام کودک را بر می گزیدند که او به یک سالگی می رسید، در این مراسم قراخان از بیگها و بزرگان محل پرسید که نام کودک را چه بگذاریم؟ کودک پیش از همه پاسخ داد نام من اوغوز است همه شگفت زده شدند و نام اوغوز را پذیرفتند. پس از خوردن طعام کودک در میان میهمانان فریاد می کشید الله

۶:_(تاریخ مختصر ترک صفحه ۷۱_ سال چاپ ۱۳۸۹)

۷:_(جامع التواریخ جلد۱ صفحه ۴۸_سال چاپ ۱۳۷۳)

الله، میهمانان پرسیدند کودک چه می گوید؟ همه در سکوت بودند زیرا کلمه الله عربی است و کسی معنی آن را نمی فهمید۸. بدین ترتیب شعبه های در میان اقوام ترک با رهبران جداگانه بوجود می آید که اغوز خان منحیث رهبر و سرکرده چهار قوم بزرگ ترک به اسامی قپچاق، قلج، قنقلی و قارلوق(قرلق) شناخته می‌شود۹.

خاستگاه و سرزمین اولیه ترکها:

خاستگاه و سرزمین نخستین مردمان ترک به استپ‌های پهناور اوراسیا بازمی‌گردد؛ جایی میان کوه‌های آلتای، تیان‌شان و دشت‌های گسترده آسیای مرکزی. این نواحی که بخش‌هایی از مغولستان کنونی، شرق قزاقستان و شمال‌غربی چین را در بر می‌گیرد، در حقیقت زیستگاه اولیه و مهد هویت قومی ترک‌ها به‌شمار می‌رود. ترکان در روزگار کهن قومی کوچ‌نشین بودند که زندگی‌شان بر دامپروری، شکار و تا اندازه‌ای بر تجارت استوار بود. با گذشت زمان، جایگاه اقتصادی و فرهنگی آنان در

۸:_(جامع التواریخ جلد ۱صفحه ۴۹_سال چاپ ۱۳۷۳/ تاریخ مختصر ترک صفحه ۷۳_سال چاپ ۱۳۸۹)
۹:_(جامع التواریخ جلد۱ صفحه ۴۰_سال چاپ ۱۳۷۳).

پیوند با مسیرهای بزرگ تجاری ـ به‌ویژه جاده ابریشم ـ اهمیتی ویژه یافت و آنان را به پلی میان شرق و غرب بدل ساخت. کوه‌های آلتای در میان تمامی این سرزمین‌ها، نقشی افسانه‌ای و تاریخی در ذهنیت ترک‌ها ایفا می‌کردند؛ چراکه در اساطیرشان این کوه‌ها به‌عنوان نقطه آغازین پیدایش و سرچشمه هویت قومی یاد شده‌اند. منابع تاریخی کهن نیز روایت می‌کنند که اقوام ترک از روزگار دیرین در دشت‌ها، کوه‌ها و بیشه‌های سرزمین‌های قبچاق، اوروس، چرگس، تلاس، صیرم، ایبپر، پولار و کرانه‌های رود آنقره، همچنین در حدود ولایت‌هایی که به ترکستان و ایغورستان شهرت داشت، و نیز در کنار رودهای منسوب به نایمان‌ها و حوالی کوه‌های آلتای و رود اورغان می‌زیستند[۱۰]. ترکان در سده ششم میلادی به قدرتی یکپارچه دست یافتند و نخستین دولت بزرگ خود را بنیان نهادند. آنان امپراتوری خویش را به دو شاخه شرقی و غربی تقسیم کردند که هر دو به دست دو برادر بنیاد نهاده شد. قلمرو ایشان از سرزمین مغولستان تا کناره‌های دریای سیاه و نواحی چین شمالی گسترده بود. مؤسس امپراتوری شرقی ترکان، «یومین»،

۱۰:ـ(جامع التواریخ جلد۱ همان صفحه)

در سال ۵۵۲م چشم از جهان فروبست؛ اما «ایستمی»، برادر او که فرمانروای بخش غربی بود، یک ربع قرن پس از وی زیست و قدرت را در دست داشت. با گسترش نفوذ چین در آسیای مرکزی، خاندان سلطنتی تانگ درسال ۶۳۰م بخش شمالی و در ۶۹۵م بخش غربی امپراتوری ترک‌ها را به تصرف درآوردند. با این‌حال، ترکان شمالی در ۶۸۲م بار دیگر توانستند از یوغ اطاعت چینی‌ها رهایی یابند و دولت خود را بازسازی کنند. این حکومت تازه تا سال ۷۴۵م پایدار ماند.

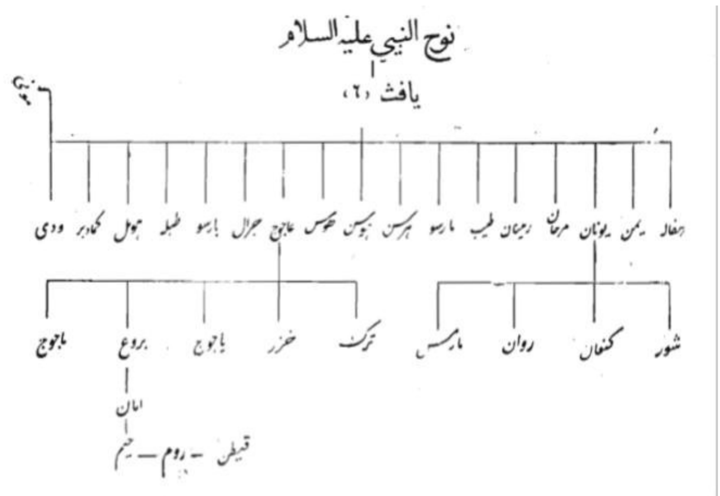
از شاهزادگان نامدار این دوره می‌توان به «بلکاقاغان» و برادر کوچکش «کلتکین» اشاره کرد؛ دو شخصیتی که علیه سلطه چین قیام کردند و نام‌شان برای همیشه در تاریخ ترک‌ها ماندگار شد. یادبود ایشان بر سنگ‌نوشته‌های اورخون در مغولستان ثبت گردیده است؛ سنگ‌نوشته‌هایی که از سال‌های ۷۳۱م و ۷۳۴م برجای مانده‌اند و نه‌تنها شرحی از تاریخ و دلاوری‌های این خاندان به دست می‌دهند، بلکه کهن‌ترین آثار مکتوب زبان ترکی نیز محسوب می‌شوند[۱۱]. این کتیبه‌ها که با یکی از نخستین الفباهای ترکی نگاشته شده‌اند، نشان می‌دهند که سنت نوشتاری ترکان قدمتی دست‌کم ۲۵۰۰ ساله دارد[۱۲]. چنین میراثی گواه آن

است که زبان و فرهنگ ترک‌ها نه‌تنها در میدان‌های نبرد و کوچ‌های بزرگ، بلکه در بستر اندیشه، ادب و هنر نیز پیشینه‌ای بس کهن و پرارج داشته است.

۱۱:ـ(کارل بروکلمان نویسنده تاریخ ملل و دول اسلامی صفحه ۲۲۴ و ۲۲۵ـسال چاپ ۱۳۴۶/ تاریخ فتوحات مغول صفحه ۳۶ سال چاپ ۱۳۸۳)

۱۲:ـ(تاریخ ترکان قبل از اسلام صفحات ۸۸ و ۸۹ـسال چاپ ۱۳۹۰)

تصویر: ۱۳.



۳:_(طبقات ناصری جلد ۱ صفحه۱۷_سال چاپ ۱۳۴۲)

فصل دوم پیدایش قرلقها

قرلقها: ریشه و معانی اسم

نام قرلق از ریشهِ زبان ترکی کهن گرفته شده است. در زبان ترکی قدیم واژه «قر» (qar) به معنای «برف» و «لوق» (-luq) یک پسوند نسبت‌ساز مکان است. بنابراین معنای تحت‌اللفظی «قرلق» به «مردمان سرزمین‌های برفی» یا «ساکنان مناطق سرد و برفی» اطلاق میگیرد. این توضیح به شرایط جغرافیایی سرد و کوهستانی که این قبیله بزرگ در آن زندگی می‌کرده‌اند مرتبط است. چنانچه که در سطور قبل ذکر شد اغوز خان منحیث رهبر و شخصیت تاثیر گذار چهار قوم بزرگ ترک از جمله قرلق ها شناخته می شد؛ در خصوص چگونگی اسم گذاری قوم قرلق

توسط اغوز خان روایات گوناگونی اسلامی و غیر اسلامی وجود دارد که به ترتیب و مختصر درین مبحث ذکر شده است.

نظریه اسلامی:

به نقل از جوامع‌التواریخ: گویند، آنگاه که اوغوز از ولایت غور و غرجستان به یُورت کهن خویش رهسپار بود، در میانه‌ی راه به کوهی سترگ رسید. ناگاه برفی سهمگین باریدن گرفت و سپیدی بی‌پایان دشت و کوه را در خود فرو برد. در آن طوفان، بسیاری از خانه‌ها در زیر توده‌های سنگین برف مدفون شدند، جز چند خانه که به گونه‌ای شگفت‌انگیز از آسیب مصون ماندند. چون اوغوزخان آن منظره را بدید، در شگفت فرو رفت و گفت: «چگونه است که در چنین بارش مهیب، کسی بازمانَد؟» از آن پس، آن چند خانه و کسانی که در زیر باران برف پایدار ماندند را «قارلوق» نام نهاد، به معنای «خداوند برف»؛ و روایت کرده‌اند که تمامی اقوام قارلوق (قرلق) از نسل همان جماعت پدید آمده‌اند[۱]. ابوالغازی بهادرخان، خان نامدار خانات خیوه ـ که در عین حال نویسنده‌ای دانشمند و تاریخ‌نگاری دقیق‌نگر در

۱:ـ(جوامع‌التاریخ جلد ۱ صفحه ۵۳ و ۵۴ـسال چاپ۱۳۷۳)

روزگار خویش بود ـ در کتاب ارزشمند شجره‌الترک روایتی دیگر آورده است. وی می‌نویسد که در یکی از یورش‌های ترکان به سرزمین‌های کوهستانی، ناگهان بهمنی عظیم فرو غلتید و راه گروهی از سپاهیان ترک را مسدود ساخت. آن دسته ناچار برای مدتی پشت دیوار انباشته از برف ماندند و گذرشان بسته شد. از آن پس، همان گروه و بازماندگان‌شان به «قارلوق» موسوم گشتند؛ یعنی «آنان‌که زیر برف مانده‌اند، یا از برف گذشته‌اند»[۲].

با این همه، تنها این دو روایت نیست که ریشه‌ی نام قارلوق‌ها را روشن می‌سازد. اندیشمندانی نامدار چون راسخ یلدرم و دکتر صاحب‌نظر مرادی نیز هر یک دیدگاه‌هایی در وجه تسمیه‌ی این قوم ارائه کرده‌اند. اما در اینجا برای پرهیز از اطناب، به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

نظریه غیر اسلامی:

روایت کرده‌اند که روزی اوغوزخان با سپاهیان خویش، به راهنمایی گرگ افسانه‌ای، رهسپار شکار شد. در این میان، اسب محبوب اوغوزخان به کوهی یخ‌بسته گریخت؛ کوهی که هیچ‌کس

۲:_(حمید نوری. مقاله وجه تسمیه قرلق ها)

توان صعود بر فراز آن را نداشت. اما یکی از دلاوران سپاه، با شجاعتی بی‌مانند از صخره‌های یخین بالا رفت و پس از ۹ روز، اسب خان را بازگرداند. چون از فراز کوه فرود آمد، تن و جامه‌اش پوشیده از برف بود. اوغوزخان با دیدن این صحنه شگفت، او را به سرداری برگزید و نام «قارلوق» بر وی نهاد؛ به معنای «صاحب برف»[۳]. در دیوان لغات‌الترک به ترجمه صدیقی، درباره‌ی قرلق‌ها چنین آمده است: «قُرْلُقْ، نام تیره‌ای از ترکان چادرنشین است که جزو اغوزها به‌شمار

نمی‌آیند، اما همانند آنان کماندارانی چیره‌دست‌اند»[۴]. در منابع فارسی و عربی نیز این نام به گونه‌های گوناگون چون: قرلغ، خرلق، قرلوغ، قرلیغ، قارلق، خرلخ و خلّخ ضبط شده است[۵]. کهن‌ترین منبعی که در آن از قرلق‌ها یاد شده، سنگ‌نبشته‌های ترکی اورخون در مغولستان است. در این کتیبه‌ها که به گوک‌ترک‌ها اختصاص دارد، نام قرلق‌ها سه بار آمده است. در سال ۷۴۲م، قرلق‌ها همراه با باسمیل‌ها و اویغورها در سرنگون ساختن دولت تورکوهای شرقی

۳:_(تاریخ مختصر ترک صفحه ۷۲)

۴:_(ترجمه دیوان لغات ترک صفحه ۲۷۶_سال چاپ ۱۳۸۳)

۵:_(جامع التواریخ جلد۳ صفحه ۲۰۵۵_سال چاپ ۱۳۷۳)

۶:_(جامع التواریخ جلد۳ صفحه ۲۰۵۶_سال چاپ ۱۳۷۳

(گوک‌ترک‌ها، نخستین دولت عشایری ترک که از چندین قبیله تشکیل شده بود) شرکت کردند. در این هنگام، فرماندهان قرلق‌ها به عنوان یبغوی دست راست در دستگاه حکومت باسمیل‌ها ـ که پس از فروپاشی تورکوها به قدرت رسیدند ـ شناخته می‌شدند. اما اندکی بعد، در سال ۷۴۴م، آنان با اویغورها هم‌پیمان گشتند، بر ضد باسمیل‌ها برخاستند و آنان را از تخت پایین کشیدند. پس از این دگرگونی، اویغورها بر مسند قدرت نشستند و قرلق‌ها به عنوان یبغوی جناح چپ دولت اویغور جای گرفتند؛ مقامی که پس از خاقان، بلندترین رتبه به‌شمار می‌آمد۷. در سال ۱۳۳ه.ق/۷۵۱م، قرلق‌ها در نبرد سرنوشت‌ساز مسلمانان با چینیان به یاری سپاه اسلام شتافتندو زمینه‌ی پیروزی آنان را فراهم ساختند۸. پس از این واقعه، آنان به شاخه‌های غربی تورکوها در ناحیه‌ی یدی‌سو (هفت‌آب) حمله بردند و شهرهای بلاساغون و تالاس را به تصرف درآوردند. در سال ۷۵۵م، قرلق‌ها رفته‌رفته نیرومندتر و ثروتمندتر شدند. گروهی از ایشان که در اؤتوکن می‌زیستند، به تدریج رهسپار غرب شدند و با کاهش قدرت تورکئش‌ها، جای آنان را گرفتند و عملاً

۷:_(تاریخ ترکان قبل از اسلام صفحه ۲۲۵_سال چاپ ۱۳۹۰)

۸:_(جامع التواریخ جلد ۳ صفحه ۲۰۵۶_سال چاپ ۱۳۷۳)

وارث آن امپراتوری گشتند[۹]. قرلق‌ها تا سال ۸۴۰م تابع حکومت اویغورها بودند؛ اما یبغوی آنان، پس از شکست اویغورها، خود را خاقان نامید و حکومتی مستقل بنیاد نهاد. او شهر «قرا اوردو» بر کرانه‌های رود «چو» را به عنوان پایتخت برگزید[۱۰].

در روزگار یورش چنگیزخان، فرمانروای قرلق‌ها «ارسلان‌خان» بود. چون چنگیز، «قوبیلا نویان» از قبیله برولاس را برای فرماندهی در مرزهای قلمرو قرلق‌ها گماشته بود، ارسلان‌خان ناگزیر به اطاعت درآمد و نزد قوبیلا شتافت. چنگیزخان برای پیوند خاندانی، دختری از قبیله اوروغ را به همسری او داد و فرمان داد که وی را «ارسلان سر تاقتائی» یعنی تاجک بخوانند؛ به این معنا که مردی با اصالت و بزرگ‌منزلت است و شایسته نیست که نام او را بی‌پسوند یاد کنند[۱۱].

۹:_(تاریخ ترکان قبل از اسلام صفحه ۲۲۵_سال چاپ ۱۳۹۰)
۱۰:_(جامع التواریخ جلد ۳ صفحه ۲۰۵۷_سال چاپ ۱۳۷۳)
۱۱:_(جامع التواریخ جلد ۱صفحه ۱۴۴_سال چاپ ۱۳۷۳)

کول ایرکین :

بعلاوه لقب یبغو که مختص خانات مردم قرلق بوده که تقریبا معادل نائب السلطنه است و همچنین به دومین عضو بلند پایه‌ی یک طایفه گفته می شد؛ کول ایرکین نیز عنوان لقب مقامی ترکی-اویغوری است مرکب از دو واژه kul و Irkin هر یک به تنهایی به مثابه نام خاص، لقب و رتبه در منابع کهن ترکی به کار رفته که مختص خان‌های قرلق بوده است. به صورت مرکب برای نخستین بار در مثنوی "قوتاد غوبیلیگ" اثر یوسف خاص حاجب در سال ۴۶۲ هـ ق آمده است که بعد از یوسف خاص حاجب محمود کاشغری کول ایرکین را در دیوان لغات الترک خویش آورده و آن را لقب بزرگان قبیله قارلوق(قرلق) دانسته است.۱۲.

۱۲:_(جامع التواریخ جلد۳ صفحه۲۱۰۴_سال چاپ ۱۳۷۳)

موقعیت جغرافیای قرلقها قبل از اسلام

قرلق‌ها یکی از شاخص‌ترین قبایل ترک در آسیای میانه به شمار می‌رفتند. آنان در آغاز، در نواحی غربی کوه‌های آلتای و پیرامون سرزمین‌های قارا ایرتیش و تارباقاتای سکونت داشتند. این موقعیت جغرافیایی، آنان را در مرکز یکی از مهم‌ترین گذرگاه‌های تاریخی آسیای میانه قرار می‌داد. قرلق‌ها در مراحل نخستین حیات سیاسی خود تحت تابعیت پادشاهی قدرتمند گوگ‌ترک قرار داشتند، اما با درگذشت بیلگه خان، فرمانروای نامدار گوگ‌ترک‌ها، اوضاع تغییر کرد. در همین هنگام، قرلق‌ها توانستند با پیوستن به اتحاد اویغورها و باسمیل‌ها، ضربه‌ای کاری بر پیکر حکومت گوگ‌ترک وارد آورند و سرانجام آن دولت بزرگ را به فروپاشی بکشانند[1]. پس از این دگرگونی سرنوشت‌ساز، قرلق‌ها به سرعت جایگاه تازه‌ای در منطقه پیدا کردند. نخست توانستند سرزمین وسیع و استراتژیک جونگاریا را به تصرف درآورند و سپس با گسترش قلمرو خویش، به بلاساغون و نواحی تحت سلطه تورگیش‌ها در حوالی رود تالاس دست یافتند. پیروزی‌های پیاپی آنان در سال ۷۶۴ میلادی نقطه

۱:ـ(تاریخ مختصر ترک، صفحه ۳۲)

عطفی در تاریخ این قوم بشمار می‌آید؛ زیرا این فتوحات زمینه‌ساز پیدایش قدرتی نو و بزرگ در صحنه سیاسی آسیای میانه شد و قرلق‌ها را بر سراسر بخش‌های غربی قلمرو پیشین گوگ‌ترک‌ها مسلط ساخت[۲]. روند توسعه‌طلبی قرلق‌ها همچنان ادامه یافت. آنان در سال ۱۸۹ هجری قمری / ۸۰۴ میلادی موفق شدند به سرزمین سرسبز و آباد سمیرجیه دست یابند؛ منطقه‌ای پرآب و درخت که در مجاورت دنیای متمدن و مسیرهای تجاری مهم قرار داشت. این موقعیت، آنان را به دنیای پیشرفته و شهرنشین نزدیک‌تر ساخت. شمار زیادی از قرلق‌ها در این دوران به زندگی یکجانشینی روی آوردند و در کنار کوچ‌نشینی به فعالیت‌های اقتصادی متنوعی چون دامپروری، کشاورزی و پرورش اسب پرداختند که از دیرباز در میان اقوام ترک اهمیت ویژه‌ای داشت[۳]. سرزمین گسترده‌ای که قرلق‌ها در آن روزگار در اختیار داشتند، در جنوب قلمرو اویغورها واقع شده بود و تمامی حوضهٔ سفلا رودخانه تاریم را در بر می‌گرفت.

۲:_ (تاریخ مختصر ترک، صفحه ۳۲)

۳:_(ترکان در عرصه تاریخ/نویسنده: ملیحه ستار زاده)

این سرزمین در منابع فارسی با نام «خلّخ» یاد شده است. جالب آن‌که مردم این دیار در نوشته‌های مورخان و شاعران به سبب قامت موزون، اندام دلنشین و زیبایی چهره شهرت فراوان داشته‌اند[۴].بارتولد خاورشناس بزرگ، با استناد به نوشته‌های جغرافیادانان عرب سدهٔ دهم میلادی یادآور می‌شود که مسیر بازرگانی عرب‌ها در آسیای میانه که از سرزمین‌های ترک‌ها تا سرزمین‌های چین ـ تحت تسلط سه قوم عمده بود: قوزها، قرلق‌هاو توقوزقوزها. بر پایه همین گزارش‌ها، گستره قلمرو قرلق‌ها از فرغانه آغاز می‌شد و تا مرز شرقی سرزمین‌هایشان امتداد می‌یافت؛ مسافتی که پیمودنش بیست روز راه در بر داشت[۵]. همچنین، نویسندگان ترک در منابع خود محل زندگی قرلق‌ها را با دقت بیشتری توصیف کرده‌اند. آنان یاد کرده‌اند که قرلق‌ها در حوضهٔ کوهستانی تارباقاتای، در بخش‌های جنوبی رود قارا ایرتیش و نواحی شمالی رود ائمیل و نیز در میان دریاچه‌های اورونقو و سایسانق سکونت داشتند[۶].

۴:ـ(تاریخ مغول، عباس اقبال، فصل اول، صفحه ۸)

۵:ـ(ترکهای آسیای میانه صفحه ۶۴)

۶:ـ(تاریخ ترکان قبل از اسلام صفحه ۲۲۴)

مجموع این توصیف‌ها، چه در منابع اسلامی و چه در آثار نویسندگان ترک، به روشنی بیانگر جایگاه وسیع جغرافیایی و اهمیت بی‌بدیل قرلق‌ها در تاریخ و تمدن آسیای میانه است. این قوم نه تنها در ساختار سیاسی و نظامی منطقه نقشی بنیادین ایفا کردند، بلکه در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نیز جایگاهی برجسته یافتند و نامشان در بسیاری از منابع معتبر تاریخی و جغرافیایی برجای مانده است.

خلّخ:

خلّخ، سرزمینی دلنشین و پرشکوهِ ست که مردمان آن در ادبیات فارسی به ظرافت، لطافت و زیبایی شهره‌اند. این دیار یکی از مهم‌ترین شهرهای مسکونی قرلق‌ها، یعنی همان خلّخ‌ها بوده و از دیرباز جایگاهی ویژه در جغرافیای تاریخی و فرهنگی منطقه داشته است. طبیعت سرسبز و دل‌انگیز آن، همراه با رودخانه‌هایی که در دامن حوزه‌های حاصلخیز جاری بودند، خلّخ را به کانونی مهم برای سکونت و آبادانی بدل ساخته بود. کوه‌های سترگ و آسمان‌سای که همچون حصاری استوار گرداگرد شهر کشیده شده بودند، در کنار دشت‌های پهناور و خرم، خلّخ را به مکانی استراتژیک، امن و در عین حال مناسب

برای زندگی، رونق و رشد تمدن‌های گوناگون تبدیل کرده بود. از دیدگاه فرهنگی و هنری نیز خلّخ در تاریخ جایگاهی درخشان و ممتاز داشته است. این شهر نه تنها در میان اقوام ترک و آریایی به نمادی از زیبایی و طراوت بدل شد، بلکه در ادب فارسی نیز به عنوان مظهر شکوه و نیکویی شناخته می‌شود. شاعران بلندآوازه‌ای چون حافظ و سعدی، دو گوهر تابناک زبان فارسی دری، بارها در اشعار جاودان خود از زیبایی و لطافت خلّخ یاد کرده‌اند و آن را به عنوان نمادی از کمال و حسن مثال زده‌اند. در کنار آنان، بسیاری دیگر از شاعران و نویسندگان نیز با الهام از این دیار، خلّخ را چون نگینی درخشان در میان شهرهای کهن ستوده‌اند؛ شهری که در حافظه تاریخی اقوام، همواره به‌سان پیکره‌ای از زیبایی و عظمت نقش بسته است.

۱.حافظ "گوی خوبی بردی از خوبان خلّخ، شاد باش" [۷]

۲.سعدی "این چه بویست که از ساحت خلّخ بدمید

وین چه بادیست که از جانب یغما برخاست"[۸]

۷:_ (حافظ غزل ۴۳۳)

۸:_(سعدی قصیده پنجم در وصف بهار)

۳. امیر معزی " از دلبران خلّخ، وز نیکوان یغما" [۹]

" ای آمده از خلّخ شیرین لب و خوش پاسخ" [۱۰]

"قبله‌ی عشاق گیتی خلّخ و یغما بود" [۱۱]

۴. سوزنی سمرقندی" سران خلّخ مردان مرد و شیر دلان" [۱۲]

۵. مجد همگر " حجره را با رخ افروخته خلّخ سازیم" [۱۳]

نویسنده کتاب ارزشمند حدودالعالم در وصف ناحیه پهناور و آباد خلّخ و شهرهای وابسته به آن چنین روایت می‌کند: مشرق این دیار گسترده به برخی از نواحی تبت، سرزمین‌های یغما و قلمرو تغزغز می‌رسد، در حالی‌که سمت جنوب آن به بخش‌هایی از سرزمین یغما و ناحیه پرآوازه ماوراءالنهر پیوسته است. سوی مغرب خلّخ به مرزهای غوز می‌انجامد و شمال آن با سرزمین‌های تخس، چِگل و نیز نواحی تغزغز پیوند می‌خورد. این خطه به گفته نویسنده از آبادترین و پرنعمت‌ترین نواحی ترکان بوده است؛ سرزمینی سرشار

۹:_(امیر معزی قصیده ۲) ۱۰:_(امیر معزی قصیده ۱۶۵)

۱۱:_(امیر معزی قصیده ۱۲۷) ۱۲:_(سوزنی سمرقندی قصیده ۱۰۶) ۱۳:_(مجد همگر قصیده ۲۹)

از آب‌های روان، چراگاه‌های سرسبز و هوایی دلپذیر و معتدل که زندگی را برای مردمانش دلنشین و بارور می‌ساخت. از ویژگی‌های چشمگیر این ناحیه، تولید و فراهم آمدن انواع گوناگون موی — چه به معنای پارچه‌های بافته از موی حیوانات و چه به صورت فرآورده‌های مویی — بوده است؛ محصولاتی که آوازه‌شان در سرزمین‌های پیرامون پیچیده بود. مردم خلّخ به‌راستی مردمانی خوش‌برخورد، میهمان‌نواز، اهل مهرورزی و معاشرت دانسته شده‌اند و در عین حال، در گذشته پادشاهان و فرمانروایان آنان با عنوان جبغو یا همان یبغو شناخته می‌شدند؛ لقبی که جایگاه سیاسی و شکوه حاکمان این دیار را بازتاب می‌داد. این ناحیه بزرگ نه تنها از شهرها و قصبات متعددی تشکیل می‌شد، بلکه در دل خود روستاها و محله‌های پرجمعیت و پرکار نیز جای داده بود. شیوه زندگی مردمانش متنوع و پرتحرک بود: برخی به شکار و صید در کوهستان‌ها و دشت‌های فراخ مشغول بودند، گروهی به کشاورزی و آبادانی زمین می‌پرداختند، و جمعی نیز به چوپانی و پرورش گله‌ها همت می‌گماشتند. دارایی و ثروت اصلی آنان بر پایه گوسفند، اسب و همان فرآورده‌های متنوع مویی استوار بود؛ ثروتی که هم معاش روزمره و هم قدرت نظامی‌شان را تأمین می‌کرد. مردمان خلّخ افزون بر این، جنگاورانی دلیر و آزموده بودند که در تاخت‌وتازها

و نبردها از مهارت و چابکی خاصی برخوردار بودند، به گونه‌ای که آوازه جنگجویی ایشان در بسیاری از منابع تاریخی برجسته شده است[۱۴].

نویسنده حدودالعالم سپس در ادامه سخن از ۱۹ شهر وابسته به خلّخ و خلّخیان به میان می‌آورد؛ شهری که در میان آنان نام برسخان جایگاه ویژه‌ای دارد. اهمیت این شهر از آن روست که در پژوهش‌های تاریخی دقیق و مستند، روشن شده است که سبکتگین، پدر سلطان یمین‌الدوله محمود غزنوی، از اهالی همین محله برسخان بوده است. از همین رو، یادکرد نویسنده حدودالعالم از این شهر نه تنها جنبه جغرافیایی دارد، بلکه حلقه‌ای مهم در زنجیره شناخت پیشینه خاندان غزنویان و پیوندشان با ناحیه خلّخ به شمار می‌رود؛ پیوندی که درک درست آن برای شناخت تاریخ سیاسی و اجتماعی سده‌های نخستین اسلامی آسیای میانه ارزشی انکارناپذیر دارد.

۱۴:_(حدودالعالم صفحه ۸۱_سال چاپ ۱۳۶۱)

اعتقادات و زبان قرلقها قبل از اسلام

اعتقادات و زبان قرلق‌ها مانند سایر اقوام ترک قبل از اسلام تحولات زیادی را متحمل شده و تاثیر زیادی در تاریخ و فرهنگ آسیای میانه و بعد از گسترش دین اسلام داشته است که بصورت مفصل در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

اعتقادات:

اعتقادات مردم قرلق در زیر مجموه‌ی اعتقادات ترکان باستان قرار دارد که در گذر زمان دستخوش تحولات زیادی شده است. ترکان قبل از اسلام ایمان عجیبی به سر نویشت و قضا و قدر داشتند و زمان و مکان را پر از نیرو های (نامرئ) می‌دانستند که نسبت به انسان ها حس حسادت دارند[۱]. در باور ترک‌های باستان حیواناتی همچون گرگ و عقاب جایگاه مقدسی داشتند و نماد قدرت، شجاعت و ارتباط با نیروهای ماورایی به شمار می‌رفتند. براساس روایات ثبت‌شده ادیان و باورهای گوناگونی در میان ترک‌های باستان(از جمله قرلقها) رواج داشته است، از جمله این اعتقادات می‌توان به شمنیسم، باور به نیروهای طبیعی، پرستش

۱:_(کارل بروکلمان صفحه ۲۲۶)

نیاکان و به‌ویژه دین گوک‌تانری اشاره کرد که بیشترین تعداد پیروان را در میان آن‌ها داشتند، این ادیان نشان از تأثیر عمیق طبیعت و کیهان در شکل‌گیری جهان‌بینی ترک‌های باستان دارد۲.

زبان:

مردمان قرلق پیش از تأسیس نخستین دولت مسلمان ترک‌تبار یعنی قراخانیان و دولت قراخانیان به چه زبانی سخن می‌گفتند؟ زبان مردم قرلق یکی از زیرشاخه های خانواده زبان های ترکی است که این زیرشاخه توسط (خلّخ)توسعه یافته و بسیاری از کتوب و آثار ترکی میانه به این زبان نوشته شده است. در تقسیم بندی های زبان شناسان و محققین همچون رودولف درباره زبانها و لهجه های معاصر ترکی به چهار گروه زبانی ترکی شرقی، ترکی غربی، ترکی آسیای میانه و ترکی جنوبی اشاره شده است که زبان گروه قارلوق(قرلق) در زیرشاخه‌ی زبان ترکی آسیای میانه(یا ترکی شرقی، خانیه، خاقانی) قرار دارد. ازآنجا که در زیر مجموعه زبان ترکی آسیای میانه زبان قراخانیان هم وجود دارد؛

۲:ــ (تاریخ مختصر ترک صفحات۶۱ تا ۶۴)

به ترکی آنها ترکی خاقانیه نیز می گویند[۳]، اما دکتر جواد هیئت* برای شناسای دقیق زبان و لهجه های ترکی، آنرا به هفت گروه تقسیم می کند که میتوان به زبان گویشی مردم قرلق پی برد.

۱:ـگروه اغوز ۲:ـگروه قبچاق ۳:ـگروه بلغار ۴:ـ گروه قرلوقی_ ایغوری(یا ترکی شرقی، خانیه، خاقانی) ۵:ـ گروه ایغور ـاوغوز ۶:ـ زبان چوواشی ۷:ـ زبان یاقوت

موضوع مورد بحث ما در تقسیم بندی های دکتر هیئت فقط زبان و لهجه گویشی مردم قرلق است برای همین در مورد گروهای زبانی دیگر فقط در حد اطلاعات عمومی سخن گفتیم.

۳:ـ(ترکان قبل از اسلام صفحات ۸۴، ۸۵ و ۸۶)

*دکتر جواد هیئت، فرزند علی هیئت در سال ۱۳۰۴ در تبریز به دنیا آمد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه و دو سال اول رشته پزشکی را در ایران گذراند و به استانبول رفت و پس از اخذ دکترای پزشکی، دوره تخصصی جراحی را در استانبول و پاریس به پایان رساند و در سال ۱۳۳۶ به ایران بازگشت. در مدت ۴۸ سال طبابت و جراحی در تهران، به تدریس و تألیف کتاب‌ها و مقالات جراحی پرداخت و در فاصله سال‌های ۱۳۳۶–۵۵، مجله دانشکده پزشکی را منتشر نمود (در این مجله بیش از پنجاه مقاله علمی به قلم او چاپ شده است). تاکنون بیش از ۱۵۰ مقاله و سخنرانی از او در کنگره‌های بین‌المللی جراحی به زبان‌های فرانسه، انگلیسی در مجلات پزشکی خارجی چاپ شده است.

قارلوق ها(قرلق) با اغوز ها که جزء امپراطوری گوگ ترک و ایغور بودند و در دولت آنها شرکت داشتند، بعد ها حکومت قراخانیان را تشکیل دادند و به ترکی آنها ترکی خانیه(خاقانی) می گفتند. در گروه ترکی قرلقی_ ایغوری چهار لهجه ترکی وجود دارد هر یک ۱:_ اوزبیکی ۲:_ صاری ایغور۳:_ ینی ایغور۴:_ سالاری

اوزبیکی:

اشاره به زبان تمام اوزبکهای جهان خصوصا اوزبکهای افغانستان دارد، قابل ذکر است نام اوزبک از نام خان مغول حکومت آلتون اوردو گرفته شده است، پس از آنکه اوزبک خان به دین اسلام در آمد تمام اتباع خود را به دین اسلام گرویانید. نام اوزبک ابتدا به مردم قسمت های شرقی ملت جوجی خان برای تشخیص و جدا کردن از ملت چغتای اطلاق میشد و مخصوصاً اتباع ابوالخیر خان اوزبک نامیده می شدند. ابوالخیر در سیبری اعلام خانی کرد و نوه اش محمد شیبک خان حکومت خود را به سمت جنوب توسعه داد، این سلسله اوزبک تبار به زبانی اوزبیکی تکلم میکردند که مربوط به زیر شاخهای زبان

قرلقی هست۴. امروزه حدود ۳۵ میلیون جمعیت، تقریبا ۲۷ میلیون در ازبکستان، حدود ۳،۵ میلیون در افغانستان و مابقی در کشورهای قرقیزستان، تاجیکستان، قزاقستان، ترکمنستان، روسیه و پاکستان به این زبان(اوزبیکی) تکلم می کنند.

صاری ایغوری:

زبان ترکان ایالت قانصو (کانسو) در چین می باشد که سابقاً لهجه ای از زبان اویغور محسوب می شد. ترکانی که خودشان را صاری اویغور می نامیدند بعد از سقوط دولت اویغور به دست قرقیزها در اواسط قرن نهم به این ایالت آمده مستقر شده اند. در اینجا تحت تأثیر چینی ها و مغولها و تبتی ها قرار گرفتند و دینشان لامائیزم بودائی است.

ینی ایغوری(یا ایغوری جدید):

اویغورها بعد از سقوط دولت اویغور به دست قرقیزها تقسیم شدند و قسمتی از آنها بطرف سرزمین ترکستان شرقی و قسمتی به ایالت کانسو رفتند، قسمتی هم به آسیای میانه آمدند که اکنون

۴:ـ(سیر در تاریخ زبان و لهجه های ترکی صفحه ۱۰۳)

حدود ۷ میلیون جمعیت در ترکستان شرقی و سینکیانگ چین که شامل اقوام قزاق، قرقیز، سارد و اویغور می‌شوند به این زبان تکلم میکنند.

سالاری:

حدود چهل هزار نفر به این زبان صحبت می‌کنند که در ایالات ته این خای و کانسوی کشور چین مستقر هستند۵.

حالا برمیگردیم در بیان زبان دولت قراخانیان(قرلقان): دولت قراخانیان(آل افراسیاب، قرلقان) با همدستی چهارقبیله تاسیس شده۶. که جان اندرو بویل در مورد قراخانیان می گوید: هسته دولت قراخانیان قرلق و طوایف مؤلفه آن یغما، تخسی و چگل بوده است۷. در صفحات بعدی در مورد دولت قراخانیان بطور مفصل صحبت خواهیم کرد؛ نکته حائز اهمیت این است که زبان گویشی سلسله قراخانیان، همان‌گونه که محمود کاشغری از آن با عنوان «خاقانیه» یا «کاشغری» یاد کرده از لحاظ آوا، لحن و هجا، فصیح‌ترین و لطیف‌ترین لهجه زبان ترکی بوده است. سه

۵:_ (سیر در تاریخ زبان و لهجه های ترکی صفحه ۳۶۶ تا ۳۷۱)

۶:_(تاریخ ترکان قبل از اسلام صفحه۲۲۴) ۷:_(تاریخ ایران گمبریج جلد ۵ صفحه۵_بدون ترجمه)

اثر مهم از دوران قراخانیان بر جای مانده که شواهدی بی‌بدیل از فصاحت و بلاغت این زبان به شمار می‌آیند:

۱. قوتادغو بیلیگ، اثر منظوم یوسف خاص حاجب

۲. دیوان لغات‌الترک اثر محمود کاشغری

۳. عتبۀالحقایق، نوشته محمد ادیب یوکناکی۸

این سه اثر شواهد بزرگی از فصاحت لهجه خاقانیه است، *دکتر جواد هیئت* به این باور است: قراخانیان بیشتر از دو قبائل اویغور و قرلق تشکیل شده است که زبان این دو قبیله بسیار نزدیک به همدیگر بوده اما لهجه‌ی اویغوری با لهجه‌ی خاقانیه(قراخانی) تفاوت کلی دارد۹. از آنجا که لهجه‌ی اویغوری با لهجه‌ی خاقانیه تفاوت کلی دارد میتوان گفت که لهجه‌ی خاقانیه مختص مردمان قرلق بوده است، زیرا بخش بزرگ دولت قراخانیان را قرلقها تشکیل میدادند و بدین دلایل میتوان گفت: زبان گویشی قرلقها از دیرباز دارای فصاحت و لطافت با لحن و آواهای دلنشین بوده است؛

۸:_(ترجمه دیوان لغات الترک صفحه ۵۵_سال چاپ ۱۳۸۳) ۹:_(تاریخ مختصر ترک صفحه ۱۳۱)

زبانی که چندی بعد منحیث زبان رسمی دولت قراخانیان انتخاب و بعدها بواسطه نویسندگانی چون محمود کاشغری به نام «ترکی خاقانیه»، «ترکی کاشغری» یا «ترکی آسیای میانه» توصیف و شناخته شد. ترکی قراخانیه به شیوه‌ی مکتوب زبان ترکی گسترده شده از کاشغر به سوی ترکستان شرقی و غربی اطلاق میشود که در اصطلاح زبان شناسان به آن "ترکی میانی" می گویند[۱۰]. عتبه الحقایق، دیوان حکمت احمد یسوی، قصص الانبیاء رابغوزی و فقه مفتاح العدل نیز با همین لهجه خاقانیه(ترکی آسیای میانه، قراخانی)تالیف شده است.

اسلام آوردن قرلقها

قرلق‌ها از نخستین قبایل ترک بودند که به دین اسلام گرویدند. به روایت عباس اقبال، در میان اقوام ترک ساکن در نواحی شرق سمرقند و سیحون، نخستین طایفه‌ای که اسلام را پذیرفت، همین قرلق‌ها بودند. این قوم در آغاز در حوالی کوه‌های تاراباقتای سکونت داشت و پیش از مسلمان شدن، به اویغورها یاری رساند تا بر مناطق اورخون و شمال مغولستان

۱۰:_(ترجمه دیوان لغات الترک همان صفحه_سال چاپ ۱۳۸۳)

دست یابند[۱]. شایان ذکر است که قتیبهٔ بن مسلم، که در سال ۹۷ هجری قمری درگذشت، نخستین فرمانده‌ای بود که سلطه عرب‌های مسلمان را در فرارود (ماوراءالنهر) مستحکم ساخت[۲]، هرچند ترکان در آن روزگار کشمکش‌های فراوانی با مسلمانان داشتند و حتی از قیام‌هایی که در فرارود بر ضد آنان شکل می‌گرفت پشتیبانی می‌کردند، اما سرانجام رهبر قرلق‌ها با لقب جبغو (یبغو) در زمان خلافت مهدی عباسی (۱۵۸–۱۶۹ هجری قمری) فرمانبرداری از او را پذیرفت[۳].

در این میان، خبری که آندره وینک، از اسلام آوردن یکی از رؤسای قرلق‌ها نقل می‌کند، اهمیت ویژه‌ای دارد. او یادآور می‌شود که در سال ۱۷۷ هجری قمری، برابر با ۷۹۹ میلادی، یکی از سران قرلق به اسلام گروید. بی‌گمان این شخص همان یبغوی قرلق‌ها بود که پیش‌تر فرمانبرداری از مهدی عباسی را پذیرفته بود. این روایت نشان می‌دهد که آغاز پذیرش اسلام در میان قرلق‌ها به

۱:_(تاریخ مغول از عباس اقبال صفحه ۱۸_سال چاپ ۱۳۸۴).

۲:_(ترکستان نامه جلد ۱ صفحه ۴۱۱)

۳:_(ترکستان نامه جلد۱ صفحه ۴۴۲)

صورت فردی و تدریجی بوده و هرچند پذیرش عمومی اسلام در میان آنان زمان زیادی به طول انجامید، اما این رخداد نقطه عطفی در تاریخ این قوم به شمار می‌آید۴.نخستین شاهزاده ترک که در ماوراءالنهر به اسلام گروید، ستوق عبدالکریم بغراخان بود که در سال ۳۴۴ هجری قمری چشم از جهان فروبست۵.

با این حال، بارتولد در درستی تاریخ وفات او تردید می‌کند و می‌نویسد: «به نظر نمی‌رسد این روایت قابل اعتماد باشد» و تأکید می‌کند که این گزارش نمی‌تواند ما را از پذیرش خبر ابن اثیر بازدارد؛ همان خبری که یادآور می‌شود در سال ۳۴۹ هجری قمری / ۹۶۰ میلادی، «قوم کثیرالعده‌ای از ترکان با شمار ۲۰۰۰۰۰ چادر اسلام آوردند»۶. بارتولد همچنین تصریح دارد که شخصی به نام ابوالحسن احمد بن صوفیان الکلماتی نیشابوری در گرایش گروه عظیمی از ترکان به اسلام نقشی بنیادین داشته است۷. پیش از اسلام، قرلق‌ها و دیگر طوایف ترک مستقر در

۴:_(هند شکل گیری جهان هند و اسلام صفحه جلد ۲ صفحه ۲۰۰)

۵:_(بیهقی جلد ۳ صفحه ۱۱۹۵)

۶:_(ترکستان نامه جلد ۱ صفحه‌ی۵۴۳)

۷:_(تاریخ ترکهای آسیای میانه صفحه ۹۵)

آسیای میانه بیشتر به آیین‌های شمنیسم و بودیسم گرایش داشتند. اما بنا بر نظر جان اندرو بویل، اسلام آوردن رسمی قرلق‌ها در دوران قراخانیان صورت گرفت، چرا که همین طایفه هسته اصلی قدرت قراخانیان را تشکیل می‌داده[۸]. از آنجا که بنیانگذار این سلسله، یعنی ستوق عبدالکریم بغراخان، پس از پذیرش اسلام آن را دین رسمی حکومت خویش اعلام کرده[۹]، روشن است که قوم کثیرالعده‌ای از ترک، به تعداد ۲۰۰۰۰۰ چادر که ابن اثیر از آن یاد می‌کند[۱۰]، همان قرلق‌ها بودند.از این رو می‌توان با صراحت گفت: اسلام آوردن قرلق‌ها مصادف با سال ۳۴۹ هجری قمری بوده است.

نبرد بزرگ و سرنوشت‌ساز تالاس (طراز) در سال ۷۵۱ میلادی روی داد؛ جنگی که میان سپاه اسلام و نیروهای متحد چین درگرفت و نقطه عطفی در تاریخ سیاسی و فرهنگی منطقه شد. در این نبرد، که یکی از حوادث تعیین‌کننده سرنوشت آسیای میانه به شمار می‌رود، مسلمانان با پشتیبانی و یاری قرلق‌ها

۸:_(تاریخ ایران گمبریج جلد ۵ صفحه۵_بدون ترجمه)

۹:_(تاریخ مختصر ترک صفحه۹۵)

۱۰:_(تاریخ ابن اثیر جلد ۱۲صفحه ۵۰۷۴)

توانستند بر سپاه عظیم چینی غلبه کنند و بدین ترتیب کنترل کامل ماوراءالنهر را به دست گیرند[۱۱]. به روایت بارتولد، فرماندهی سپاه مسلمانان بر عهده زیاد بن صالح بود و در جریان رویارویی خونین، حدود ۵۰,۰۰۰ تن از چینیان کشته و نزدیک به ۲۰,۰۰۰ تن دیگر به اسارت مسلمانان درآمدند[۱۲]. این شکست سهمگین هیبت و نفوذ چین را در آسیای میانه درهم شکست و از سوی دیگر جایگاه مسلمانان را در منطقه استوار ساخت. افزون بر پیامدهای سیاسی و نظامی، این نبرد تأثیری ژرف بر فرهنگ جهان گذاشت؛ چنانکه به روایت آدل فوشه، درست در همین زمان بود که فن کاغذسازی که چینیان در آن مهارت داشتند، به دست مسلمانان افتاد و به سرعت در سراسر این نواحی و حتی تا قلب اروپا گسترش یافت[۱۳].

۱۱:_(ترکان در گذر تاریخ صفحه ۲۰

۱۲:_(ترکستان نامه جلد ۱ صفحه ۲۳۰)

۱۳:_(تمدن ایران صفحه ۴۱۸)

بر پایه نوشته‌های نویسنده جوامع‌التواریخ، تالاس (Talas) همان شهری است که با نام طراز نیز شناخته می‌شود و در برخی منابع به صورت الغ تلاس آمده است. این شهر در ترکستان شرقی، در مرزهای چین و نزدیک به فرغانه واقع بود و از مراکز برجسته تمدن سغدی به شمار می‌رفت. پس از آن، مدتی به عنوان اقامتگاه قبایل ترک همچون قارلوق (قرلق) و تورگش (Türgesh) مورد استفاده قرار گرفت. طراز سپس در دست سامانیان قرار گرفت و در سده سوم هجری آیین اسلام به آن راه یافت. در روزگار یورش مغول، شهری تازه در کنار طراز ساخته شد که آن را ینگی نو (Yangi-No) نامیدند و بعدها در منابع به صورت وینگی طراز نیز از آن یاد شده است[۱۴]. جایگاه طراز تنها به عرصه نظامی یا سیاسی محدود نبود، بلکه در حوزه اقتصادی و هنری نیز آوازه‌ای فراگیر داشت. نرشخی در آثار خود از طراز به عنوان یکی از کارگاه‌های بافت پارچه‌های نفیس در بخارا یاد کرده است. به گفته او، در بخارا کارگاهی بزرگ میان حصار و شهرستان و نزدیک مسجد جامع وجود داشت که در آن بساط‌ها، شادروان‌ها، پرده‌ها، بالش‌ها و جامه‌های فاخر برای

۱۴:_(جامع التواریخ جلد۳ صفحه۲۰۴۲_سال چاپ ۱۳۷۳)

دربار خلیفه بافته می‌شد. حتی گفته‌اند بهای یک شادروان، معادل خراج سالانه بخارا به شمار می‌رفت. از بغداد، هر سال عاملی ویژه به بخارا اعزام می‌شد تا مالیات و خراج این دیار را در قالب پارچه‌های نفیس دریافت کند و به جای زر و سیم، همان جامه‌های هنرمندانه به پایتخت برده می‌شد. اما روزگار همواره بر یک حال نماند؛ این صنعت شکوفا سرانجام رو به زوال نهاد و کارگاه‌های بخارا از رونق افتادند. مردمانی که به این هنر مشغول بودند پراکنده شدند، هرچند هنوز در شهر بخارا استادانی باقی ماندند که در این فن شهرت داشتند. بازرگانان از ولایت‌های گوناگون به بخارا می‌آمدند و محصولات این استادان را خریداری کرده و به سرزمین‌های دور می‌بردند. چنان بود که پارچه‌های بخارا راهی شام و مصر می‌شد و حتی در شهرهای روم شهرت می‌یافت. نکته شگفت آن بود که در هیچ یک از شهرهای خراسان، پارچه‌هایی همانند آنچه در بخارا بافته می‌شد، یافت نمی‌گردید. و باز شگفت‌تر آنکه بسیاری از استادان این هنر به خراسان رفتند و در آنجا به کار پرداختند، اما هرگز نتوانستند پارچه‌هایی بیافرینند که به ظرافت و شکوه محصولات بخارا برسد[١٥].

از این رو، نبرد تالاس نه تنها رخدادی نظامی بود که توازن قدرت را در آسیای میانه دگرگون کرد، بلکه نقطه آغازی برای تحولات فهنگی، هنری و علمی نیز به شمار می‌رود؛ تحولی که هم در مسیر گسترش اسلام در سرزمین‌های ترک‌نشین اثرگذار بود و هم در گسترش دانش و فنون از جمله کاغذسازی به تمدن اسلامی و سپس به سراسر جهان.

ستوق بغراخان عبدالکریم که در صفحات بعدی در مورد این شخصیت بحث شده است در قرن دهم میلادی اسلام را پذیرفت و منحیث اولین پادشاه ترک قراخانی مسلمان شناخته شد و اسلام را دین رسمی قلمروی غربی قراخانیان اعلام کرد[۱۶]، او نه‌تنها مسلمان شد بلکه پس از اسلام آوردن در راه اسلام خدمات فراموش نشدنی را انجام داد. این نکته قابل ذکر است! با وجود آنکه شواهد مستقیمی دال بر قرلقی بودن ستوق عبدالکریم بغراخان در دست نیست، اما مجموعه‌ای از دلایل تاریخی و تحلیل‌های مستند به روشنی مؤید این نکته است که وی از قوم

۱۵:_(تاریخ بخارا اثر نرشخی صفحه۲۴)

۱۶:_(ترکان در گذر تاریخ صفحه ۲۲)

قرلق بوده است. نخست آنکه سلسله قراخانیان که ستوق عبدالکریم بنیان‌گذار آن است، اکثرا از طایفه قرلق تشکیل شده بود؛ به‌طوری که قرلق‌ها هسته اصلی این حکومت را شکل میدادند و نقش برجسته‌ای در تأسیس و تثبیت آن ایفا کردند. دوم آنکه قرلق‌ها به عنوان اولین قبایل ترک در مناطق شرق سمرقند و سیحون نخستین گروهی بودند که اسلام را پذیرفتند؛ رویدادی که همزمان پس از لشکر کشی ستوق عبدالکریم بغراخان به شهر کاشغر رخ داده است۱۷. بنابراین، این دلایل قوی و مستند مؤید قرلقی بودن وی است و جای تردید باقی نمی‌گذارد.

۱

۷:_(تاریخ بیهقی جلد ۳ صفحه۱۱۹۴ و ۱۱۹۵

*بارْتولْد، واسیلی‌ولادیمیرُویچ(۱۲۸۶–۱۳۴۹ق ۱۸۶۹–۱۹۳۰م)، دانشمند خاورشناس و نویسنده مقالات و کتاب‌های متعدد در تاریخ و فرهنگ خاورمیانه به ویژه آسیای مرکزی می‌باشد. وی در سن پترزبورگ زاده شد. پدر و مادرش از تبار آلمانی‌های مهاجر بودند و گویا به این سبب واسیلی به ویلهلم نیز موسوم شد و بعدها این نام را درآثاری که به زبان‌های اروپای غربی می‌نوشت، به کار می‌برد.

فصل سوم قرلقان(قراخان)، قراخانیان (آل افراسیاب)

شکل گیری سلسله قراخانیان(قرلقان، آل افراسیاب)

قَرلُقان یا قَراخانیان (آل افراسیاب)، نام یکی از مشهورترین سلسله‌های مسلمان ترک‌تبار است که در نیمه نخست سده چهارم هجری پایه‌های حکومت خویش را در سرزمین ترکستان استوار ساختند. به روایت بارتولد، نواحی گسترده‌ای که میان متصرفات مسلمانان و سرزمین چین جای داشت، در آن روزگار «ترکستان» یا همان «سرزمین ترکان» خوانده می‌شد[۱]. این دودمان در منابع اسلامی با نام‌های گوناگونی معرفی شده است:

۱:_(ترکستان نامه جلد ۱صفحه ۱۶۷)

آل افراسیاب، ایلک‌خانیان، خانیه، خاقانیان، آل خاقان، ایلک‌خانیه و قراخاقانیان۲. شهرت اصلی قراخانیان در تاریخ بیشتر به سبب آن است که آنان در سال ۳۸۹ هجری قمری، پس از برانداختن سلسله سامانی، فرمانروایی خویش را بر گستره بزرگ فرارود (ماوراءالنهر) برقرار ساختند۳ و تغییراتی بنیادین در ساختار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن سرزمین پدید آوردند. برای شناخت اهمیت این رخداد باید دانست که در دوران ساسانیان، نام «فرارود» بر منطقه‌ای وسیع اطلاق می‌شد که از کناره‌های رود وخاب یا همان جیحون/آمو دریا آغاز می‌گشت و تا کرانه‌های رود چاچ با شهر گلزریون (سیحون/سیر دریا) ادامه می‌یافت۴. پس از آنکه عرب‌ها در نیمه نخست سده هجری بخش‌هایی از این نواحی را به تصرف خویش درآوردند، این سرزمین با نام ماوراءالنهر در منابع اسلامی شناخته شد۵. میکال بیران بر این باور است که نخستین سلسله ترک‌تبار مسلمان که از اواخر قرن دهم میلادی تا اوایل قرن سیزدهم بر بخش‌های گسترده‌ای از آسیای مرکزی، از حوزه تاریم تا رود

۲:_(تاریخ بیهقی جلد ۳ صفحه ۱۱۶۰)

۳_(ابن اثیر جلد۱۲ صفحه ۵۳۸۸)

۴:_(بنیانگذاران نخستین سلسله مسلمان ترک صفحه ۵)

۵:_(تاریخ ترک‌های آسیای میانه صفحه۷۳)

اکسوس فرمان می‌راندند، در اصل «ایلک‌خانیان» یا «ایلک‌خانان» نام داشتند. با این حال، نام رایج‌تر و شناخته‌شده‌تر امروز، همان قراخانیان است. این عنوان بر روی سکه‌های به‌جای مانده از ایشان نیز نقش بسته است. واژه «ایلک» (ایلاک، ایلک یا ایلیگ) به معنای شاهزاده، پادشاه یا فرمانروا بوده و بالاترین عنوان پس از «قاقان» یا «خان» به شمار می‌آمد. در مقابل، واژه «قره» به معنای «سیاه» است، اما در فرهنگ ترکان آن روزگار معنایی دیگر نیز داشت: بزرگ، ارجمند و معتبر۶. برخی خاورشناسان بر این نظرند که لقب «ایلک» در حقیقت از القاب حکمرانان ترکان در شرق پیش از ظهور اسلام بوده است. اما با گذر زمان و در عصر اسلامی، گروهی از نسب‌شناسان اروپایی این عنوان را برای تمامی فرمانروایان ترکستان به کار بردند. در متون تاریخی و همچنین بر روی سکه‌ها، این واژه به شکل‌های گوناگونی همچون «ایلک»، «ایلیک» و «الیک» ضبط شده و بیشتر در معنای «پیشگام و مقدم» به کار رفته است۷. به همین سبب در منابع اسلامی از خاندان قراخانی با عنوان خاندان ایلیگ‌خان یاد شده

۶:_(مطالعات میکال بیران در مورد قراخانیان)

۷:_(تاریخ بیهقی جلد۳ صفحه۱۱۶۹)

است. نکته درخور توجه آن است که در متون کهنِ به‌جامانده از تورفان ــ که مربوط به همان دوره است ــ سران قبایل قارلوق نیز با لقب «ایلیگ» شناخته شده‌اند[۸] تا پیش از آنکه سلسله قراخانیان در مناسبات سیاسی و حکومتی سامانیان مداخله کنند، در منابع فارسی و عربی یاد و نشانی روشن از آنان به چشم نمی‌خورد. اما پس از فروپاشی دولت سامانی به دست ایلک نصر بن علی قراخانی و برآمدن قراخانیان به عنوان فرمانروایان فرارود، منابع گوناگون اسلامی این سلسله ترک‌تبار را با القاب و عناوین مختلف معرفی کرده‌اند. در کتاب زین‌الأخبار از فرمانروایان نامدار این دودمان با عناوینی چون «خان» و «ایلک» یاد شده است[۹]. در چهار مقاله عروضی آنان با نام آل خاقان معرفی گردیده‌اند[۱۰]. نویسنده طبقات ناصری قراخانیان را آل افراسیاب خوانده است[۱۱] و در کتاب تاریخ یمینی این خاندان با دو عنوان خانیه و آل افراسیابیه ثبت شده‌اند[۱۲]. سرزمین‌هایی که در کرانه‌های شمالی رود سیحون تا مرزهای چین امتداد می‌یافت

۸:_(تاریخ ایران گمبریج جلد ۵ صفحه ۵_بدون ترجمه)

۹:_(زین الأخبار گردیزی صفحه۳۶۹_سال چاپ ۱۳۶۳)

۱۰:_(چهارمقاله نظامی عروضی صفحه ۴۴_سال چاپ ۱۳۲۷)

۱۱:_(طبقات ناصری جلد ۱ صفحه ۲۴۵_سال چاپ ۱۳۴۲)

۱۲:_(تاریخ یمینی صفحه۸۶_سال چاپ ۱۳۳۴)

و در فاصله میان قلمرو مسلمانان و چین قرار داشت، در آن زمان به منزله‌ی سرزمین ترکان شناخته می‌شد و با نام ترکستان یا همان توران شهرت داشت. اما پس از چیرگی قراخانیان بر فرارود، در شماری از منابع و مأخذ نام توران نه تنها بر نواحی شمالی، بلکه بر سرزمین فرارود نیز اطلاق گردید[۱۳].

این تغییر نام تنها یک اصطلاح جغرافیایی نبود؛ بلکه بازتابی از مشروعیت‌سازی تاریخی به شمار می‌رفت. ستایشگران و مدیحه‌سرایان دربار قراخانیان با نسبت دادن آنان به افراسیاب اسطوره‌ای، حکومت بر توران را حق موروثی این سلسله دانسته‌اند. چنین پیوندی میان افسانه و واقعیت تاریخی، قدرت قراخانیان را نه تنها در عرصه سیاسی، بلکه در حوزه فرهنگی و هویتی نیز استوار می‌ساخت.

۱۳:_توران: سرزمینی است بر آن سوی آمو دریا (جیحون) یعنی ماوراءالنهر و آن بخوارزم متصل بوده و از طرف مشرق تا دریاچه آرال امتداد داشته است(لغت نامه فرهنگ فارسی)

سوزنی سمرقندی، شاعر نامدار و پر آوازه‌ی دوران خودش در قصیده‌ای که در مدح یکی از فرمانروایان بزرگ قراخانی، یعنی رکن‌الدین تمغاج‌خان مسعود حسن سروده، اینگونه میگوید

(وارث افراسیابی ملک توران حق توست حق طلب کردی به شمشیر و گرفتی تختگاه)۱۴

یا مثلا رضی الدین در وصف جلال الدین تمغاج خان ابراهیم بن حسین اینگونه سروده است:

ای یاد گار گیتی ز افراسیاب عادل

قانع مباد گیتی از تو بیاد گارت ۱۵.

۱۴:_(دیوان سوزنی سمرقندی صفحه ۳۴۰_سال چاپ ۱۳۳۸)

۱۵:_(بیهقی جلد ۳ صفحه۱۳۴۱)

تبار شناسی قراخانیان

درباره ترک‌تبار بودن قراخانیان هیچ‌گونه تردیدی در میان پژوهشگران وجود ندارد، اما در خصوص انتساب آنان به قبیله‌ای مشخص از ترکان، از گذشته‌های دور تاکنون دیدگاه‌های گوناگونی مطرح شده است. در این میان، برخی از نویسندگان بزرگ و صاحب‌نظران آرا و نظرات خویش را بیان داشته‌اند که بررسی آنها نشان می‌دهد ریشه‌های قراخانیان با طوایف ترک آسیای میانه پیوندی ناگسستنی داشته است. خواجه نظام‌الملک طوسی قراخانیان را از تبار «چِگِل» می‌داند و تصریح می‌کند که چگل‌ها از طوایف وابسته به ترکان قرلق (قارلق / قارلیق / قارلیغ / خرلق / خرلخ) به شمار می‌آمده‌اند. ظهیری سمرقندی نیز در آثار خویش به این حقیقت اشاره می‌کند که ترکان قرلق تکیه‌گاه اصلی قدرت سلسله قراخانی بوده‌اند[1]. جان اندرو بویل شرق‌شناس برجسته بر این باور است که هسته اصلی دولت قراخانیان را اتحادیه‌ای از طوایف ترک، به‌ویژه قرلق و شاخه‌های وابسته به آن چون یَغما، تخسی و چِگِل، تشکیل می‌داده است[2].

۱:_(بنیانگذاران نخستین سلسله ترکان مسلمان صفحه ۱۰)

۲:_(تاریخ ایران گمبریج جلد ۵ صفحه۵_بدون ترجمه)

اما آنچه که حائز اهمیت می باشد اینست که میرخواند، تاریخ‌نگار نامدار، در تألیف خویش به جای «قراخان» واژه «قرلغان» یا «قرلقان» را به‌کار برده است[۳].

این موضوع مورد توجه بسیاری از پژوهشگران جدید نیز قرار گرفته است. به‌ویژه اوملیان پریتساک در تحقیقات ارزشمند خود درباره قراخانیان با بررسی دقیق منابع تاریخی و زبان‌شناختی، به این نتیجه رسیده که این سلسله بی‌تردید از میان طایفه قرلق برخاسته است. از سوی دیگر، نادر بیات نیز بر این اعتقاد است که واژه «قارلق» که در متون چینی با صورت «کو – لو – لو» آمده است، نام قبیله‌ای مهم از اتحادیه قبایل ترک آسیای مرکزی بوده که قراخانیان از دل آن سر برآورده‌اند[۴]. بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که دولت قراخانیان بی‌گمان از میان مردم و قبایل قرلق برپا شده و این دولت نیرومند توانست از میانه‌های سده دهم میلادی تا آغاز سده سیزدهم، بر بخش‌های گسترده‌ای از آسیای مرکزی و به‌ویژه ماوراءالنهر فرمانروایی کند و در تاریخ سیاسی و فرهنگی ترکان جایگاهی درخور یابد.

۳:_(ترکستان نامه جلد ۲ صفحه ۷۰۰)

۴:_(بنیانگذاران نخستین سلسله ترکان مسلمان همان صفحه)

قراخانیان(قرلقان، آل افراسیاب) اولین سلسله ترکان مسلمان

قراخانیان پس از آن‌که به عنوان نخستین سلسله مسلمان در صحنه سیاسی و اجتماعی ترکستان پا به میدان گذاشتند، در منابع اسلامی نیز جایگاه ویژه‌ای یافتند. همان‌گونه که خواهیم دید، در میان خاقان‌های ترک، «بغراخان عبدالکریم ساتوق» (ستوق / ستوک) نخستین کسی بود که به آیین اسلام گروید۱. از این‌رو، او را باید بنیان‌گذار حقیقی سلسله مسلمان ترک قراخانی دانست. شایان توجه است که لقب «بغراخان» عنوانی حکومتی و ویژه فرمانروایان بلندمرتبه قراخانی بود؛ لقبی که در سطور بعدی به تفصیل درباره آن سخن خواهیم گفت. در هر حال، بغراخان ساتوق (ستوک) که به عنوان فرمانروای کاشغر شناخته می‌شد، نخستین رهبر قراخانی است که در منابع اسلامی به‌طور صریح از او یاد شده است۲. این امر خود نشان‌دهنده آن است که اسلام‌آوردن او، نقطه عطفی در تاریخ ترکان و در پیوند آنان با جهان اسلام به شمار می‌آید. برای فهم بهتر زمینه‌های این

۱:ـ(بیهقی جلد ۳ صفحه ۱۱۹۴)

۲:ـ(اولین سلسله ترکان مسلمان صفحه۱۱ و ۱۲)

تحول باید به چند قرن پیش بازگردیم. قراخانیان در اوایل قرن هفتم میلادی هم‌زمان با پیشروی اعراب مسلمان و فتح ایران، با همسایگان قدیمی دولت ساسانی در مرزهای شرقی برخورد کردند. یکی از رویدادهای بسیار سرنوشت‌ساز در این دوره، نبرد بزرگ و تاریخی «تالاس» (طراز) در سال ۷۵۱ میلادی بود؛ نبردی که میان سپاهیان اسلام و نیروهای متحد امپراتوری چین درگرفت. در این جنگ مهم، مسلمانان با یاری قبایل مردمان قرلق به پیروزی دست یافتند و به دنبال آن توانستند کنترل کامل سرزمین‌های ماوراءالنهر را در اختیار گیرند. از سده سوم هجری به بعد تأثیر و حضور ترکان در ماوراءالنهر بیش از هر زمان دیگری محسوس شد. در این دوران آمیختگی‌های زیستی، فرهنگی و سنتی میان مردمان ترک و مسلمانان گسترش یافت. در همین بستر تاریخی، ترکان ــ به‌ویژه قرلق‌ها ــ با پذیرش دسته‌جمعی دین اسلام[۳]، از یک‌سو به دنیای اسلامی پیوستند و از سوی دیگر خود به پیام‌آوران و مبلغان اسلام در نواحی دوردست آسیای مرکزی بدل شدند. این تحول عظیم نه تنها به گسترش آیین اسلام در شرق کمک شایانی کرد، بلکه زمینه را

۳:ــ(تاریخ ابن اثیر جلد ۱۲صفحه ۵۰۷۴)

برای شکل‌گیری نخستین دولت ترکان مسلمان در آسیای میانه فراهم ساخت. در پرتو این تغییرات بنیادین قراخانیان ــ که در برخی منابع با نام‌های «خاقانیان» و «آل افراسیاب ترکستان» نیز شناخته می‌شوند ــ توانستند پس از نبرد تالاس و عقب‌نشینی چینی‌ها از ماوراءالنهر، فرصت استثنایی برای برپایی حکومت در سرزمین‌های شرقی قلمرو اسلامی به دست آورند[۴]. آنان با اتکا به نیروی سیاسی و نظامی خویش، نه تنها به دولت‌داری در این نواحی پرداختند، بلکه با پذیرش و ترویج اسلام نقش مهمی در پیوند فرهنگ ترک و تمدن اسلامی ایفا کردند.

با تفصیل کلام نخستین دولت مرد قراخانیان ساتوق بغراخان که در نیمه اول قرن چهارم هجری به اسلام گروید خود را عبدالکریم نامید و اسلام را دین رسمی شعبه غربی دولت قراخانی اعلام کرد. پس از او پسرش موسی با نام ترکی بای تاش با بر انداختن خاقان بزرگ به فرمانروایی هر دو بخش دولت قراخانی رسید و با انتخاب شهر بلاساغون در نزدیکی بیشکک کنونی به عنوان پایتخت حکومت خود به گسترش دین

۴:ــ(ترکان در گذر تاریخ/ صفحه ۲۰ و ۲۱)

اسلام پرداخت، در این دوران طبق نوشته ابن اثیر تنها در روز عید قربان ۲۰۰ هزار چادر(خانه، عیال) از ترکان قرلق ساکن بلا ساغون و کاشغر مسلمان شدند و همان روز قربانی دادند۵. پس از پذیرش دین اسلام توسط سران دولت قراخانی راه ورود دولت آنها به سرزمین های اسلامی گشوده شد.

هارون بن سلیمان، نوه ساتوق بغراخان، در سال ۳۸۲ هجری قمری / ۹۹۲ میلادی به سوی ماوراءالنهر لشکرکشی کرد و تا شهر بخارا، پایتخت دولت سامانیان، پیش رفت و آن را برای مدتی کوتاه در محاصره گرفت ۶. ابن اثیر اما وقوع این لشکرکشی را مربوط به سال ۳۸۳ هجری قمری می‌داند۷. با این حال، هارون بن سلیمان به دلیل بیماری نتوانست نبرد را ادامه دهد و ناچار به سرزمین خود بازگشت و در همان سال درگذشت۸. با این وجود، قراخانیان (آل افراسیاب) در سال ۳۸۹ هجری / ۹۹۹ میلادی بار دیگر به ماوراءالنهر لشکر کشیدند و این بار سمرقند و بخارا را به تصرف خود درآوردند.

۵:_(ترکان در گذر تاریخ صفحه۲۲/ ابن اثیر جلد ۱۲ صفحه ۵۰۷۴)

۶:_(تاریخ بیهقی جلد ۳ صفحه ۱۱۷۳)

۷:_(تاریخ ابن اثیر جلد ۱۲ صفحه۵۳۳۵)

۸:_(تاریخ ترک‌های آسیای میانه صفحه ۹۹)

این دومین حمله آنان ضربه‌ای سخت و مهلک بر پیکر سامانیان وارد کرد؛ به‌گونه‌ای که آخرین فرمانروای سامانی، با وجود تمام تلاش‌هایش در آغاز قرن یازدهم میلادی، نتوانست مانع فروپاشی حکومت خویش شود. بدین‌ترتیب قدرت ترکان در ماوراءالنهر تثبیت شد. در این لشکرکشی، سپاهیان قراخانی بدون هیچ مقاومتی وارد بخارا شدند و با بازداشت عبدالملک دوم، به حکومت خاندان سامانی بر ماوراءالنهر و خراسان پایان دادند[۹]. قراخانیان پس از فتح ماوراءالنهر بی‌درنگ در پایتخت‌های قدیمی منطقه مستقر شدند؛یا در بخارا، مرکز پیشین سامانیان، و یا در سمرقند. نخستین مقر فرمانروای قراخانی در ماوراءالنهر شهر «اوزگند» (Ouzgend یا به ترکی Ozkend) بود که در مرز شرقی فرغانه قرار داشت و تا آن زمان چندان اهمیت نداشت[۱۰]. پس از یوسف قادرخان، قلمرو قراخانیان به دو بخش تقسیم شد: شهر کاشغر مرکز قراخانیان شرقی گردید که آنان در سال ۱۱۳۰ میلادی زیر فرمان قاراختاییان درآمدند، و شهر بلاساغون مرکز قراخانیان غربی شد[۱۱]. در این میان،

۹:_ (ترکستان نامه جلد ۱ صفحه ۵۷۰)

۱۰:_(تاریخ ترکهای آسیای میانه صفحه ۱۰۰)

۱۱:_(تاریخ مختصر ترک صفحه ۹۵)

خان‌های قراخانی غربی بیش از پیش تحت تأثیر فرهنگ ایرانی قرارگرفتند، در حالی‌که قراخانیان شرقی بیشتر از فرهنگ اویغوری اثر پذیرفتند و زبان ترکی در میان آنان جایگاه ویژه یافت. به همین دلیل، نخستین بار ادبیات ترکی اسلامی در خانات شرقی قراخانیان شکوفا شد و آثاری درخشان همچون قوتادغو بیلیک و دیوان لغات‌الترک محمود کاشغری در همان فضای فرهنگی پدید آمد[۱۲]. با این همه، شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد قراخانیان در دوران حکومت خود سکه‌هایی ضرب کرده‌اند. برخی از این سکه‌ها نام پادشاهان قراخانی، مانند سلیمان قدر تمغاج‌خان، را بر خود دارند. این سکه‌ها عمدتاً در گنجینه‌های بزرگ و کوچک جنوب سین‌کیانگ چین کشف شده‌اند؛ اما بیشتر آن‌ها فاقد تاریخ مشخص بوده و اطلاعات اندکی از محل ضرابخانه ارائه می‌کنند[۱۳].

۱۲:_(ترکان در گذر تاریخ صفحه۲۲)

۱۳:_(مطالعات میکال بیران در مورد قراخانی)

نکته قابل توجه در قلمرو قراخانیان (که در منابع با نام‌های آل افراسیاب و آلپ تونگا نیز شناخته می‌شوند) آن است که هیچ‌یک از قبایل ترک بر دیگری برتری نداشت و روابط آنان با زیردستان‌شان ساده و بی‌تکلف بود[۱۴]. واژه «آلپ تونگا» (تؤنا) لقب دیگر افراسیاب است که بنا بر نوشته‌های محمود کاشغری، «تؤنا» همان افراسیاب دانسته شده است[۱۵].

ساتق بغراخان اولین حاکم ترک مسلمان

ساتوق یا (ستوق/ستوک) بغراخان یکی از مهمترین شخصیت‌های تاریخ ترکان و اولین خاقان مسلمان خاقانیان (قراخانیان) بود، او پس از اسلام آوردن نقش بزرگی در گسترش این دین مبین در میان ترکان آسیای میانه داشت. ساتوق بغراخان به نقل از بیهقی فرزند بزیر ارسلان خان بن بیلکابحور قدرخان از نسل افراسیاب بن پشنگ اسب بن رسمن بن بتور بن افریدون بن انویان بن زراه سف بن جم بن فارس بن گرگین است که نسبش به یافث بن نوح (ع) ختم می شود، پس از پذیرش دین

۱۴:_(تاریخ ترکهای آسیای میانه صفحه۱۲۴ و ۱۲۵)

۱۵:_(تاریخ ترک‌های آسیای میانه صفحه۱۰۳)

اسلام نام خود را از ستوق به عبدالکریم تغییر داد[۱]. در مورد اینکه چه عاملی موجب توجه ستوق بغراخان به اسلام شد و او در چه تاریخی و توسط چه کسی اسلام آورد روایات گوناگون وجود دارد. بارتولد طبق گفته های کلیماتی مسلمان شدن بغراخان را بر اثر یک فرمان الهی میداند که در حالت رؤیایی به او الهام شده است[۲]. بنا به حکایتی ستوق بغراخان در زمان خلافت المطیع الله ۳۶۳-۳۳۴ ه.ق و در دوران حکومت امیر رشید عبدالملک بن نوح سامانی ۳۴۳ – ۳۵۰ ه.ق به دست امام ابوالفتوح عبدالغافرون اسلام آورده است و همچنان روایت است بغراخان با ارشاد یکی از شاهزادگان سامانی به نام نصر بن منصور به دین اسلام گرویده است، قابل ذکر است که نصر بن منصور از ترس برادر خویش به کاشغر گریخته و به اغولجاق قدرخان پناه برده بود، کسی که در آن زمان رهبری ترکان را به دست داشت. این فرد که عموی ستوق بغراخان بود از نصر بن منصور به گرمی استقبال کرد و او را به حکومت ارتوج که از توابع کاشغر بود گماشت، در آن هنگام که ستوق دوازده سالگی

۱:ـ(بیهقی جلد ۳صفحه ۱۱۹۴)

۲:ـ(ترکهای آسیای میانه صفحه ۹۶)

را پشت سر گذاشته بود و در جمال برتر و در زیبارویی کامل و ذکای طبع و صفای ذهن و فهم و عقل او آنچنان بود که پیش از او هیچ پادشاه زاده دیگر نداشت، به تدریج با اسلام آشنا و سرانجام به تشویق شاهزاده نصر سامانی پنهانی مسلمان شد. بدین صورت چون کاروان از بخارا به ارتوج می آمد ستوق به نزد کاروانیان میرفت و نصر سامانی با او نیکوی و او را اکرام میکرد. چون هنگام ظهر می رسید مسلمانان بدستور شرع برای ادای نماز ظهر بر میخاستند و ستوق چیزی از آن نمیدانست و بر آن مردم نگریست و ایشان از نماز فارغ می شدند. ستوق از نصر سامانی سبب این کار را پرسید او پاسخ داد که بر هر روز و شب پنج نماز درین پنج هنگام فرض است. پرسید که این را بر شما فرض کرده است؟ سامانی بوصف خدا آغاز کرد... و سپس احکام اسلام را بر شمرد ... و ایشان هم ایمان آورد و مسلمان شد، نصر سامانی او را واداشت که از عمویش اغولجاق این را پنهان بدارد در نهان او را قرآن آموخت و شرایط ایمان و اسلام را دانست، بقواعد آن پی برد و در نهان گروهی از نزدیکانش را به اسلام خواند، پنجاه تن از ایشان اسلام را پذیرفتند و از او پیروی کردند و فرمان بردند. البته این موضوع از دید (اغولجاق) خان عموی ستوق پنهان نماند و او برای

بازگرداندن ستوق به مذهب سابق دست به کار شد اما تلاشهای اغولجاق برای دست یابی به این هدف موفقیت آمیز نبوده است؛ زیرا در پایان اغولجاق پذیرفت که اگر از دین ایشان برنمی گردد هر چه می خواهد کند به شرط آنکه با فرزندان وی پس از او بدی نکند. ستوق چنان که گفته شد نام اسلامی عبدالکریم را اختیار کرده بود رفته رفته برای کسب قدرت آماده شد، وی هنگامی که به بیست و پنج سالگی رسید به مدت سه ماه با پنجاه تن از طرفداران خود در دژی موسوم به "بیغاج بالغ" پناه گرفت، این امر از تصمیم عبدالکریم برای قیام برضد عمویش اولجاق خان حکایت می کرد. بدون شک که در آن هنگام سرکوب عبدالکریم برای اولجاق اهمیت فراوانی داشت، پس از آنکه اولجاق مصمم شد که با عبدالکریم رویا رو شود، سیصد تن از سواران کاشغری و جمعی از مسلمانان داوطلب نبرد با کفار که از اهالی ولایت فرغانه واقع در دو سوی قسمت علیای رود سیحون بودند به عبدالکریم پیوستند. بدین ترتیب آن خان زاده جوان موفق شد با سپاه خود که به هزار نفر می رسید ناحیه ای موسوم به (آت باشی) را که به احتمال فراوان در حوالی کاشغر واقع بوده است به تصرف در آورد، اندکی پس از این پیروزی سپاهیان عبدالکریم که به سه هزار نفر افزایش یافته بودند به

کاشغر هجوم آوردند و آنجا را گرفتند و مردم را مسلمان کردند و سرکشان خوار شدند و کلمه خدا برتری یافت[۳].محل اقامت ستوق بغراخان شهر کاشغر بود که نوه او نیز(بغراخان هارون) در شهر بلا ساغون میزیست و از همان شهر عازم فتح ماوراءالنهر شد[۴]. با این پیروزیهای نظامی ستوق بغراخان عبدالکریم حکومت خود را به مرکزیت کاشغر تشکیل داد و نام او به عنوان اولین بنیان گذار سلسله مسلمان قراخانی در تاریخ ثبت شد.

بعضی از محققان زمان تشکیل حکومت عبدالکریم را سال ۳۱۵ ه.ق دانسته اند. از سایر رویدادهای زمان حکومت بغراخان عبدالکریم اطلاعی در دست نیست اما معلوم است که بغراخان عبدالکریم در راه گسترش اسلام در قلمرو خویش تلاش بسیاری به کار برده؛ زیرا از وی با عناوین «مجاهد» و «غازی» یاد شده است[۵]. به نوشته جمال قرشی: بغراخان عبدالکریم در سال ۳۴۴ ه.ق از دنیا رفته و در ارتوج از توابع کاشغر به خاک سپرده شده است و آرامگاه او را به صورت زیارتگاه در آورده اند[۶].

۳:_(تاریخ بیهقی جلد ۳ صفحه۱۱۹۴ و ۱۱۹۵)

۴:_(تاریخ ترکهای آسیای میانه صفحه ۹۶)

۵:_(بنیانگذاران نخستین سلسله ترکان مسلمان صفحه۱۳).

۶:_(تاریخ ایران گمبریج جلد۵صفحه۵ بدون ترجمه/تاریخ بیهقی جلد ۳ صفحه۱۱۹۵)



تصویر ۷

۷:_تصویر منسوب به ساتوق عبدالکریم بغراخان

شهاب الدوله بغراخان هارون

بر اساس شجره نامه‌ی که پریتساک* از سلسله قراخانیان به دست داده، ستوق بغراخان عبدالکریم دو پسر به نامهای بای تاش موسی و سلیمان داشته است. چنان که پیش از این گفته شد ستوق عبدالکریم در سال ۳۴۴ ه.ق در گذشته است، بعد از مرگش فرزندش موسی به جای او نشست. موسی موفق شد بر خاقان شرقی ارسلان خان چیره شود و مقام او را ضمیمه منصب خود که فرمانروای بر قلمرو غربی قراخانیان بود، کند و بدین ترتیب با عنوان ارسلان خان یا قراخان بر تمام سرزمینهای تحت سلطه قراخانیان فرمانروایی یابد. به نوشته پریتساک موسی با کمک گرفتن از مبلغان اسلامی غیر رسمی مانند ابوالحسن محمد بن صوفیان کلماتی توانست اسلام را در تمام قلمرو خود گسترش دهد و حتی تلاش شد تا اسلام در سرزمینهای مجاور قلمرو قراخانیان نیز راه پیدا کند. پس از درگذشت ارسلان خان موسی در حدود ۳۴۹ ه.ق پسرش ابوالحسن علی به جای او نشست. از ابوالحسن علی با لقبهای ارسلان خان، قراخان و تونگاخان یاد شده است. پریتساک احتمال داده که ابوالحسن علی نیز مانند پدرش با همسایه های شرقی و جنوبی جنگهای

عقیدتی به راه انداخته و در نبرد با کافران کشته شده است بر همین اساس از او با عنوان شهید یاد میشود. در گذشت علی بن موسی در ماه محرم سال ۳۸۸ ه.ق اتفاق افتاده است و او را در آرامگاهی در کاشغر کنار مقبره بغراخان عبدالکریم به خاک سپرده اند.

نظام حکومتی قراخانیان بر پایه دوخانی استوار بود که هارون بن سلیمان بغراخان پسر عموی علی بن موسی فرمانروایی بخش غربی قلمرو قراخانیان را بر عهده داشت. در رابطه‌ی بغراخان هارون مورخان نظریات گوناگونی دارند، برخی به این باور هستند که هارون فرزند سلیمان پسر ستوق عبدالکریم است و بعضی نیز به این باور هستند که هارون فرزند موسی بای تاش پسر دیگری ستوق عبدالکریم است اما نظریه پریتساک در این زمینه موثق تر است، به عقیده وی بغراخان هارون پسر عموی ارسلان خان علی بوده که سلیمان پدر بغراخان هارون ملقب به ایلک و تونگا ایلک بوده است و این موضوع بیانگر مقام برجسته او در رده های نظام حکومتی قراخانیان است[۱] که ابونصر محمد

۱:_(بنیانگذاران نخستین سلسله ترک مسلمان صفحات ۲۱ و ۲۲/ابن اثیر جلد ۱۲ صفحه۵۳۳۶)

عتبی و ابو سعید عبدالحی گردیزی نیز از پدر بغراخان هارون با عنوان ایلک یاد کرده اند۲. بدین اساس به نظر می رسد که پدر بغراخان هارون با لقب حکومتی ایلک بر قسمتی از قلمرو قراخانیان حکمرانی داشته است. بار تولد می گوید: بر سکه ای از بغراخان که در سال ۳۸۲ ه.ق در ایلاق ضرب شده از بغراخان با القاب شهاب الدوله و ظهیرالدعوه یاد شده است۳.

طبق نوشته مؤلف حدودالعالم: ایلاق ناحیتی است بزرگ اندر میان کوه و صحرا نهاده و مردم بسیار با کشت و بزر و آبادان و مردمانی کم خواسته و اندر وی شهر و روستاهای بسیار و مردمان روستا بیشتر کیش سپید جامگان طرفداران مقنع دارند و مهتران این ناحیت را دهقان ایلاق خوانند و اندر قدیم دهقان این ناحیت را از ملوک اطراف بودی۴. آنچه به یقین میتوان در مورد دوران حکومت بغراخان هارون بر زبان آورد این است که در زمان او قلمرو قراخانیان گسترش یافت وی توانست در سال ۳۸۲ه.ق ۹۹۲میلادی به فرارود(ماوراءالنهر)لشکر کشیده، آنجا را تصرف

۲:ـ(ترکستان نامه جلد یک صفحه ۵۴۸)

۳:ـ (ترکستان نامه جلد یک صفحه ۵۴۹)

۴:ـ(حدودالعالم من المشرق و المغرب صفحه۱۱۴ـ سال چاپ ۱۳۶۱)

و دامن حکومت سامانیان را از ماوراءالنهر برچینده. برای اینکه بتوانیم چگونگی به قدرت رسیدن شهاب الدوله بغراخان را توضیح دهیم لازم است موضوعاتی را تحت عنوان کشمکشهای قرلقها با سامانیان قبل از به قدرت رسیدن شهاب الدوله بررسی کنیم.

۵:ـ(تاریخ بیهقی جلد ۳ صفحه ۱۱۷۳)

*اوملیان یوسیپوویچ پریتساک به اوکراینی OMENAH MOcunOBY piuak)) یک مورخ زبان شناس و خاورشناس برجسته اوکراینی بود که در ۷ آوریل ۱۹۱۹ به دنیا آمد و در ۲۹ مه ۲۰۰۶ درگذشت. او اولین استاد تاریخ اوکراین با عنوان استاد میخایلو هروشفسکی در دانشگاه هاروارد بود و مؤسسه پژوهشی اوکراین در هاروارد را در سال ۱۹۷۳ تأسیس و تا سال ۱۹۸۹ مدیریت کرد.

قرلقها، سامانیان و فتح بخارا

پس از سال ۲۲۴ ه.ق ترکان قرقیز موفق شدند حکومت ترکان ایغور را که بر نواحی اطراف دریاچه(ایسیک کول= ایسق کول) واقع در شمال شرقی قرقیزستان تسلط داشتند نابود سازند؛ بعد از این واقعه قرلقها مهم ترین قدرت موجود در آن منطقه محسوب شدند.[۱] پس از سقوط تورغشان (ترگشها) که در زمره اتحادیه ترکان غربی(گوک‌تورکها) به شمار می رفتند و شکست چینیان در مرز ماوراءالنهر؛ قارلوقان (قرلقها) که توانسته بودند در سال ۱۴۹ هجری سویاب پایتخت سابق تورگشها را به تصرف درآورند، در سرزمین هفت آب و در بخش شرقی ناحیه سیر دریا (سیحون) حکومت خود را تأسیس کردند[۲]، در سال ۲۶۱ ه.ق دربار خلافت عباسیان حکومت تمامی سرزمین فرارود(ماوراءالنهر) را به نصر بن احمد بن اسد واگذار کرد، یادآوری میشود که پیش از آن تاریخ سامانیان از سوی فرمانروایان خراسان بر فرارود حکومت داشتند که بعد از درگذشت نصر بن احمد در سال ۲۷۹ ه.ق برادرش اسماعیل بن احمد فرمانروای

۱:ـ(بنیانگذاران نخستین سلسله ترک مسلمان صفحه۲۳و ۲۴)

۲:ـ(ترکستان نامه جلد۱ صفحه ۴۴۰)

فرارود شد. امیر اسماعیل سامانی متوفی (۲۹۵-۲۷۹ه.ق) پس از آنکه فرمان حکومت خویش را از خلیفه عباسی دریافت کرد، برای نبرد با ترکان به سوی شهر طراز لشکر کشید و سرانجام توانست آن شهر را به تصرف در آورد. گفتنی است شهر طراز که یکی از شهرهای ناحیه اسپیجاب بود به منزله مرکز ترکان قرلق شناخته می شد۳. طراز که شهری مهم و پر از باغ و بنا بود و دیوار بلندی در اطراف آن قرار داشت، جایگاه بازرگانی میان مسلمانان و ترکان بود۴ در ضمن خارج از آن شهر خرگاهها و چراخور خرلخان(قرلقها)بوده است۵.

با قاطعیت نمیتوان گفت که هدف اسماعیل سامانی از هجوم به قلمرو ترکان قرلق چه بوده است، شاید او که در این زمان آغازین روزهای فرمانروایی خویش بر فرارود را سپری میکرده در پی کسب نام بوده یا اینکه پیشگیری از هجوم قرلقان به سرزمین تحت امر خود را دنبال میکرده است؟! میتوان احتمال داد که به ویژه در آن هنگام امیر اسماعیل به گسترش قلمرو

۳:_(بنیانگذاران نخستین سلسله ترک مسلمان صفحه۲۶)

۴:_(احسن التقاسیم جلد ۲ صفحه ۳۹۷)

۵:_(المسالک والممالک صفحه۲۶۴_سال چاپ ۱۳۴۰)

سامانیان می اندیشیده است[۶]. این هجوم امیر اسماعیل سامانی به قلمرو قرلقها بی پاسخ نماند و سامانیان چندی بعد مجبور شد تا دوباره با قرلقها مبارزه کند، برای نمونه می توان به حملات افواج بسیاری از ترکان به قلمرو امیر اسماعیل سامانی در سال ۲۹۱ هـ.ق[۷] و ۲۹۳ ه.ق[۸] اشاره کرد. بدون تردید قرلقها برای جبران حملات سامانیان در پی فرصتی مناسب بودند؛ اما تا زمانی که حکومت سامانی به ویژه تا سالهای پایانی امارت نصر بن احمد (۳۳۱-۳۰۱ ه.ق) انجام و اقتدار داشت یورش به قلمرو این حکومت کاری خردمندانه نبود[۹]. در اواخر حکومت امیر نصر سامانی گرایش آن امیر و جمعی از ارکان حکومت وی به مذهب اسماعیلیه، اوضاع داخلی حکومت سامانیان را آشفته کرد و روحانیان مذهب رسمی تسنن را با اتحاد با سرلشکران سامانی برضد امیر نصر برانگیخت. بدین ترتیب به احتمال زیاد میتوان گفت درین اوضاع نابسامانی اواخر حکومت امیر نصر، ترکان قرلق فرصت را غنیمت شمرده و بلاساغون را تصرف کردند.

۶:_(بنیانگذاران نخستین سلسله ترک مسلمان صفحه۲۷)

۷:_(طبری جلد ۱۵ صفحات ۶۷۴۸ و ۶۷۴۹)

۸:_(ابن اثیر جلد ۱۰ صفحه ۴۵۸۹)

۹:_(بنیانگذاران نخستین سلسله ترک مسلمان صفحه۲۸)

بارتولد تصرف بلاساغون توسط ترکان را در سال ۳۳۱ ه.ق مطابق با اواخر سال امارت امیر نصر دانسته است[۱۰] که فرمانروای شهر تصرف شده بلاساغون را از اخلاف سلسله قراخانیان ذکر کرده است[۱۱].

موقعیت و اوضاع حکومت در آن زمان به گونه ای بود که برای امیر نصر ادامه حکومت امکان نداشت، بر همین اساس امیر نصر از حکومت کناره گرفت و فرزندش نوح به امارت رسید[۱۲]. همان طور که در صفحات قبل ذکر شد بنیانگذار سلسله قراخانی ساتوق عبدالکریم بغراخان است؛ قراخانیان از ده ها سال قبل در پی گسترش قلمروی خویشتن بودند، سرانجام اوضاع بسیار آشفته حکومت سامانیان در زمان فرمانروایی امیر نوح بن منصور ۳۸۷-۳۶۵هـ.ق فرصتی مناسب در اختیار شهاب الدوله بغراخان هارون رهبر قرلقها قرار داد که برای لشکر کشی به فرارود(ماوراءالنهر)آماده شود. در قبال این، میان سپهسالاران سامانی ارتباطی خوبی وجود نداشت که این آشفته گی امور

۱۰:_(ترکستان نامه جلد ۱ صفحه ۵۴۶)

۱۱:_(بنیانگذاران نخستین سلسله ترک مسلمان صفحه۲۹)

۱۲:_(سیرالملوک طوسی ۲۹۴_سال چاپ ۱۳۴۰)

و ناپایداری سران حکومت_ بغراخان هارون را بر این واداشت که از بلاساغون به سمت ماوراءالنهر لشکر کشی کند. ازانجا که دربار سامانیان (فائق خاصه) را در رأس لشکری برای نبرد با بغراخان هارون به سمرقند فرستاده بود؛ فائق خاصه در مقابل حمله شهاب الدوله بغراخان هیچ گونه مقاومتی نشان نداد و به بخارا عزیمت کرد۱۳. بدین ترتیب هارون بغراخان رهبر قراخانیان بدون اینکه با مشکل خاصی روبه رو شود در ماه ربیع الاول سال ۳۸۲ ه.ق با پا در میانی فائق خاصه به بخارا پایتخت سامانیان وارد شد۱۴. در هنگام ورود بغراخان هارون به بخارا فائق خاصه به استقبال آن فرمانروای فاتح رفت و در زمره حاجبان وی قرار گرفت، چنانکه برای تشکر از فائق خاصه بغراخان حکومت بلخ را به او داد۱۵. همانطور که یاد آور شدیم بغراخان هارون در ربیع الاول سال ۳۸۲ه.ق وارد بخارا شد، وی در کاخ معروف (جوی مولیان) اقامت گزید و از خزائن و دارای های نفیس سامانیان مستفید شد۱۶.

۱۳:_(تاریخ یمینی صفحه ۸۴_سال چاپ ۱۳۳۴)
۱۴:_(ترکستان نامه جلد۱ صفحه ۵۵۲)
۱۵:_(تاریخ یمینی صفحه ۸۵_سال چاپ ۱۳۳۴)
۱۶:_(ترکستان نامه جلد۱ صفحه ۵۵۲)

در این گیرودار امیر نوح بن منصور در آمل لشکری گرد آورد[۱۷]، ازسوی دیگر بغراخان هارون در بخارا بیمار شد به علت (بواسیر). بیماری بغراخان هارون که از خوردن میوه های بخارا و آب و هوای آن شهر بود او را به ترک بخارا وادار ساخت؛ از این رو بغراخان معالجت خویش جز معاودت هوای ترکستان ندید [۱۸]. بغراخان هارون پیش از ترک بخارا عبدالعزیز بن نوح بن نصر را که عموی امیر نوح بن منصور بود طلب کرد و سرزمین ماوراءالنهر را به او تسلیم کرد. ابوالفضل بیهقی در همین زمینه می نویسد: چون بغراخان هارون به علت بیماری تصمیم گرفت که به کاشغر بازگردد عبدالعزیز بن نوح بن نصر را فراخواند و به او خلعت بخشید و گفت: شنیدم که ولایت از تو به غصب بسنده اند؛ من به تو باز دادم که شجاع و عادل و نیکوسیرتی، دل قوی دار و هرگاه که حاجت آید من مدد توام[۱۹].
بغراخان در مسیر بازگشت به کاشغر وارد سمرقند شد اما در

۱۷:_(ترکستان نامه جلد ۱ صفحات ۵۵۲ و ۵۵۳)

۱۸:_(ابن اثیر جلد ۱۲ صفحه۵۳۳۸/ترکستان نامه جلد ۱ صفحه ۵۵۳/تاریخ یمینی صفحه۸۷_سال چاپ ۱۳۳۴)

۱۹:_(تاریخ یمینی صفحه ۹۷_سال چاپ ۱۳۳۴)

آنجا بیماری وی شدت گرفت و به ناچار سمرقند را نیز ترک کرد ولی در مسیر حرکت خویش به سوی ترکستان در محلی موسوم به قچقار باشی (کچکر باشی) از دنیا رفت[۲۰]. ابن اثیر میگوید: امیر نوح همین که شنید بغراخان از بخارا رخت بربسته و در گذشته است، با یارانش سوی بخارا شتافت و بدان اندر شد و به قلمرو خود درآمد. چون بغراخان درگذشت یارانش به سرزمین خود بازگشتند؛ او مردی دین دار، نیکوکار، دادگر و خوش رفتار بود که علما و دین داران را دوست میداشت و ارجشان می نهاد و خوش میداشت از سوی او چنین نویسند: بنده رسول الله صلی الله علیه و سلم)[۲۱]. بدین ترتیب می توان گفت که حضور بغراخان هارون در فرارود تنها چند ماه دوام یافت، پس از بازگشت امیر نوح به عرصه قدرت به دستور او عبدالعزیز را دستگیر و بازداشت کردند و چشمان او را نابینا ساختند[۲۲]. درباره این موضوع که چه کسی بعد از بغراخان هارون به جای وی زمام قدرت را در دست گرفت تاکنون مورخان و

۲۰:_(ترکستان نامه جلد ۱ صفحه ۵۵۴)

۲۱:_(ابن اثیر جلد ۱۲ صفحه ۵۳۳۹)

۲۲:_(ترکستان نامه جلد۱ صفحه ۵۵۴)

محققان و نامه نویسان نظریات مختلف داده اند اما ابن اثیر از جانشین هارون بغراخان به عنوان ایلک نصر(نصر بن علی) نام برده است[۲۳].

امیر نوح بن منصور در ماه رجب سال ۳۸۷ ه.ق چشم از جهان فروبست، پس از او فرزندش امیر ابوالحارث منصور به حکومت رسید[۲۴].با بیان فشرده که البته هدف ما شرح وقایع نیست، پس از به قدرت رسیدن برادر خرد سال امیر ابوالحارث سامانی که عبدالملک نام داشت[۲۵].نصر بن علی جانشین هارون بغراخان برای بار دوم سمت بخارا لشکر کشید و در تاریخ سه شنبه دهم ذی القعده سال ۳۸۹ه.ق/۹۹۹میلادی وارد آن شهر شد[۲۶]. پس از تصرف بخارا به دستور ایلک (نصر بن علی)امیر عبدالملک سامانی که فرار کرده بود دستگیر و به پایتخت(اوزگند) فرستاده شد[۲۷]. بدین ترتیب دامن سلسله ایرانی تبار سامانی برای همیشه از فرارود(ماوراءالنهر) برچیده شد و قراخانیان ترک نژاد بر سراسر فرارود استیلا یافتند.

۲۳:_(ابن اثیر جلد ۱۲ صفحه۵۳۳۹)

۲۴:_(ترکستان نامه جلد ۱ صفحات ۵۶۲ و ۵۶۳)

۲۵:_(تاریخ یمینی صفحه۱۳۶_سال چاپ ۱۳۳۴/زین الاخبار گردیزی صفحه ۳۷۷_سال چاپ ۱۳۶۳)

۲۶:_(ابن اثیر جلد ۱۲ صفحه ۵۳۸۹) ۲۷:_(تاریخ یمینی صفحه ۱۴۰_سال چاپ ۱۳۳۴)

دامنه حکومت قراخانیان تا اوایل قرن سیزدهم میلادی ادامه داشت، آخرین فرد از سلسله قراخانیان که عثمان خان فرزند جلال الدین علی بود از وی با عنوان سلطان السلاطین نیز یاد شده است، وی همزمان که در سمرقند فرمانروایی میکرد با سلطان علاء الدین محمد خوارزمشاه دست دوستی داده و پس از ازدواج با دختر خوارزمشاه روابط مسالمت آمیزی با وی برقرار کرد اما این مناسبات دوستانه زیاد پایدار نماند و سلطان عثمان سرانجام بنا به دلایلی به دستور خوارزمشاه کشته شد. بدین ترتیب در سال ۶۰۹ ه.ق طومار سلسله قراخانی به دست سلطان محمد خوارزمشاه و خوارزمشاهیان در هم پیچیده شد، گویند سلطان عثمان خان از زیبای یوسف ثانی بود[۲۸].

۲۸:_(تاریخ بیهقی جلد۳ صفحات ۱۲۵۰و۱۱۶۲)

بلاساغون(بلاساگون)

بلاساغون Balasaghun)) یکی از شهرهای تاریخی و مهم ترکستان قدیم است که در بخشی از قرقیزستان امروزی قرار دارد. این شهر در دوره‌های مختلف تاریخی به‌ویژه در دوران حکومت قراخانیان (قرن ۹ تا ۱۲ میلادی) از اهمیت بسیاری برخوردار بود. شهری باستانی که در دره رود چو مربوط به جغرافیای قرقیزستان امروزی قرار داشت؛ امروزه هیچ اثری جز چند بناء از آن باقی نمانده است. این شهر ابتدا توسط سغدیان ساخته شد و بعدها به یکی از پایگاه‌های مهم قراخانیان در ماوراءالنهر تبدیل شد. در جنگ بین گورخانیان و سلطان محمد خوارزمشاه، گورخانیان پس از ۱۶ روز محاصره شهر را تصرف کردند و به مدت سه روز غارت نمودند. پس از آن نام بلاساغون در منابع تاریخی کمتر دیده می‌شود۱. در رابطه شهر بلاساغون روایات متعدد و معتبری در کتوب تاریخی وجود دارد که نشان از اهمیت این منطقه در جغرافیا است. به نقل از نزهۀ القلوب: بلاساغون مملکت وسیعی است که از اقلیم ششم و هفتم

۱:ـ(تاریخ ترکهای آسیای میانه صفحه۹۲)

برخوردار و هوایش بغایت سرد است، بیشتر مردمش صحرا نشین و مواشی بسیار دارند۲. جغرافیا دان مقدسی نیز در آثار خود از بلاساغون به نام والاساگون یاد کرده است ۳. در معجم البلدان بلاساغون را شهر بزرگ در مرز ترکستان در پشت رود سیحون معروفی کرده۴. همچنان ابوالفداء تاریخ نگار و جغرافیادان سوریه‌ای در اثر خود چندین شهر را منحیث مراکز مهم ترکان قدیم نام برده که امروز نمیتوان محل دقیق آن را به دست آورد. یکی از آن شهر ها بلاساغون است که در قرن چهارم و پنجم کرسی خان نشین های ترکستان بود و ابن اثیر هم در تاریخ خود بتفصیل از آن سخن رانده است ولی اکنون محل صحیح آن معلوم نیست. ابوالفداء بطور اجمال گفته است نزدیک کاشغر در ماوراء سیحون جای دارد۵. دقیقاً در رابطه با شهر بلاساغون نوشته ای از نظام‌الملک وزیر ایرانی معاصر محمود کاشغری نیز موجود است که به استناد آن، این شهر قبلاً در

۲:_(نزهۀ القلوب صفحه ۲۵۶_سال چاپ ۱۳۶۲)

۳:_(تاریخ ترکهای آسیای میانه صفحه۹۶)

۴:_(ترجمه معجم البلدان جلد ۱صفحه ۴۵۲_سال چاپ ۱۳۸۳)

۵:_(تقویم البلدان مترجم محمد آیتی صفحه ۵۸۱_سال چاپ ۱۳۴۹)

حدود سال۳۲۸ه.ق/۹۴۰ میلادی به عنوان یک شهر مسلمان نشین معروف بوده و تصرف آن به وسیله غیر مسلمانان می توانسته است موجب اعلام حکم جهاد شود. همانطور که ذکر شد ساتوق بغراخان عبدالکریم در سال ۳۴۴ه‌ق وفات یافته؛ چنانچه در صفحات قبلی ذکر کردیم بارتولد در رابطه تاریخ مرگ بغراخان عبدالکریم و روایت نظام الملک ابراز تردید میکند؛زیرا اسلام آوردن دسته جمعی قرلق ها در سال ۳۴۹ ه.ق/۹۶۰ م بوده است و نمی‌توان بلاساغون را قبل از تاریخ ۳۴۹ ه.ق/ ۹۶۰میلادی شهر مسلمان نشین دانست۶. بلاساغون در دوره قراخانیان یکی از مراکز مهم حکومتی و فرهنگی محسوب میشد و به عنوان پایتخت یا یکی از شهرهای اصلی این سلسله به شمار می آمد. به دلیل موقعیت استراتژیک خود در مسیر جاده ابریشم، مرکز تبادل فرهنگی و علمی بین شرق و غرب بود. بسیاری از دانشمندان و نویسندگان ترک‌تبار از جمله یوسف خاص حاجب نویسنده کتاب قوتادغو بیلیگ (دانش خجسته) از این شهر برخاسته‌اند. پس از اسلام آوردن قراخانیان بلاساغون به یکی از

۶:_(تاریخ ترک‌های آسیای میانه صفحه ۹۲)

مراکز مهم فرهنگ اسلامی تبدیل شد و تأثیر زیادی در گسترش اسلام در آسیای مرکزی داشت. ۷. بلاساغون در نزدیکی رود چو و در منطقه‌ای بین قرقیزستان و قزاقستان امروزی قرار داشت. امروزه بقایای این شهر باستانی در نزدیکی برج معروف «برج بورانه» (Burana Tower) در قرقیزستان یافت می‌شود.

۷:ـ(تاریخ مختصر ترک صفحه۱۳۳)



تصویر ٨

٨:_(برج بورانه / قزاقستان)

نظام سیاسی و اداری قراخانیان

مهم ترین نکته ای که درباره نظام حکومتی قراخانیان شایسته توضیح میباشد آن است که قلمرو قراخانیان به صورت یک اتحادیه قبیله ای از هم گسسته اداره میشد. به بیان دیگر متصرفات قراخانیان هیچ گاه به صورت مملکت واحد اداره نشد؛ بلکه به اتحادیه‌ای نیم بند شباهت داشت۱.نظام حکومتی قراخانیان بر پایه دوخانی یا دو پادشاهی بود و مانند بیشتر اقوام آلتایی در کنار دستگاه حکومت خاقانها حکمرانان دیگری قرار داشتند. بر اساس این شیوه حکومتی قلمرو قراخانیان به دو شاخه عمده تقسیم می شد، مرکز شاخه غربی در بلاساغون در قرقیزستان کنونی واقع بود و مرکز شاخه شرقی در کاشغر در ایالت سینکیانگ چین قرار داشت ۲. طبق روایات نادر بیات: خان شاخه غربی با عنوان ارسلان به معنای شیر شناخته میشد و خان شاخه شرقی با عنوان بغرا بمعنی شتر. بر خلاف نظر نادر بیات به نوشته اوملیان پریتساک که تحقیقات او درباره قراخانیان از ارزش و جایگاه ویژه ای برخوردار است، فرمانروای قسمت

۱:ـ(تاریخ ایران گمبریج جلد ۵ صفحه ۱۱ـبدون ترجمه)

۲:ـ(تاریخ ایران گمبریج جلد ۵ صفحه ۱۱ـبدون ترجمه)

شرقی قلمرو قراخانیان که خاقان بزرگ محسوب میشده و در قرا اردو استقرار داشته ملقب به ارسلان قرا خاقان بوده، و بالاترین مقام را در تمام قلمرو زیر سلطه قراخانیان به صورت نظری یا تشریفاتی داشته است. همچنین فرمانروای قسمت غربی که اقامتگاهش ابتدا در طراز (تالاس) و سپس در کاشغر بوده و دوباره در طراز مستقر شده، ملقب به بغرا قراخاقان بوده است. زیر دست این دو خان بزرگ قراخانی چهار حکمران کوچک تر وجود داشتند که به نوشته اوملیان پریتساک دارای عناوین حکومتی ارسلان ایلک، بغرا ایلک، ارسلان تگین و بغراتگین بودند۳.

در روزگار فرمانروایی قراخانیان زبان فارسی به عنوان زبان رسمی و اداری در فرارود(ماوراءالنهر)به کار گرفته شد. از نظر بار تولد تأثیر فرهنگ عربی و فارسی در ترکان تا بدان حد شدید بود که زبان ترکی در هیچ نقطه ای نتوانست به عنوان زبان رسمی دولت ظاهر شود۴.چنانکه در صفحات گذشته ذکر شد، این

۳:_(بنیانگذاران نخستین سلسله ترک مسلمان صفحه ۱۵)

۴:_(تاریخ ترک‌های آسیای میانه صفحه ۱۵۳)

سلسله از نبیره گان آل افراسیاب(خان افسانه‌ی ترکان) می باشد و بر اساس این موضوع شاعران دربار قراخانی بارها از انتساب قراخانیان به افراسیاب در قصایدشان یاد کرده اند. قاراخانیان پس از یوسف قادرخان(یکی از خانات قراخانی) به دو قسمت تقسیم شدند. شهر کاشغر مرکز قاراخانیان شرقی شد و اینان در ۱۱۳۰م به فرمان قاراختاییان* درآمدند. شهر بالاساغون مرکز قاراخانیان غربی شد۵. در این میان خانهای غربی بیشتر تحت تأثیر فرهنگ ایرانی قرار گرفتند و خانات شرقی متأثر از فرهنگ اویغوری به زبان ترکی روی آوردند و به این ترتیب ادبیات ترکی اسلامی برای نخستین بار در خانات شرقی قراخانیان شکل گرفت و آثاری ارزشمندی چون کتاب قوتادغو بیلیگ و دیوان لغات الترک کاشغری در آن فضای فرهنگی پدید آمد۶.

۵:_ (تاریخ مختصر ترک صفحه ۹۵)

۶:_(ترکان در گذر تاریخ صفحه ۲۲)

*قراختاییان یا خِتانیان، یک دودمان ترک‌تبار و بخشی از اقوام خِتائی (از آسیای شرقی) بودند که پس از سقوط دودمان لیائو در چین (قرن ۱۲ میلادی) به آسیای مرکزی کوچیدند و حکومتی به نام قراختاییان یا خِتائی غربی در ماوراءالنهر و فرارود تشکیل دادند.

همانطور که در ستور قبلی ذکر کردیم، دربار حکومت قراخانیان هیچ گاه به صورت واحد اداره نشده، و این جریان سیاسی بیانگر آن است که در زمان حکومت قراخانیان پراکندگی عروضی در ماوراءالنهر حاکم بوده.

اوضاع ادبیات، مذهب، هنر و معماری در دوران قراخانیان

اوضاع ادبیات:

باوجود اینکه از دوران حکومت قراخانیان اطلاعات کمی در دسترس دانشمندان و محققان قرار دارد اما هنوز میتوان به بعضی از روایات معتبر تاریخی و نظر نویسندگان بزرگ متکی بود، بارتولد معتقید است که حتی عناوین کتوب مربوط به دوران قراخانیان بسیار کم است[۱]. از آثار نوشته شده در این روزگار میتوان از تاریخ ترکستان و تاریخ خطا (ختا) تألیف مجدالدین محمد بن عدنان که برای طمغاج خان ابراهیم بن حسین(متوفی به سال ۵۹۷ ه.ق) نوشته شده_ یاد کرد[۲].همچنان بارتولد معتقد

۱:_(ترکستان نامه جلد ۱ صفحه ۶۶)

۲:_(تاریخ بیهقی جلد ۳ صفحه۱۱۶۲)

است فقط یک تألیف تاریخی که در زمان قراخانیان در ماوراءالنهر نوشته شده در دست است به نام (اغراض السیاسۀ فی اعراض الریاسۀ) تألیف محمد بن علی الکاتب السمرقندی، این کتاب برای قلیج تمغاج خان مسعود بن علی که در نیمه دوم قرن دوازدهم میلادی سلطنت کرده نوشته شده بود. و از دانشمندان دوران حکومت قراخانیان از ابوالفتوح عبدالغافرون(عبدالغفار) سخن برده است[۳].

ترجمه سند باد نامه به زبان دری، لباالالباب، ترجمان البلاغه و مجموعه داستان‌های به نام جوامع الحکایات اینها آثاری هستند که در حدود سالهای ۵۷۱ و ۵۹۶ ه.ق در زمان حکومت قراخانیان به نگارش درآمده است[۴]. قابل ذکر است که چند تن از حاکمان قره‌خانی به دلیل فعالیت ادبی نیز مشهور هستند؛ آخرین خاقان غربی عثمان خان شاعر بود با اینکه ترک بود اما به زبان فارسی شعر می سرود. و ابراهیم نیز یکی از خطاطان آن دوره محسوب می شد که قرآن مجید را با دست خود نسخ

۳:_(ترکستان نامه جلد ۱ صفحه ۶۷)

۴:_(بنیانگذاران نخستین سلسله ترک مسلمان صفحه ۱۶۴ و ۱۶۵)

کرده است۵. از شاعران دوران خانیان(قراخانیان) میتوان به محمد بن عبده اشاره کرد۶. و ناگفته نماند دو اثر مهم زبان ترکی دیوان لغات الترک اثر محمود کاشغر و قوتادغو بیلیگ اثر یوسف خاص حاجب نیز در همین دوره تالیف شده است. دیوان لغات الترک اثری ارزشمند از محمود بن حسین کاشغری است که در سال ۴۵۱ هجری در بغداد تألیف شد و برای آشنایی خلیفه وقت عباسی (المقتدر بالله) به زبان ترکی به او تقدیم گردید. کاشغری در این کتاب که نخستین لغت نامه زبان ترکی محسوب میشود حدود ۷۵۰۰ واژه، ۳۹۰ ضرب‌المثل و ۲۲۰ قطعه شعر از ترکی به عربی ترجمه کرده و علاوه بر آن راجع به عادات رسوم و عقاید نواحی ترک نشین اطلاعات وسیعی نیز داده. او همچنین در کتاب خود یک نقشه جهانی نقاشی کرده است که نخستین نقشه جهان اسلام نیز لقب یافته است؛ بلاساغون پایتخت قراخانیان را در مرکز زمین فرض کرده و بقیه شهرها و سرزمین ها را دور آن رسم نموده است. در این نقشه علاوه بر محل جغرافیایی شهرهای مهم اتوکن، کاشغر، طراز، خجند، دربند،

۵:_(مطالعات میکال بیران در مورد قراخانی)

۶:_(تاریخ بیهقی جلد ۳ صفحه۱۵۹۳)

خوارزم بلاد اسلامی، طبرستان، خراسان، فارس آذرآبادگان، خوزستان ، عراق، یمن، حجاز، شام و مصر_ ممالک غیر اسلامی اراضی مغرب، اندلس، یاجوج و ماجوج نیز با دقت قابل قبولی ترسیم شده است۷. و کتاب قوتادغو بیلیگ؛ راه سعادت که سرآغاز ادبیات مردم ترک زبان نیز به شمار می رود در سال ۴۶۲ هجری توسط دانشمند و عارف بزرگ یوسف خاص حاجب بلاساغونی در ۶۶۴۵ بیت نوشته شده، بر علاوه ۶۶۴۵ بیت شعر سه قصیده با ۱۲۴ بیت و حدود ۱۷۳ رباعی نیز در قوتادغو بیلیگ آمده است. موضوع این کتاب عقاید پندآموزی درباره نحوه درست زندگی کردن و رسیدن به سعادت دنیوی و اوخروی است۸.

اوضاع مذهبی:

قراخانیان پس از ورد به جهان اسلام سنی های محکمی شدند۹. و میتوان گفت که آزادی مذهبی در سراسر قلمروی این سلسله وجود داشته، با وجود این_ اقداماتی سرکوب گرانه‌ی علیه مذهب اسماعیلی صورت میگرفت و بغراخان محمد

۷:_(ترکان در گذر تاریخ صفحه۲۳)

۸:_(تاریخ مختصر ترک صفحه۱۳۲ و ۱۳۳)   ۹:_(تاریخ ایران گمبریج جلد ۵ صفحه ۶)

قراخانی فرزند یوسف قدرخان به سر کوبی و نابودی اسماعیلیه اقداماتی کرد. در دوره قراخانیان بخارا به عنوان مرکز تعلیم مذهب حنفی شهرت یافت و طالبان علم از سراسر آسیای مرکزی و ایران به مدارس آن روی آوردند. همچنین با توجه به جایگاه برجسته فقیه ابو طاهر بن ملک شافعی در قلمرو قراخانیان؛ به نظر می رسد که در این دوره مانند روزگار سامانیان مذهب شافعی پس از مذهب حنفی بیشترین پیروان را در فرارود(ماوراءالنهر)داشته است، و مذهب تشیع نیز آزادانه در حال ترویج بود[۱۰]

اوضاع معماری:

اوضاع معماری، هنر و عناصر تزیینی مربوط به آن، در روزگار حکومت قراخانیان بر فرارود از ویژگیهای جالب توجهی برخوردار است. به قول بارتولد، قراخانیان به رغم زندگی صحرانشینی خویش از تزیین شهرها با بناهای مرتفع و زیبا، و ساختمان رباطها و غیره غافل نبوده اند؛

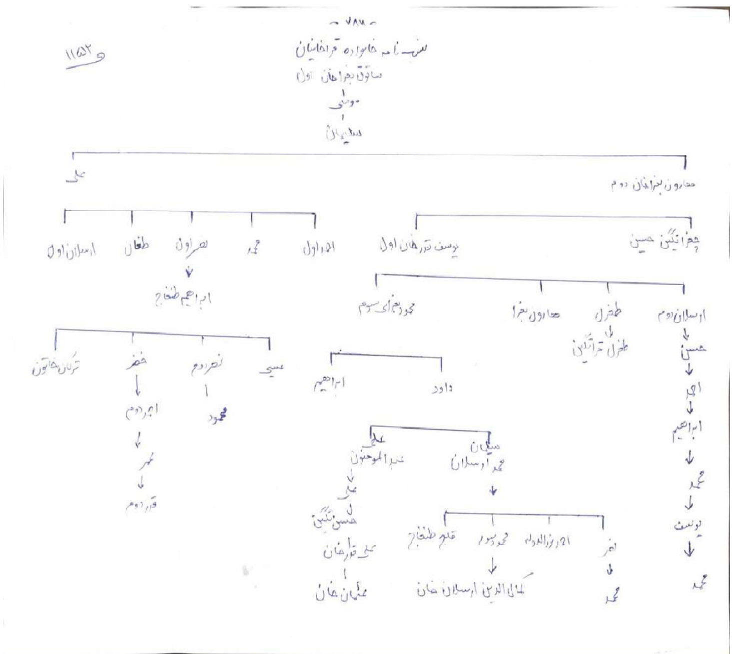
۱۰:_(بنیانگذاران نخستین سلسله ترک مسلمان صفحه ۱۷۴ تا ۱۷۶)

برای مثال طمغاج خان ابراهیم در کوی گرجمین سمرقند قصر زیبا بنا نهاد. رباط ملک که در سال ۴۷۱ هـ ق نزدیک قریه خرجنگ در کرمینه بخارا ساخته شد_ از بناهای عهد شمس الملک فرزند طمغاج خان ابراهیم بوده است[۱۱]. از میان فرمانروایان قراخانی ارسلان خان محمد در انجام اقدامات عمرانی شهرت بیشتری دارد[۱۲]. خلاصه در آن روزگار که قراخانیان در ماوراءالنهر حکومت میکردند، معماری و هنر از ویژه گی های خاصی برخوردار بوده که بعضی محققان آن را ستوده است.

۱۱:_ (ترکستان نامه جلد ۱ صفحه ۶۶۰)

۱۲:_(بنیانگذاران نخستین سلسله ترک مسلمان صفحه ۱۷۶)

تصویر ۱۳



۱۳:_(تاریخ بیهقی جلد ۳ صفحه ۱۱۵۲)

فصل چهارم غزنویان

چگونگی به قدرت رسیدن غزنویان قرلق تبار

نکته قابل توجه!

شاید این پرسش در ذهن بسیاری از مخاطبان خطور کند که حکومت سترگ و پرآوازه‌ی غزنویان چه ارتباطی با ترکان قرلق، و علی‌الخصوص با موضوع این کتاب دارد؟ بی‌گمان پرسشی بجا و سنجیده است، و سزاوار آنکه پاسخ آن به روشنی بیان گردد. از آنجا که ترکان قرلق در گذرگاه‌های تاریخ، یکی از اثرگذار ترین اقوام آسیای میانه بوده‌اند و امروز نیز در گوشه و کنار جهان، از ترکمنستان و قرقیزستان گرفته تا افغانستان، ایران و پاکستان، پراکنده و جدا از یکدیگر زندگی می‌کنند؛ وظیفه‌ی خود دانستم که بی‌هیچ نفرت‌پراکنی قومی یا مذهبی ــ و با

شهادت ذات اقدس پروردگار که مبادا کسی گمان بد بر قصد و قلم من برد ــ این بار سنگین را بر دوش گیرم. مقصودم آن است که با گردآوری دقیق‌ترین اسناد و معتبرترین مدارک، شهامت، دلاوری و جوانمردی شخصیت‌های اثرگذار این خطه را به گوش جامعه‌ی امروز برسانم؛ با زبانی که تنها ابزارش صداقت و قلم است. باید همه بدانند که این قوم بزرگ، از روزگار کهن تا به امروز، همچون موجی سهمگین در دریای بی‌پایان تاریخ اسلام و حتی پیش از اسلام، حضوری ماندگار و نقشی سترگ در تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آسیای میانه داشته است. حتی اکنون که قرلق‌ها به‌صورت پراکنده در این کره‌ی خاکی زندگی می‌کنند، همچنان فرهنگ غنی‌شان سرشار از رسوم و عنعنات باشکوهی است که چشم هر پژوهشگر منصف را خیره می‌سازد. هر جا که سخن از غزنویان در میان آید، بی‌تردید نام سلطان محمود غزنوی با فتوحات درخشان و مجاهدت‌های بزرگش در صدر مباحث جای دارد. شکوه و عظمت او چنان است که هنوز هم قلم‌ها در بیان کامل شجاعت و دلاوری‌های «سیف‌الدوله سلطان محمود» عاجز و ناتوان‌اند.

اما پرسش بنیادین اینجاست که اصل و نسب سلطان محمود غزنوی چه بوده است؟ در این‌باره باید یادآور شد که به گفته‌ی ریچارد نیلسون فرای*: «تبارنویسان چاپلوس، سلسله‌ای ساختگی از انساب را پرداخته و آن را به محمود غزنوی منسوب کرده‌اند». این موضوع نباید موجب شگفتی یا تأسف باشد؛ چراکه در این کتاب، با ارائه‌ی مدارک روشن، معتبر و غیرقابل انکار، چگونگی قرلق‌تبار بودن سبکتگین، پدر سلطان محمود را اثبات کرده‌ایم. این ادعا تنها به کلام نویسنده بسنده نکرده، بلکه با تکیه بر آراء و تحقیقات اندیشمندان و محققان شهیر جهان، دلایل آن را با دقت و وضوح کامل بیان کرده‌ایم. از این‌رو، در صفحات بعدی به‌روشنی درباره‌ی این موضوع ــ یعنی «قرلق‌تبار بودن سبکتگین، پدر محمود غزنوی» ــ سخن خواهیم گفت و اسناد آن را آشکار خواهیم نمود. اکنون دوباره به مسیر اصلی بازگردیم و به بررسی چگونگی به قدرت رسیدن غزنویان قرلق‌تبار بپردازیم.

غزنویان دودمانی ترک‌تبارِ بودند که در سرزمین افغانستان امروزی حکمرانی می‌کردند. پایتختشان غزنی بود_ شهری که در دوران آنان به یکی از مراکز بزرگ فرهنگی، هنری و علمی

جهان اسلام تبدیل شد. این سلسله به جنگاوری و فتوحات گسترده‌اش شهرت داشت. در حدود سال ۳۵۰ هجری و در دوران حکومت امیر منصور سامانی یکی از ترکان دربار به نام آلپتگین به خاطر شایستگی هایش به مقام حاجب بزرگ و سپهسالاری خراسان رسید۱. آلپتگین غلام ترکی‌نژاد ابونصر احمد بن اسماعیل الشهید، دومین پادشاه سامانی بود. در دستگاه شهریار سعید ابوالحسن نصر بن احمد و پسرش ابو محمد نوح بن نصر ملقب به حمید جسورانه اش بالا گرفت۲. در سی و پنج سالگی رتبه‌ی سپهسالاری خراسان را از دربار دریافت کرد، سخت نیک‌عهد، وفا دار، مردم دوست و جوانمرد بود. یک هزار و هفتصد غلام زیر دست داشت و روزی سی غلام ترک را خریداری میکرد. سبکتگین که پدر سلطان محمود بود نیز به واسطه‌ی آلپتگین خریداری شد، و از اقبال نیک سبکتگین نخست آن بود که او را آلپتگین خریده بود۳. این مرد دلیر که در حدود ۲۶۷ ه.ق بدنیا آمد۴ در اثر هوش و ذکاوتی که در درگاه

۱:_(ترکان درگذر تاریخ صفحه ۲۴)

۲:_(تاریخ یمینی صفحه ۴۲_سال چاپ ۱۳۳۴)

۳:_(سیرالملوک صفحه۱۴۲_سال چاپ ۱۳۴۰)

۴:_(دکتر محمد ناظم حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی صفحه ۲۲)

عبدالملک قدر از خود نشان داده بود به تدریج بمقام حاجب الحجابی رسید. از آنجا که بکر بن ملک سپهسالار خراسان بود و در بخارا علیه سامانیان شورش کرد، آلپتگین به مقابل او قد علم نموده در اثنای یک محاربه سخت در رمضان ۳۴۵ه ق ۵ بکر بن ملک را شکست داده و مقتولش کرد، و پس از این آلپتگین منحیث والی بلخ مقرر گردید. چون حکومت بلخ در نظر حاجب الحجاب آلپتگین کوچک بنظر می آمد و موافق طبع بلند خود نمی دید، از قبول کردن مسؤلیت آن معافی خواست.

عبدالملک امیر سامانیان جهت استمالت خاطر آلپتگین او را بحکومت و سپهسالاری خراسان افتخار بخشید۶. عبدالملک بن نوح که به امیر رشید معروف است، در سال ۳۵۰ هـ / ۹۶۱ م. در چوگان بازی از اسب فرو افتاد و درگذشت۷. وزیرش ابو علی بلعمی که از طرفداران آلپتگین بود مکتوبی به او نوشته در انتخاب جانشین امیر از او استفسار نمود، آلپتگین در جواب نوشت که پسر امیر شایسته سلطنت میباشد ولی چون کودک و

۵:_(سلطنت غزنویان صفحه ۱)

۶:_(غزنه و غزنویان صفحه۲)

۷:_(سیرالملوک صفحه۱۴۴_سال چاپ ۱۳۴۰)

جهان نادیده است برادر امیر را جانشین تعین کنید. ولی قبل از رسیدن مکتوب او عساکر دربار منصور پسر امیر را به سلطنت برداشتند. آلپتگین تصمیم گرفت تا بزور شمشیر مرام خویش را عملی نماید۸ بنابراین باقشون خویش جانب بخارا حرکت کرد، ولی این نقشه آلپتگین بسبب مخالفت امراء حتی برخی از سران سپاه خودش جامه عمل نپوشید و از عزیمت بخارا واپس به بلخ مراجعت کرد. امیر منصور سامانی پس از اقدام آلپتگین به سمت بخارا؛ ۱۲ هزار سوار جرار را بسالاری اشعث بن محمد به تعقیب آلپتگین سوق داد. تاریخ نیمه ربیع الأول سال ۳۵۱ هجری هر دو لشکر به دره (خلم) با هم رو به رو شدند. در این محاربه با وصف اینکه تعداد قشون الپتگین بیش از هفتصد نفر نبود، در نتیجه ای نبرد مامای امیر منصور با چند نفر صاحب منصبان اردوی بخارا بدست آلپتگین اسیر گردیده ما بقی سپه منصور بهزیمت رفت. آلپتگین بعد از حصول این فتح نمایان جانب غزنین عزیمت نمود تا با یاری مردمان آن دیار که خواستار شاهی مستقل بودند حکومت جوانی در غزنین تأسیس نموده و عهد

۸:_(تاریخ یمینی صفحه ۴۲_سال چاپ ۱۳۳۴/سیر الملوک صفحه ۱۴۴و ۱۴۵_ سال چاپ ۱۳۴۰/ دکتر محمد ناظم صفحه ۲۲و ۲۳)

اطاعت سامانیان را فسخ نماید. چون در آن هنگام حکومت غزنین بدست ابوبکر لاویک بود که از امرای محلی غزنه است؛ نامبرده هنگام نبرد تسلیم نگردید و بر قلعه تود پناه برد، بنابراین پس از بیست روز محاصره از قلعه خود بیرون آمد و در خدمت آلپتگین قرار گرفت، آلپتگین او را بخشید و هیچ کس را نیازرد. آلپتگین در غزنین پادشاهی خود را اعلان نمود و با استقلال بحکومت پرداخت، از آنجا به سمت هندوستان لشکر کشید و غنایم فراوانی دریافت کرد، که فاصله غزنین تا هندوستان حدود دو روزه راه بود[۹]. امیر غزنه پس از هشت سال سپهسالاری[۱۰] بتاریخ ۳۵۳ ه پس از سی سال امارت از حیات چشم پوشید و بجایش ابو اسحاق ابراهیم پسرش امیر غزنین گردید[۱۱]. او پس از یک سال پادشاهی[۱۲] یا بقولی پس از چهار سال پادشاهی درگذشت[۱۳]. با مرگ ابراهیم سلسله شاهی خاندان آلپتگین منقطع گردید و چون ابراهیم جانشینی نداشت؛ اشراف مملکت بلکاتگین را عهده دار زمام امور انتخاب کردند.

۹:_(سیر الملوک صفحه ۱۵۳_سال چاپ ۱۳۴۰)
۱۰:_(طبقات ناصری صفحه ۲۲۶_سال چاپ ۱۳۴۲)
۱۱:_ (مجمع الانساب صفحه ۳۱_سال چاپ ۱۳۶۳)
۱۲:_(طبقات ناصری صفحه ۲۲۷_سال چاپ ۱۳۴۲)
۱۳:_(مجمع‌الانساب صفحه ۳۲_سال چاپ ۱۳۶۳)

بلکاتگین که قوماندان گارد محافظ آلپتگین بود، مرد دلیر و جنگجو درمیان قشون شهرت بسزای داشت و اساس شاهی خود را بر عدل و رعیت پروری نهاد. بلکاتگین حدود ده سال حکمرانی کرد و در سال ۳۶۴ ه.ق در حین محاصره گردیز وفات نمود. چون بلکاتگین وفات یافت مردم غزنه برآن شدند تا پیری تگین که وی نیز از سران سپاه و از غلامان آلپتگین بود را بر تخت غزنی برنشانند. اما چون پیری تگین مرد بی رحم و ظالم بود مردم از ستم او بر آشفته ابوعلی لاویک را به پادشاهی غزنه دعوت نمود. وی با پسر شاه کابل به سوی غزنه لشکر کشید اما سبکتگین با پانصد نفر غلامان خود راه را براو بست و با وی به محاربه پرداخت. ابوعلی و پسر شاه کابل هر دو اسیر و مقتول شدند. که در نتیجه غزنویان پیری تگین را خلع کردند و سبکتگین را در ۲۷ شعبان ۳۶۵ ه.ق به پادشاهی برداشتند[۱۴]. از این تاریخ به بعد سلطنت خاندان آل ناصر روی کار آمد.

۱۴:_(طبقات ناصری صفحه۲۲۷_سال چاپ۱۳۴۲/ تاریخ یمینی صفحه ۴۱_سال چاپ۱۳۳۴)

*ریچارد نیلسون فرای:(تاریخ ایران گمبریج جلد ۴ صفحه ۱۴۵)

آغاز سلطنت سلطان سبکتگین (آل ناصر)

سلطنت خاندان غزنوی در حقیقت با به قدرت رسیدن سلطان سبکتگین آغاز می . حکومت فرمانروایانی چون آلپتگین ابو اسحاق ابراهیم، بلکاتگین و پیری تگین همه پیش زمینه‌ای است برای شکل گیری حکومت سبکتگین[۱]. قابل ذکر است که ابن اثیر[۲] و نویسنده‌ی سیرالملوک[۳] به سلطنت رسیدن سبکتگین را پس از اسحاق فرزند آلپتگین میدانند، و از حاکمیت بلکاتگین و پریتگین سخنی به میان نمی آورند.

راستی این سبکتگین کیست که با فیض وجود او عالمی برای غزنویان ساخته شد؟ به نقل از روایت بیهقی در تاریخ طبقات ناصری: امیر سبکتگین فرزند قرا بجکم که نامش جوق بود و غژ گاو را در زبان ترکی بجکم گویند و معنی قرا بجکم سیاه غژگاو باشد[۴].مخصوص بفیض الهی آراسته بآئین سلطنت و پادشاهی، روزِ کوشش چون شیر همه عنف ، گاه بخشش چون ابر همه کرم و لطف، هنگام داد چون باد جهنده بر قوی و ضعیف و چون آفتاب

۱:_(غزنویان ترک منش یا پارسی گرا صفحه ۳۱) ۲:_(تاریخ ابن اثیر جلد ۱۲ صفحه ۵۲۱۹)
۳:_(سیرالملوک صفحه۱۵۷_سال چاپ ۱۳۴۰) ۴:_(طبقات ناصری جلد ۱ صفحه ۲۲۵_سال چاپ۱۳۴۲)

تابنده بر وضیع و شریف، بهمت چون دریا که در دهش از کاهش نیندیشد و در تهور چون سیل که از نشیب و فراز نپرهیزد[۵].

امیر سبکتگین کسی نبود جز کودکی که از خانواده اش دور افتاده و از بازار برده فروشان سر به در آورده و اقبال بلندش او را از بردگی به سلطنت رسانده است. امیر سبکتگین در جنگی که میان قبایل ترک درگرفت [۶] به اسارت مردمان بخسی در آمد [۷] و در نخشب به بردگی فروخته شد[۸].

سبکتگین هنگام اسارت ۱۲ سال داشت و مدت ۴ سال در قید قبیله مذکور بوده[۹].نصر حاجی(چاچی) مرد بازرگانِ بود که در عهد امارت عبدالملک نوح سامانی سبکتگین را خرید و به بخارا برد. چون آثار کیاست و جلادت بر ناصیه او ظاهر بود او را آلپتگین امیر حاجب بخرید[۱۰]. صدالبته که پیش از وقوع آن جنگ و اسیر شدن مرد آزادی بوده که مثل بقیه آدمهای آزاد برای خودش زندگی داشته و از آغاز برده زاده نبوده است[۱۱]. سبکتگین در سن هژده سالگی

۵:_(تاریخ یمینی صفحه ۳۱_سال چاپ ۱۳۳۴) ۶:_(تاریخ ایران گمبریج جلد ۴صفحه ۱۴۵)
۷:_(مجمع الانساب صفحه۳۶_سال چاپ ۱۳۶۳) ۸:_ (تاریخ ایران گمبریج جلد ۴صفحه ۱۴۵)
۹:_(دکتر محمد ناظم حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی صفحه۲۶) ۱۰:_(طبقات ناصری جلد ۱ صفحه۲۲۶_سال چاپ ۱۳۴۲)
۱۱:_(غزنویان ترک منش یا پارسی گرا صفحه۶۰)

دوصد غلام زیر دست داشت و همه سیرت آلپتگین را بر دست گرفت[۱۲]، نظر به استعداد اندیشه و توانائی تن و مهارت در فنون عسکری و مخصوصاً در هنر شمشیر بازی در روزگار اندک مقام بزرگ حاصل کرد، و الپتگین شیفته هنر و لیاقت او شده دختر خود را به عقد ازدواج او در آورد و در تمامت کارها چشم به وی داشت[۱۳].

سبکتگین در عزیمت آلپتگین به غزنه همراه وی بود و پس از مرگ آلپتگین به خدمت پسرش ابو اسحق ابراهیم پیوست و در میان ترکان غزنه اتباعی بر خود فراز آورد[۱۴]. و در عهد بلکاتگین و پرتگین نیز با همان عزت و حشمت بود[۱۵]. سبکتگین کوشید تا از طریق به زنی گرفتن دختر یکی از محتشمان زابلستان احساسات مردم محل را به سوی خود بکشاند[۱۶] و بر اثر این پیوند بود که محمود زاده شد[۱۷]. سبکتگین از غزنین لشکر به اطراف برد، پس زمین بست[۱۸]، قصدار، بامیان و جمله طخارستان تا غور را ضمیمه

۱۲:_(سیرالملوک صفحه ۱۴۳_سال چاپ ۱۳۴۰/تاریخ یمینی صفحه ۴۱_سال چاپ ۱۳۳۴)
۱۳:_(سلطنت غزنویان صفحه ۷) ۱۴:_(تاریخ ایران گمبریج جلد ۴ صفحه ۱۴۵)
۱۵:_(دکتر محمد ناظم حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی صفحه‌ی ۲۶)
۱۶:_(تاریخ ایران گمبریج جلد ۴ صفحه ۱۴۵
۱۷:_(سیرالملوک صفحه۱۵۷_سال چاپ ۱۳۴۰) ۱۸:_(تاریخ یمینی صفحه ۳۳_سال چاپ ۱۳۳۴)

حکومت خود کرد و از جانب هند جیپال را با پیلان و حشم انبوه بشکست، و بغراخان کاشغرا از خاندان سامانیان دفع کرد و ببلخ آمد[۱۹]. پس از مجاهدت های که در سرزمین هندوستان انجام داد از طرف خلیفه بغداد لقب ناصرالدین را کسب کرد[۲۰] و به همین دلیل خاندان غزنوی را آل ناصر گویند. امیر سبکتگین مرد عاقل، عادل، شجاع، دین دار، نیکو عهد، صادق قول، بی طمع از مال مردمان، مشفق بر رعیت و منصف بود، و هر چه اوصاف حمیده را از شاهان ملوک گوی را داشت. پس از بیست سال سلطنت و ۵۶ سال عمر[۲۱] سرانجام در شعبان سال ۳۸۷ه.ق درمسیر بلخ مریض شد و درگذشت[۲۲].ابن اثیر در مورد شخصیت سبکتگین چنین میگوید: سبکتکین مردِ دادگر، نیک خواه، بسیار جهاد کننده، خدا باور، پاک، جوانمرد و پیمان دار بود.

۱۹:_(طبقات ناصری جلد ۱ صفحه ۲۲۷_سال چاپ ۱۳۴۲)

۲۰:_(سیرالملوک صفحه۱۵۷_سال چاپ ۱۳۴۰/تاریخ یمینی صفحه۴۲_سال چاپ۱۳۳۴)

۲۱:_(تاریخ یمینی صفحه ۱۲۲_سال چاپ ۱۳۳۴)

۲۲:_(تاریخ گردیزی صفحه ۳۷۵_سال چاپ ۱۳۶۳/ابن اثیر جلد ۱۲ صفحه۵۳۶۸/تاریخ ایران گمبریج جلد ۴ صفحه۱۴۸/طبقات ناصری صفحه۲۲۸_سال چاپ ۱۳۴۲/تاریخ یمینی صفحه۱۱۸_سال چاپ ۱۳۳۴)

و بدین سان خدای به سرای او برکت داد[۲۳]. آلتونتاش ابوسعید می گوید: هرگز مرد چون امیر عادل سبکتگین ندیدم در سیاست و بخشش و کدخدایی و دانش و همه رسوم ملک[۲۴].

۱.ـروایتی از حال و روز سبکتگین هنگام برده بودن از تاریخ بیهقی: پیش از آنکه من به خدمت آلپتگین درآیم بردهای بودم. خواجهای که مالک من و سیزده نفر دیگر بود، ما را از رود جیحون گذراند و به شهری به نام شِبرقان (شبرغان) آورد. از آنجا ما را به گوزگانان برد. پدر خواجه آن زمان پادشاه گوزگانان بود. ما را پیش او بردند او فقط هفت نفر از ما را خرید و من و پنج نفر دیگر را انتخاب نکرد. خواجهمان از آنجا ما را به سمت نیشابور برد و در راه چهار نفر از همراهانم را در شهر مروالرود و سُرخس فروخت. از ما فقط من و دو نفر دیگر باقی ماندیم. در آن زمان به من میگفتند «سبکتگینِ دراز» چون اندامی بلند داشتم. بر حسب تقدیر سه اسب که صاحبم به من داده بود از زیرم ریش شده و زخم برداشته بودند. وقتی به منطقهی خاکآلود رسیدیم اسب دیگری هم از زیرم ریش شد، صاحبم خیلی مرا زد و زین را بر گردنم انداخت. از بدبختی و بد اقبالی بسیار غمگین بودم که چرا هیچکس مرا نمیخرید و صاحبم سوگند خورده بود که مرا پیاده تا نیشابور خواهد برد و همین کار را هم کرد. آن شب با دلی پر از غصه خوابیدم در خواب حضرت خضر علیهالسلام را دیدم که نزد من آمد و پرسید: «چرا اینقدر غصه میخوری؟» گفتم: «از بدبختی و اقبال بدم» حضرت خضر گفت: «نگران نباش، به تو مژده میدهم که روزی مردی بزرگ و نامدار خواهی شد! روزی از همین بیابان خواهی گذشت اما نه مثل حالا، بلکه با جمعی بزرگ و تو پیشوای آنان خواهی بود. دل شاد کن! وقتی به آن مقام رسیدی، با بندگان خدا مهربان باش، به مردم عدالت

۲۳:ـ(ابن اثیر جلد ۱۲ صفحه ۵۳۶۸) ۲۴:ـ(تاریخ بیهقی مسعودی صفحه۴۲۴ـتاریخ چاپ ۱۳۸۳)

بده تا عمرت زیاد شود و دولتت به فرزندانت برسد.» من سپاسگزاری کردم گفت:«دستت را به من بده و عهد ببند» دستم را به او دادم، او محکم فشرد و من از خواب بیدار شدم چنان بود که هنوز اثر فشار دستش را حس می‌کردم. نیمه‌شب بیدار شدم غسل کردم به نماز ایستادم و پنجاه رکعت نماز خواندم. بسیار دعا کردم و گریستم و حس کردم که درونم قوی‌تر شده است. بعد میخی برداشتم و به بیابان رفتم، در خاک فرو کردم تا جای آن خواب را فراموش نکنم. صبح که شد صاحبم بارها را آماده کرد و آن میخ را خواست، اما پیدا نکرد. بسیار مرا با تازیانه زد و با قسم‌های سخت گفت که هر کس مرا به هر قیمتی بخرد، او فوراً خواهد فروخت. دو منزل تا نیشابور را پیاده رفتم تا اینکه به آنجا رسیدیم. در آن وقت آلپتگین در نیشابور بود و فرمانده سپاه سامانیان بود با شکوهی بسیار. صاحبم مرا با آن دو یارم به او فروخت۲۵.

۲۵:_(تاریخ بیهقی جلد اول صفحه ۳۱۴ و ۳۱۵_تاریخ چاپ۱۳۷۶)

۲.ــ در کتاب تاریخ دولت ناصری نوشته‌اند که در آغاز کار، ناصرالدوله سبکتگین هنوز پادشاه نشده بود و بنده‌ای بیش نبود. تنها یک اسب داشت و در شهر نیشابور زندگی میکرد و هر روز به صحرا میرفت و شکار میکرد. روزی در صحرا قدم می‌زد که ناگهان آهویی را دید که همراه بچه‌اش در بیابان می‌گشت. اسبش را تازاند تا آهو را شکار کند. آهو فرار کرد ولی بچه‌اش نتوانست فرار کند و همان‌جا ماند. سبکتگین بچه آهو را گرفت بر اسب نشاند و راهی خانه شد. کمی که رفت دید آهو مادر از دور به دنبالش می‌آید، فهمید که مادر نگران بچه‌اش است و برای او برگشته. سبکتگین با خودش فکر کرد: «من باید از این بچه آهو بگذرم.» و او را آزاد کرد تا پیش مادرش برود. آهو وقتی بچه‌اش را گرفت برگشت و چند بار به پشت سر نگاه کرد و به چهره سبکتگین نگریست انگار که سپاسگزار بود. وقتی سبکتگین به شهر برگشت و شب به خواب رفت، پیامبر اسلام حضرت محمد (صلوات‌الله‌علیه) را در خواب دید که به او گفت: ای سبکتگین! به‌خاطر آن رحم و مهربانی که به آن حیوان بی‌زبان کردی، تو در درگاه خدای بزرگ مقرب شدی. تو پادشاه و فرمانروای بزرگی خواهی شد، اما باید همیشه با بندگان خدا همان مهربانی را داشته باشی، تا پادشاهی‌ات پایدار بماند. از آن زمان سبکتگین با تلاش و همت بسیار کار کرد و همان رحم و شفقت سبب رسیدن او به مقام و دولت بزرگ شد.۲۶.

۲۶:ــ(جوامع الحکایات و لوامع الروایات باب هفتم قسمت دوم صفحه ۲۱۰ــتاریخ چاپ۱۳۵۹/ تاریخ بیهقی جلد ۱ صفحه ۳۱۸ و ۳۱۹ــ تاریخ چاپ۱۳۷۶)

سیف الدوله سلطان محمود غزنوی

در گذرگاه‌های تاریک تاریخ، همیشه نام‌هایی پدیدار می‌شوند که همچون ستاره‌هایی فروزان در آسمان قدرت و شکوه می‌درخشند. در میان این نام‌های درخشان یکی از بزرگترین و ماندگارترین چهره ها، السلطان الأعظم یمین‌الدوله، نظام‌الدین ابوالقاسم محمود بن سبکتگین، انارالله برهانه است؛ همان سلطان غازی و پادشاه سترگ که از زمره کبار سلاطین تاریخ گذشته به شمار می‌رود. او فرزند رشید افغانستان بود؛ مردی فاتح، دانش‌دوست، وطن پرور و هنر گستر که نزدیک به یکهزار سال پیش در قلب افغانستان نهضتی بزرگ برپا کرد.

او با دادگستری، تدبیر و دانش‌پروری توانست امپراتوری‌ای بنیاد نهد که در تاریخ آسیا نظیری اندک دارد. شکوه و عظمت او چنان بود که نامش همچنان در افسانه‌ها و کتیبه های کهن طنین‌انداز است. سلطان محمود همانند شمشیری برنده در دستان سرنوشت، مسیر تاریخ را شکافت و حکومتی را بنا کرد که آوازه‌اش از هند تا ایران و از ماوراءالنهر تا مرزهای خلافت عباسی گسترده شد. او نخستین

صاحب طبقات ناصری تاریخ تولد محمود را شب عاشورای سال ۳۷۱ه‌ق میداند

فرمانروایی بود که لقب «سلطان» بر او نهاده شد[1]. ولادت این پادشاه بزرگ در شب پنجشنبه، دهم محرم سال ۳۶۱ هـق، مطابق دوم نوامبر ۹۷۱ میلادی رخ داد[2]. هنگام وفات پدرش وی ۲۷ سال از عمر می‌گذراند[3]. نقل است که یک ساعت پیش از تولد سلطان، امیر سبکتگین در خواب دید که از آتشدان خانه‌اش درختی برآمد و آن‌قدر بالید که سایه‌اش سراسر جهان را پوشاند. چون بیدار شد به فکر تعبیر خواب افتاد که ناگاه خبر آوردند پسری برایش زاده شده است. سبکتگین شادمان گشت و گفت: «نامش را محمود می‌گذارم». در همان شب بتخانه‌ی ویهند که نزدیک پشاور قرار داشت، ویران شد. گویند طالع محمود با طالع پیامبر اسلام همانندی داشته است[4]. مادر سلطان محمود دختر یکی از اشراف زابل بود. از پیوند سبکتگین با او محمود به دنیا آمد و به همین سبب او را «محمود زاولی» نیز خوانده‌اند[5]. وی از همان کودکی در محیطی پرورش یافت که علم و سیاست درهم تنیده بود. تعلیمات متداول مدارس

۱:_(طبقات ناصری جلد ۱ صفحه ۲۲۸_سال چاپ ۱۳۴۲/ابن اثیر جلد ۱۲ صفحه ۵۳۶۸)

۲:_(درپیرامون تاریخ بیهقی شامل آثار گمشده صفحه ۱۱_سال چاپ ۱۳۴۲)

۳:_(سلطنت غزنویان صفحه۱۷/غزنه و غزنویان صفحه۸)

۴:_(طبقات ناصری جلد ۱ صفحه ۲۲۸ و ۲۲۹_سال چاپ ۱۳۴۲/درپیرامون تاریخ بیهقی شامل آثار گمشده صفحه ۱۱_سال چاپ ۱۳۴۲)

۵:_(سیرالملوک صفحه۱۵۷_سال چاپ ۱۳۴۰)

آن عصر را نزد دانشمند بزرگ قاضی ابوعلی حِنیائی فرا گرفت و در علوم دینی به مرتبه‌ای والا رسید؛ قرآن را به حافظه سپرد، با فقه و حدیث آشنایی کامل یافت و در دانش‌های دینی تبحر یافت. از سوی دیگر سبکتگین شخصاً اصول مملکت‌داری را به فرزند خویش آموخت و اندرزهایش را در رساله‌ای معروف به «پندنامه» گرد آورد. سلطان جوان هم در فنون سیاسی و هم در امور اداری ورزیده شد.

روایت کرده‌اند که روزی سبکتگین برای جنگ بست عازم شد و محمود را که بیش از هفت سال نداشت ــ به نیابت خویش در غزنه گماشت و اداره‌ی امور را به دست او سپرد، در حالی که بوعلی کرمانی وزیرش یاور او بود. چندی بعد نیز حکومت ولایت زمین‌داور را به وی واگذار کرد تا در میدان عمل تجربه اندوزد. گذشته از این، محمود در فنون رزمی نیز مهارت‌های فراوان یافت. او شمشیرزنی بی‌همتا، تیراندازی کم‌نظیر و در نیزه‌داری سرآمد روزگار بود. همواره همراه پدر در سپاه شرکت می‌جست و از همین راه، اندوخته‌های گرانبهایی در هنر جنگ و فرماندهی به دست آورد. چنین بود که جوانی با روحیه‌ای آهنین، دلی شجاع و اندیشه‌ای تیزبین پرورش یافت؛ کسی که بعدها نه تنها تاریخ سرزمین خود،

بلکه تاریخ آسیا را دگرگون ساخت. سلطان محمود هنوز کودک بود که در کنار سپاهیان پدر در لشکرکشی‌هایی که برای سرکوب و تأدیب قبایل غور انجام می‌گرفت، همراهی می‌کرد و در همان سنین خردسالی لیاقت و دلاوری چشمگیری از خود نشان داد. روایت است که در پانزده‌سالگی، در نبردی که در نزدیکی لغمان در سال ۳۷۶ هـ‌ق (۹۸۶–۹۸۷ م) میان سبکتگین و «جیپال» پادشاه هند رخ داد، نقشی برجسته ایفا کرد۶. او در آن جنگ چنان شجاعتی از خود بروز داد که همگان دریافتند آینده‌ای درخشان در انتظار این جوان است.

از آن پس، دست راست سبکتگین در تمامی غزوات و جهانگشایی‌ها محمود بود۷. چنان اعتباری یافت که در سال ۳۸۴ هـ‌ق از جانب دربار سامانیان لقب «سیف‌الدوله» را به او اعطا کردند۸. چون سبکتگین، آن امیر بزرگ و ناصرالدین سترگ، احساس کرد که مرگ نزدیک شده است، بزرگان و اهل دربار را گرد آورد. او با صدایی آرام اما استوار گفت: «سایه‌ی مرگ بر من

۶:_(دکتر محمد کاظم صفحه۳۳)

۷:_(کارل بروکلمان صفحه ۲۳۱)

۸:_(طبقات ناصری جلد ۱ صفحه ۲۲۷_سال چاپ ۱۳۴۲)

افتاده است. از میان پسرانم، محمود شایسته‌ترین و توانمندترین است. سال‌ها او را برای کارهای بزرگ آماده ساخته‌ام و اکنون نیز در خراسان به کار مشغول است. با این حال، نمی‌خواهم پس از مرگم فتنه‌ای در قلمرو ما رخ دهد. پسر دیگرم اسماعیل، مردی نجیب و خردمند است. پس من حکومت غزنین و هند را به او می‌سپارم. اما سفارش می‌کنم که از فرمان محمود سر نپیچد و با او به احترام رفتار کند. اگر محمود خواست که او در غزنین نماند، درگیر نشود و مخالفت نکند. اما اگر اجازه داد در اینجا بماند، آن را نعمتی بزرگ بداند.» سپس سبکتگین نامه‌ای به محمود نوشت و شرح داد که چرا اسماعیل را به حکومت غزنین گماشته است؛ او تأکید کرد که محمود وظیفه‌ای مهم‌تر بر دوش دارد و از او خواست تا برادر را حمایت و پشتیبانی کند۹. پس از این وصایا سبکتگین چشم از جهان فروبست.با وفات او امارت به امیر اسماعیل رسید. اما اسماعیل که جوانی کم‌تجربه و سختی‌های روزگار را هنوز نچشیده بود، نتوانست از عهده‌ی کار برآید. سپاهیان طمع‌ورز نیز به خزانه چشم دوختند و مال بیعت طلب کردند.

۹:_(مجمع النساب صفحه ۴۵_سال چاپ ۱۳۶۳)

اسماعیل نه‌تنها شروع به تقسیم خزانه‌ی پدر میان آن‌ها نمود، بلکه در اداره‌ی امور نیز ناتوانی خود را آشکار ساخت.۱۰ در همین هنگام خبر مرگ سبکتگین به محمود در نیشابور رسید. او به سوگ نشست و پیکی نزد برادرش فرستاد. در پیام خود نوشت: «ای برادر، اگر پدر تو را به جانشینی خود برگزیده از آن روست که من در دیاری دور بودم. اما سنت و شرط آن است که برادر بزرگ‌تر را تقدم باشد. پس از تو انتظار دارم که راه سازگاری و همکاری پیش گیری و آنچه از میراث پدر بر جای مانده است نزد من فرستی.» هرچند در درون دربار، مخالفت‌هایی دامن‌گیر امیر اسماعیل شده بود، اما او چاره‌ای جز پذیرش نداشت. چون از تخت غزنین فرود آمد، محمود او را با بزرگ‌منشی نواخت، در حق او نیکی کرد و منزلتش را بالا برد. حتی او را در بخشی از فرمانروایی شریک ساخت و خود روانه‌ی بلخ شد. اسماعیل تنها هفت ماه بر تخت غزنین نشست. با این‌همه، مردی دانا و فرزانه بود؛ اهل شعر و نثر شیوا و در عرصه ادب نیز نامی از خود بر جای گذاشت.۱۱

۱۰:_(تاریخ یمینی صفحه ۱۲۳_سال چاپ ۱۳۳۴) ۱۱:_(ابن اثیر جلد ۱۲ صفحه ۵۳۶۹)

سلطان محمود در سال ۳۸۷ هجری قمری بر تخت غزنین نشست۱۲. خلافت بغداد که در آن روزگار در دست القادر بالله احمد بود، برای قدردانی از شجاعت‌ها و مجاهدت‌های سلطان در سرزمین‌های هند، القاب باشکوهی همچون «یمین‌الدوله»، «امین‌المله»۱۳، «نظام‌الدین» و «کهف‌المسلمین» به او اعطا کرد۱۴. محمود نخستین فرمانروای مسلمان بود که عنوان «سلطان» یافت؛ لقبی که پیش از او هیچ حاکمی بر خود ندیده بود۱۵. زندگی سلطان سراسر به جهاد، فتح و گسترش اسلام سپری شد. او بارها سپاهش را به هندوستان برد و در سال ۱۰۰۱ میلادی نخست کابلستان، سپس مولتان و کشمیر را به قلمرو خویش افزود. در هر دیاری که گام می‌نهاد، در کنار شمشیر، رسالت دین را نیز با خود می‌برد و کوشید تا جایگاه آیین اسلام را به جای کیش برهمنان استوار سازد. در سال ۱۰۲۵ میلادی گجرات را در تصرف خود درآورد و در همان سال‌ها با فتح خوارزم در شرق و گرجستان در غرب، مرزهای فرمانروایی خویش را به گستره‌ای بی‌سابقه کشاند. در ۱۰۲۶ میلادی نیز ری را.

۱۲:_(مجمع‌النساب صفحه ۴۷_سال چاپ ۱۳۶۳/طبقات ناصری جلد ۱ صفحه ۲۲۹_سال چاپ ۱۳۴۲)
۱۳:_(تاریخ یمینی صفحه ۱۳۸_سال چاپ۱۳۳۴) ۱۴:_(مجمع‌النصاب صفحه ۶۰_سالچاپ ۱۳۶۳)
۱۵:_(ابن اثیر جلد ۱۲ صفحه ۵۳۶۸)

از چنگ مجدالدوله فرمانروای آل‌بویه، بیرون آورد[۱۶] از میان غزوات مشهور او می‌توان به غزوه‌ی بهاتنه، غزوه‌ی مولتان[۱۷]، غزوه‌ی ویهند، غزوه‌ی بهاطیه[۱۸] و غزوه‌ی نارین[۱۹] اشاره کرد؛ هر یک از این نبردها فصلی درخشان از تاریخ جهاد و گسترش اسلام در سرزمین‌های دوردست را رقم زد. با این همه، سلطان محمود تنها مرد میدان جنگ نبود؛ او در کنار شمشیر، به عمران، آبادی و آرامش شهرها نیز توجهی تمام داشت. غزنین در پرتو اقدامات او رونقی بی‌مانند یافت؛ شهری شد آراسته با کاخ‌های مجلل، مساجد باشکوه، بازارهای آباد و عمارت‌هایی که شکوه‌شان در خاورزمین کم‌نظیر بود. از شگفتی‌های روزگار آن است که پلکان مسجد بزرگ غزنین را از بت‌های سنگی ساخت که در ۱۰۲۶ میلادی از معابد سومنات و گجرات آورده بود[۲۰]. غنایم فراوانی که از هند، به‌ویژه از سومنات، به دست آورده بود، به چهار بخش تقسیم کرد: بخشی را به مسجد غزنین اختصاص داد، بخشی دیگر را به خزانه‌ی سلطنت افزود، بخشی را به مکه فرستاد و بخش دیگر را روانه‌ی مدینه ساخت[۲۱].

۱۶:_(کارل بروکلمان صفحه ۲۳۲)
۱۷:_(تاریخ یمینی صفحه ۱۷۸و ۱۸۰_سالچاپ ۱۳۳۴)
۱۸:_(سلطنت غزنویان صفحه ۵۰)
۱۹:_(تاریخ یمینی صفحه ۱۹۸_سالچاپ ۱۳۳۴)
۲۰:_(کارل بروکلمان صفحه ۲۳۲)
۲۱:_(طبقات ناصری جلد ۱ صفحه ۲۲۹_سال چاپ ۱۳۴۲)

این تقسیم، جلوه‌ای از دینداری و عدالت او بود که نامش را در دل مردم بیش از پیش عزیز می‌ساخت. پس از پایان آن فتوحات درخشان، سلطان همه‌ی توان خویش را صرف تزیین و آبادانی پایتخت نمود. غزنین به دارالملک باشکوهی بدل شد که پیرامونش را تا چشم کار می‌کرد باغ‌ها، بوستان‌ها، کشتزارهای سرسبز، قصرهای رفیع و بناهای عظیم امرا، وزرا و شاهزادگان فراگرفته بود[۲۲]. سرانجام، پس از عمری سراسر کارزار، مجاهدت و تدبیر، سلطان محمود در ربیع‌الاول – و بنا به قولی در ربیع‌الاخر – سال ۴۲۱ هجری، در پی بیماری گوارشی، دار فانی را وداع گفت. پیش از وفات، فرزندش احمد را به جانشینی برگزید[۲۳]. اما دیری نپایید که احمد بن محمود خلع گردید و در هشتم جمادی‌الاخر ۴۲۲ هجری (پنجم ژوئن ۱۰۳۱ میلادی) مسعود بن محمود بر تخت شاهی غزنه تکیه زد[۲۴]. پیکر سلطان بنا بر وصیتش در باغ فیروزی، در میان چمنزار سیب‌زار، دو میل آن‌سوتر از شمال شهر غزنی به خاک سپرده شد؛ آرامگاهی که امروزه آن را «روضه» می‌نامند[۲۵].

۲۲:_(تاریخ یمینی صفحه ۲۵۰_سالچاپ ۱۳۳۴)
۲۳:_(ابن اثیر جلد ص۳ صفحه۵۶۴۳/تاریخ یمینی صفحه ۲۵۳/تاریخ ایران گمبریج جلد ۴ صفحه‌ی۱۶۳)
۲۴:_(ابن اثیر جلد ۱۳ صفحه ۵۶۴۶)
۲۵:_(سلطنت غزنویان صفحه ۱۳۳)

مورخان بسیاری دربارهی شکوه و بزرگی سلطان سخن راندهاند. ابن اثیر در وصف او چنین گوید: «یمینالدوله سلطان محمود بن سبکتگین مردی خردمند، دیندار، نیکوکار و بهرهمند از دانش و شناخت بود. در شاخههای گوناگون علم، کتابها نوشت و طالبان دانش از دیارهای دور نزد او میآمدند. سلطان ایشان را مینواخت و گرامی میداشت. او دادگستری مهربان بود که به رعایا نیکی فراوان میکرد و در دل مردم محبتی عمیق داشت.سراسر عمرش همراه با جهاد بود و فتوحات او چونان فتحی آسمانی در تاریخ اسلام ثبت شد»[۲۶].

باقی به قید قافیه ماندهست در جهان

آثار و حسن سیرت محمود غزنوی [۲۷].

۲۶:ـ(ابن اثیر جلد ۱۳ صفحه ۵۶۴۶)

۲۷:ـ(جامع التواریخ جلد ۱ صفحه ۳۳

فتوحات سلطان محمود و پسرش مسعود

سلطان محمود غزنوی با شمشیری برّان و ایمانی استوار، بیرق اسلام را از هند تا خراسان برافراشت و تمدنی را بنیان نهاد که پژواکش قرن‌ها باقی ماند. او نه‌تنها مرزهای جغرافیا، بلکه مرزهای دانش و فرهنگ را نیز گسترد. پس از او فرزندش سلطان مسعود نیز با شجاعت و تدبیر میراث پدر را پاس داشت و در برابر دشمنان داخلی و خارجی ایستادگی کرد. سلطان محمود و پسرش مسعود بزرگترین امپراطوری غیر عرب را در زمان القادر بالله خلیفه عباسی و القائم بامر الله پسرش در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم هجری قمری بوجود آوردند که تا شکست مرو (دندانقان) از دست مهاجمان سلجوقی، این دولت دوران اوج خود را طی کرد.

محدوده یا به اصطلاح بیهقی حایط این امپراطوری موافق جغرافیای امروز عبارت بود از خراسان ایالات مرکزی و شمالی ایران، قسمتی از ازبکستان و تاجیکستان امروز، تمام افغانستان، کرمان و سیستان و بلوچستان، بخش شمالی پاکستان امروز موافق جغرافیای آن ایام خراسان، نیمروز (سیستان) خوارزم (که بعدها حکومت نشین خیوه نام گرفت)، زابلستان (بخش دیگری از

سیستان) هند و سند، چغانیان (ناحیه ای در مسیر علیای جیحون)، ختلان (ولایتی نزدیک سمرقند)، قبادیان (ناحیه ای در مسیر علیای سیحون)، ترمذ (بخشی در تاجیکستان امروزی)، قصدار (گویا شهرهای نواحی سند)، مکران، والشتان (بلوچستان)، کیکانان (ولایتی در سند به جانب خراسان)، ری، جبال(بخش مرکزی ایران از اصفهان تا کرمانشاه)، عقبه حلوان (ناحیه سرپل و قصر شیرین)، گرگان و طبرستان، غرجستان (در جنوب هرات و شمال غزنین)، گوزگانان (بین بلخ و غور مرکز آن شبرغان)، غور (در جنوب غزنین محل بعدی ایلات هزاره و چهار ایماق)، تخارستان (ولایت بین بلخ و بدخشان). یعنی از مرز چین تا عقبه حلوان که عقبه در عربی به معنای «گردنه» است که در تسلط سلطان محمود و پسرش مسعود بود[۱]. دودمان سلطنت خاندان آل ناصر تا سال ۵۹۸ ه.ق ادامه داشت، نبرد بزرگی موسم به دندانقان که در ۸ رمضان سال ۴۳۱ هجری قمری رخ داد، نبردی سرنوشت‌ساز میان دو قدرت بزرگ غزنویان و سلجوقیان بود. این نبرد که یکی از نقاط عطف تاریخ منطقه به شمار می‌رود، صحنه‌ی رویارویی سپاه سلطان مسعود

۱:ـ(تاریخ ابوالفضل بیهقی و جامعه غزنویان صفحه ۴۲ و ۴۳)

غزنوی با نیروهای سلجوقی به رهبری طغرل بیک بود که خراسان به طور کلی از دست غزنویان خارج شد. نتیجه این جنگ نه‌تنها سرنوشت غزنویان را دستخوش تغییر کرد، بلکه مسیر تاریخ سلجوقیان را نیز هموار ساخت[۲]. آخرین فرد خاندان آل ناصر خسرو ملک بود که توسط غوریان اسیر شده و در سال ۵۹۸ ه.ق در قلعه‌ی بلروان به شهادت رسید[۳]. بدین ترتیب دودمان خاندان آل ناصر پس از شهادت خسرو ملک برای همیشه از صحنه تاریخ بدر شدند.

تبار قرلقی امیر سبکتگین پدر سلطان محمود غزنوی

اینک میخواهیم پرده از حقیقت تاریخی برداریم؛ حقیقتی که قرن‌ها در میان انبوه روایات و منابع پراکنده مانده است. سخن از یکی از بزرگترین پادشاهان تاریخ جهان اسلام است، مردی که شمشیرش مرزها را گشود و دانش و هنر را در سرزمین‌هایش گسترد: سلطان محمود غزنوی. اما او کی و از کدام طایفه است؟ برای پاسخ، باید به اعماق تاریخ سفر کنیم، به شهرهای کهن و

۲:_(ترکستان نامه جلد ۱ صفحه۶۳۷)

۳:_(طبقات ناصری جلد ۱ صفحه ۲۴۴_سال چاپ ۱۳۴۲)

مردمانی که روزگاری در دشت‌های پهناور آسیای میانه میزیستند. و دست رد به سینه چاپلوسان تبار نویس [۱]تاریخ؛ که نسب سلطان محمود را به هر تیره و طایفه کشانیده اند بزنیم. نخست نگاهی می اندازیم به آنچه که حدودالعالم درباره سرزمین خلّخ، یعنی همان دیار قرلق‌ها، گفته است :مشرق خلّخ به برخی از مناطق تبت، یغما و تغزغز می‌رسد. جنوب آن به بخشی از یغما و ناحیه ماوراءالنهر، مغرب آن به حدود غوز، و شمالش به مناطق تخس، چگل و تغزغز متصل است. این منطقه، آباد و پرنعمت‌ترین ناحیه ترک است. آب‌های روان و هوای معتدل دارد و انواع موی (پارچه یا محصولات مویی) از آنجا به دست می‌آید. مردمش خوش‌برخورد، مهربان و اهل معاشرت‌اند. در گذشته، پادشاهان خلّخ را جبغو یا همان یبغو می‌نامیدند. این منطقه شامل شهرها و روستاهای بود مردم خلّخ برخی شکارچی، برخی کشاورز و برخی چوپان‌اند. دارایی اصلی آن‌ها گوسفند، اسب و موی‌های متنوع است. آن‌ها جنگجو و در تاخت‌وتاز بسیار ماهرند)[۲]. در ادامه نویسنده حدودالعالم از ۱۹ شهر(محله) که مربوط به خلّخ

۱:ـ(تاریخ ایران گمبریج جلد چهارم صفحه ۱۴۵) ۲:ـ(حدودالعالم سخن صفحه ۸۱ـسال چاپ ۱۳۶۱)

و خلّخیان است سخن می گوید عبارتند از: کولان، مرکی، نون کت، غنکسیر، توزن بلغ، توزن عارج، کوکیال، اتلالغ، لولغ، اوزکث، ملجکث، کرمین کث، تونل، تالخزه، برسخان، جامغر، بنحول، اقراقر، و اوج. یکی از این محله ها برسخان است زادگاه سبکتگین پدر سلطان محمود میباشد. نویسنده حدودالعالم در باره آن میگوید: برسخان شهریست بر کران دریا، آبادان و با نعمت و دهقان، او از خلخست[۳] بر چپ راه بحیره‌ای است که آن را ایسغ کول(ایسق کول)* گویند؛ مقدار هفت روز راه است که هفتاد رود اندر این ایسغ کول جمع شود و آب او شور است. از آنجا تا تونگ پنج فرسنگ است و از تونگ تا برسخان سه روزه راه است[۴]. آنچه را که نویسنده مجمع‌النساب از پند نامه سبکتگین به فرزندش سلطان محمود روایت میکند؛ سبکتگین به روشنی از تبار خود سخن میگوید. پند نامه سبکتگین که در حقیقت وصیتهای امیر سبکتگین به سلطان محمود است، در کنار بسیاری از شواهد و مدارک نقل شده در تواریخ؛ متنی است با

۳:_(حدودالعالم صفحه ۸۳_سال چاپ ۱۳۶۱)

۴:_(زین الأخبار تاریخ گردیزی صفحه ۵۶۶_سال چاپ ۱۳۶۳)

ارزش که بسیار واضح و روشن در مورد تیره و تبار و چگونگی به قدرت رسیدنش سخن میگوید. با این بیان: ای پسرم! بدان که من در ترکستان از قبیله ای ام که ایشان را برسخانیان(برسخانی) گویند. و پدر من نامش راجوق بود و در آن قبیله هرکس که بهادر باشد او را قرابجکم گفتندی... و پسر سومین من بودم. در آن هفته قومی که ایشان را بخسیان(تخسیان) گویند، بر بنگاه پدر من تاختن آوردند و غارت کردند و جمله مال و کودکان و زنان ببردند و پدرم در آن روز به شکار رفته بود. شاید هیچ متن دیگر تا این اندازه جزئیات زندگی سبکتگین را در اختیارمان نگذارد[۵]. ازآنجا که برسخان شهری مربوط به خلّخها (قرلقها) بوده؛ ثابت می شود سبکتگین پدر سلطان محمود غزنوی از همین طائفه و تبار است،که دانشمندان بزرگی همچون جان اندرو بویل [۶].و ریچارد نیلسون فرای[۷]. برسخان را در کنار دریاچه ایسیق کول در قرقیزستان امروزی دانسته‌اند و آنها نیز تأکید کرده‌اند که برسخان زادگاه سبکتگین پدر سلطان محمود غزنوی، و سبکتگین خود از مردمان همین منطقه است،

۵:_(مجمع النساب صفحه ۳۶ و ۳۷_سال چاپ۱۳۶۳)

۶:_(تاریخ ایران گمبریج جلد۵ صفحه ۶)

۷:_(تاریخ ایران جلد چهارم صفحه ۱۴۵)

که دکتر جواد هیئت نویسنده سرشناس ایران زمین این پیوند را تأیید کرده و میگوید که سلطان محمود غزنوی از تبار قرلقان است۸.

سلطان محمود که از تبار ترکان قرلق است؛ از کبار سلاطین تاریخ گذشته و فرزند رشید افغانستان، مرد فاتح، علم دوست، وطن پرور و هنر گستری محسوب می شود که در قلب افغانستان نهضت کرد. او در اثر دادگستری تدبیر و دانش پروری چنان یک امپراطوری عظیم در این سرزمین تأسیس کرد که در تاریخ آسیا نظیر او کمتر بنظر میرسد، و خدمات شایان در تاریخ ایران و افغانستان امروزی انجام داده است

۸:_(تاریخ مختصر ترک صفحه ۹۵)

*ایسق کول: دریاچه‌ی در شمال شرقی کشور قرقیزستان، در آسیای مرکزی است، که ۱۸۵ کیلو متر طول و ۶۰ کیلو متر عرض دارد(تاریخ فتوحات مغول صفحه ۴۷)

اوضاع ادبیات، مذهب و معماری دوران غزنویان

ادبیات و مذهب:

دوران غزنویان یکی از بهترین و درخشان‌ترین دوره‌های شکوفایی ادبیات زبان فارسی دری به شمار می‌آید؛ عصری که در آن شعر و ادب در پناه حمایت شاهان و وزرای دانش‌دوست به اوج رسید. سلطان محمود با همه‌ی روحیه‌ی فتوحات و قدرت‌طلبی‌اش، مجلسی از شاعران گرد آورد که در تاریخ ادبیات فارسی دری بی‌نظیر بود. دربار غزنه همچون کعبه‌ی شاعران و نویسندگان؛ که در این فضا شاهکارهای آفریدند؛ هنوز زبان‌زد عام و خاص اند. در این دوره ادبیات تنها وسیله‌ای برای مدح و ستایش نبود، بلکه جلوه‌گاه اندیشه، فلسفه، طبیعت‌گرایی و تصویرسازی‌های هنرمندانه شد. دربار غزنویان مکان ظهور علمای بزرگی چون شیخ الرئیس ابو علی سینا بلخی، ابو ریحان البیرونی، ابو سلیمان خطایی، احمد بن ابراهیم بستی، عبدالملک بن علی هروی، ابو منصور ثعالبی، ابو نصر احمد بن علی میکال، شیخ ابی عبدالرحمن سلمی، ابوالفضل احمد بن حسین کاتب بیهقی، ابی بکر بن حسن بن علی البیهقی، احمد بن محمد عبدالرحمن باشانی، آدم بن احمد بن اسد هروی، ابو عبید

عبدالواحد جوزجانی، ابوالخیر خمار، ابونصر عتبی، عبدالحی بن ضحاک گردیزی، ابوالمعالی نصر الله بن محمد بن عبدالحمید غزنوی ۱ و شاعران بزرگی همچون ابوالقاسم حسن بن علی فردوسی طوسی، مجد الدین ابن آدم سنای بلخی غزنوی، ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بلخی، عبدالعزیز بن منصور مروزی غزنوی، ابوالحسن علی بن جلوغ فرخی سیستانی، ابوالنجم منوچهری، امیر مسعود فرزند سعد فرزند سلمان اصفهانی، نظام الدین ابوالمعالی نصر الله بن محمد بن عبدالمجید، ابوالفتح بستی، ابوالحسن بن محمد منجیک ترمذی، معزی ، احمد بن احمد امین بخار بلخی، علوی محمودی، محمد بن عثمان العتبی کاتب، ابو زید غضاری رازی، ابوالمظفر ابراهیم، محمد بن محمود بلخی، رفاعی نیشاپوری، ابو علی حسن بن احمد، ابوالفرج رونی، ابو سعید احمد بن محمد سمرقندی، بشار مرغزی، مجد الدین اسحاق کسای مروزی بوده۲و چنان شاهکاری از خود بجا گذاشتند که هنوز زبان زد همه‌ی دنیاست و این نشان دهنده اهمیت علم و دانش در دربار غزنویان است.

۱:_(غزنه و غزنویان صفحه ۲۱۲) ۲:_(تاریخ زبان و ادبیات ایران در عصر سامانیان و غزنویان)

دوره سلطان محمود دوره ترقی و رواج علوم و ادبیات بود. غزنی دانشگاه شرق و کعبه فضلا و پرورشگاه گویندگان بزرگ محسوب میشد که ده‌ها دانشمند و حکیم و شاعر و گوینده در آن روزگار همه در سایه حمایت و پرورش و تشویق شهنشاه بزرگ افغانستان مشغول تالیف و تحقیق و سخن سرایی و نگارش بودند.

بقول دکتر جواد هئیت: در بار سلطان محمود غزنوی معاش بیش از ۴۰۰ شاعر را میداد و هزاران معلم را برای آموزش زبان فارسی دری در نقاط مختلف ایران فرستاده بود[۳]. شعر فارسی دری در آن وقت به کمال نضج و عروج خود رسیده بود. تا هنوز طوس استادی چون فردوسی، بلخ شاعری چون عنصری، سیستان گوینده بزرگی چون فرخی و غزنه عارف و حکیمی چون سنایی ندارد. در رابطه‌ی مذهب شاهان غزنوی باید عرض شود که آنها همه دارای مذهبی سنی بودند[۴].

۳:_(تاریخ مختصر ترک صفحه ۹۶)

۴:_(سلطنت غزنویان صفحه ۱۳۲)

معماری :

هنر و معماری دوران غزنویان بازتابی از شکوه، قدرت، و همچنین گرایش مذهبی و فرهنگی این سلسله ترک‌تبار قرلق در شرق ایران و افغانستان امروزی حکمرانی می‌کردند_ است. مسجد جامع غزنه ۵.از مهمترین آثار معماری این دوره است که به دستور سلطان محمود غزنوی ساخته شد. که یکی از بی‌نظیر ترین بنا های تاریخ سرزمین افغانستان به حساب می آید. شهر غزنه یکی از مشهور ترین شهر های جهان از نگاه علم و دانش و معماری محسوب میشد، عتبی میگوید: محمود پس از این فتوحات درخشان بتعمیر و تزیین دار الملک پرداخت ، غزنین برای آبادی مساعد و پیرامونش تا چشم کار میکرد باغ و بستان و کشتزار ، قصور رفیعه و مبانی عظیمه پادشاه و شاهزادگان و امراء و وزراء سر بکیوان کشیده و با ثانیه گرانیها و اشیاء نفیسه زینت یافته، بازرگانان را بست و گشاد کالاهای هندوستان و بلاد ایران و ترکستان درین مصر مکرمت بود۶. از عمرانات و آبادانی،

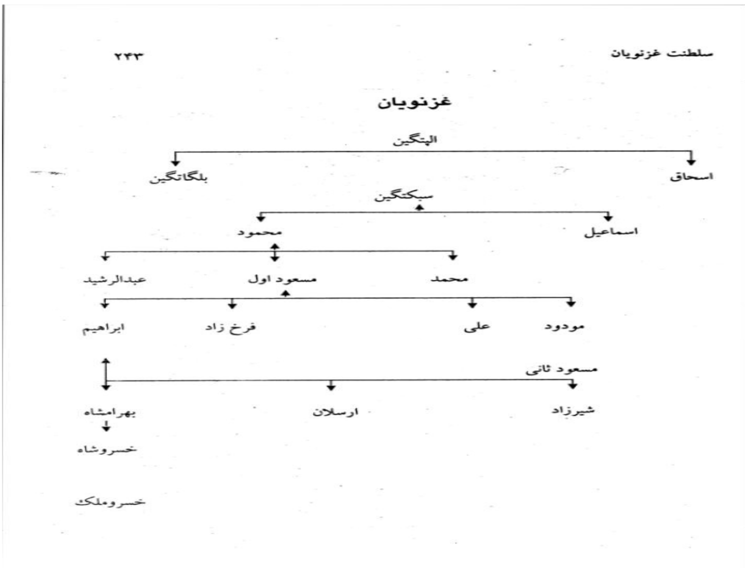
۵._(تاریخ یمینی صفحه ۲۴۹_سال چاپ ۱۳۳ ۴)

۶._(تاریخ یمینی صفحه ۲۵۰_سال چاپ ۱۳۳۴)

معماری و هنر دوران غزنویان بصورت وفور میتوان سخن گفت. از جمله معماری های دوران غزنویان میتوان به مقبره خود سلطان محمود، لشکری بازار، سرای عدنانی اشاره کرد[۷]. روایت است که در اثنای توقف سنجر در غزنه وقتی قشون سنجر که مردم بیابانی بودند، دیدند که دهنه های مقسم آب در داخل باغهای شاهی و رجال بزرگ دولتی غزنه از نقره ساخته شده خواستند به آن دست درازی کنند سنجر مانع شد، ولی نظر به تحقیقات جداگانه با وجود ممانعت سنجر قشون او همان مقسم ها و تخته های نقره را که دیوارهای قصر را با آن پوشانیده بودند بتاراج بردند. که این نشان دهنده اوضاع اقتصادی خوب و هنر معماری آن دوره است. بیهقی در توصیف تختی که برای سلطان مسعود بن محمود ساخته بودند و خود مؤرخ آنرا بچشم دیده چنین مینویسد: این تخت در عرصه سه سال انجام شد هر کس که این را میدید دیگر همه چیز در نظرش حقیر میامد، این تختی بود که همه از زر سرخ ساخته شده وصورتها وتمثالهای چون شاخهای نبات از وی برانگیخته و بسیار جواهر درو نشانده،

۷:_(باسورث صفحه ۱۳۹).

همه قیمتی و دارافرینها بر کشیده، همه مکمل با انواع گوهر و شادروان دیبای رومی بر روی تخت کشیده و پوشانیده و چهار بالش از شوشه زربافته و زنجیر زر اندود از آسمان خانه صفه آویخته و تاج را دروبسته و چهار صورت روین ساخته۸. خلاصه شهر غزنه یکی از مهم ترین و با شکوه ترین شهر های دوران غزنویان به شمار میرفت که منحیث پایتخت سیاسی و نظامی، مرکز فرهنگی و عملی محسوب میشد.



سلسله نسب خاندان آل ناصر (تاریخ سلطنت غزنویان صفحه۲۴۳)

۸:_(غزنه و غزنویان صفحه ۱۹۵).

فصل پنجم اولین و آخرین حکومت مستقل قرلقها

با اینکه قرلق‌ها ستون اصلی و مرکز ثقل حکومت قراخانیان بودند، اما پس از فروپاشی این سلسله – که همزمان با هجوم سهمگین مغولان روی داد – بار دیگر کمر همت بستند و کوشیدند با تکیه بر قدرت دیرینه و سازمان قبیله‌ای خود، حکومتی مستقل را بنیان بگذارند. اهمیت این حرکت در آن است که قرلق‌ها برای نخستین بار پس از قراخانیان، توانستند در هیأتی یکپارچه و با عنوانی مشخص، قدرتی رسمی و مستقل را برپا کنند.

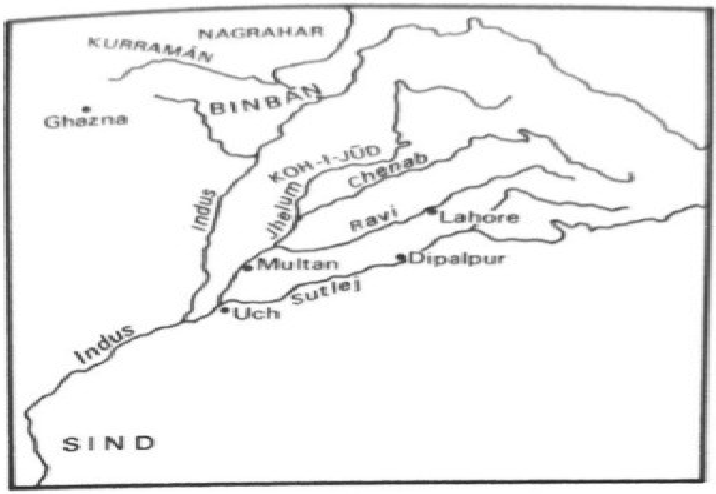
آنچه این تجربه نیم‌قرنی را برجسته می‌سازد، جایگاه سیاسی حکومت قرلق‌هاست که میان دو نیروی بزرگ و پرهیبت روزگار – مغولان از یک سو و سلطنت دهلی از سوی دیگر – قرار داشت. قرلق‌ها در نیمه دوم قرن هشتم میلادی به جایگاهی سیاسی دست

یافتند و یکی از سرا نشان، همان‌گونه که یاد شد، در سال ۷۹۹ میلادی اسلام آورد؛ هرچند پذیرش کامل اسلام در میان همهٔ قبیله فرایندی طولانی بود. به روایت آندره وینک*، حسن قرلق، فرمانده و خان قرلق‌ها، از ملازمان سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه بود و در سال ۱۲۲۱ میلادی همراه او وارد هند شد. پادشاهی قرلق‌ها در هند، نواحی بینبان و کوه جود را دربر می‌گرفت. بینبان که در حکم حلقهٔ اتصال غزنه و هند بود، اهمیت بازرگانی و راهبردی داشت؛ کاروان‌های تجاری و همچنین لشکریان مغول از این مسیر گذر می‌کردند. میان سال‌های ۱۲۲۹ تا ۱۲۳۵، حسن قرلق به خدمت سلطان دهلی درآمد و قلمروش تا ننگرهار، کرمان و غزنه گسترش یافت. اما در سال ۱۲۳۵ میلادی او با مغولان بیعت کرد و در پی آن، عنوان سلطنتی گرفت و سکه به نام خویش زد. ایلتمیش قصد داشت علیه او لشکرکشی کند، اما پیش از آن در سال ۱۲۳۶ درگذشت.

پس از مرگ ایلتمیش، حسن قرلق آرزوی تصرف پنجاب و سند را در سر پروراند و همین امر درگیری‌های طولانی با اقطاع‌داران سلطنت دهلی در آن نواحی را در پی داشت. این رقابت‌ها حسادت مغولان را نیز برانگیخت و در سال ۱۲۳۸ او ناچار شد نماینده‌ای

مغولی را به‌عنوان «سرپرست» در دربار خود بپذیرد. در سال ۱۲۴۴، حسن قرلق موفق به فتح مولتان شد، اما با نزدیک شدن سپاه مغول به فرماندهی منگوتا در سال ۱۲۴۵، ناگزیر به عقب‌نشینی گردید. چهار سال بعد، در ۱۲۴۹، بار دیگر به مولتان حمله کرد، ولی این بار هم نتوانست آن را برای مدتی طولانی در اختیار داشته باشد. در همین دوره، پسرش سلطان نصیرالدین محمد جانشین او شد. محمد قرلق در دوران بیست سالهٔ حکومت خود، سیاستی عمل‌گرایانه و مصالحه‌جویانه در پیش گرفت: از یک سو روابط دیپلماتیک با مغولان را حفظ کرد و از سوی دیگر کوشید با دربار دهلی نیز به نزاع مستقیم وارد نشود. او همزمان کشاورزی و تجارت را رونق داد و شواهد این سیاست را می‌توان در سکه‌های فراوانی دید که از رشته‌کوه نمک به‌دست آمده است. سکه‌های او نامی از خان مغول ندارند، اما در عمل فرمانروایی‌اش تابعیت از مغولان را نشان می‌داد. محمد قرلق همچنین با جلال‌الدین مسعود شاه، پسر ایلتمیش در لاهور، و نیز با عزالدین بالبن کشلوخان، فرماندار ملتان و سند — که در سال ۱۲۵۴ سلطهٔ منگوقاآن، امپراتور مغول را پذیرفته بود — متحد شد. با این همه، حکومت قرلق‌ها در بینبان که سال‌ها میانجی روابط مغول و دهلی بود، چندی پس از سال ۱۲۶۶ میلادی سقوط کرد؛ آن هنگام که بالبن دوباره بر سرزمین‌های سند، ملتان و لاهور

مسلط گردید۱. به این ترتیب، تجربهٔ حکومتی قرلق‌ها در هند گرچه چندان پایدار نبود، اما نشان داد که این قوم حتی در میانهٔ دو قدرت سهمگین مغول و دهلی، توان ایستادگی، ابتکار و تشکیل حکومتی مستقل را داشتند که پس ازین قرلقها برای همیشه از صحنه سیاست خارج شدند



Map 3. The Qarlugh kingdom
نقشه حکومت قرلقها برگرفته شده از تاریخ هند، شکل‌گیری جهان هند و اسلام جلد ۲

۱:_(هند شکل‌گیری جهان هند و اسلام جلد ۲ صفحه ۲۰۰ و ۲۰۱

*آندره وینک (André Wink) تاریخ‌نگار برجستهٔ هلندی و استاد دانشگاه است که بیشتر به‌خاطر پژوهش‌هایش دربارهٔ تاریخ هند، اقیانوس هند و گسترش اسلام در جنوب و جنوب‌شرقی آسیا شناخته می‌شود. او در سال ۱۹۵۳ در گینهٔ نو هلند (اندونزی کنونی) به دنیا آمد و تحصیلات عالی خود را در دانشگاه لیدن گذراند. سپس در دانشگاه ویسکانسین–مدیسن آمریکا به تدریس و تحقیق پرداخت.

نقش قرلق ها در دفاع از دین اسلام و موقعیت فعلی آنان

در دامان وسیع تاریخ اقوام ترک‌تبار، قرلق‌ها جایگاهی والا و نقشی مؤثر در تحولات سیاسی، نظامی و فرهنگی منطقه داشته‌اند. این قوم ریشه‌دار، با ویژگی‌های چون دلیری، هوشمندی و انس با دیانت، توانست در لحظات حساس تاریخ نقش‌آفرینی کند و نام خود را در زمرهٔ پیشگامان تاریخ‌سازی و پاسداران اسلام ثبت نماید. قرلق‌ها در آغاز به عنوان بخشی از اتحادیهٔ قبایل ترک در آسیای میانه شناخته می‌شدند. که به‌تدریج در عرصه‌های نظامی و سیاسی قدرت گرفتند و با تحرکات گسترده در نواحی ماوراءالنهر، خراسان و ترکستان چهره‌ای اثرگذار از خود به جای گذاشتند. نبرد طراز یا تالاس که در سال ۱۳۳ هجری قمری (۷۵۱ میلادی) میان سپاه عباسی و سپاه تانگ چین درگرفت، نقطهٔ عطفی در تاریخ اسلام در آسیای مرکزی بود. قرلق‌ها در میانهٔ نبرد به حمایت از مسلمانان برخاستند و با تغییر معادلهٔ جنگ، باعث پیروزی مسلمانان شدند. این دگرگونی نه‌تنها سرنوشت جنگ، بلکه مسیر تاریخ

منطقه را تغییر داد و زمینه‌ساز ورود اسلام به سرزمین‌های ترک‌نشین گردید.

ورود قرلق‌ها به جهان اسلام تنها به پذیرش دین محدود نماند، بلکه آنان خود به پیشگامان نشر اسلام و نگهبانان مرزهای عقیدتی آن تبدیل شدند. ظهور دولت قراخانیان که ریشه در میان قرلق‌ها داشت، بیانگر بلوغ سیاسی و دینی آنان بود. ستوق بغراخان نخستین پادشاه مسلمان ترک‌تبار با اقتدار اسلام را دین رسمی حکومت خود قرار داد و بستر گسترش آن را در میان قبایل ترک‌زبان فراهم ساخت. پس از وی چهره‌های همچون سبکتگین و محمودغزنوی که وابسته به تبار قرلق بودند، دولت غزنویان را بنیان نهادند و در خدمت علم، فرهنگ و گسترش اسلام کوشیدند. قرلق‌ها نه‌تنها در سیاست و جهاد، بلکه در عرصه‌های فرهنگی و ادبی نیز سهمی درخشان دارند. بسیاری از شاعران، خوشنویسان و متفکران ترک‌تبار دوران اسلامی، یا از قرلق‌ها برخاسته‌اند یا در سرزمین‌های زیر سلطه‌ی آنان پرورش یافته‌اند. این حضور مؤثر، باعث شد تا زبان، هنر و فرهنگ اسلامی در میان ترکان و اقوام آسیای میانه جایگاه ویژه‌ای بیابد. آخرین اثری هم که پس از سقوط قراخانیان بواسطه حکومت

مغولان از حکومت قرلقها در منابع می یابیم باز هم مربوط به دوره مغولها می شود که بصورت مفصل در موضوع قبلی بیان کردیم. در حقیقت بعد از چنگیز و حمله مغول نام بسیاری از اقوام مطرح از بین رفت زیرا چنگیز توانست تمام اقوام مغول و ترک اطراف خود را مطیع خود گرداند و بزرگترین امپراطوری جهان را تشکیل دهد، این اقوام از جمله قوم قرلق ازصحنه سیاسی و تاریخی بیرون رفتند، اما همچنان به زندگی خود در محلهای جدید ادامه دادند.

در روزگار معاصر بازماندگان قوم قرلق در کشورهای افغانستان، ایران، حلب سوریه، پاکستان، ازبکستان، قرقیزستان، قزاقستان و چین (به‌ویژه ناحیهٔ سین‌کیانگ) پراکنده‌اند. برخی از ایشان در دل جوامع دیگر مستحیل شده‌اند، اما هنوز هویت قرلقی در میان گروه‌هایی از این مردمان حفظ شده است. با وجود فشارهای سیاسی، مهاجرت‌ها و چالش‌های فرهنگی_ روح دیانت، دلبستگی به تاریخ، و تعلق خاطر به میراث نیاکان همچنان در میان آنان زنده است.

اقوام اوزبیک و هزاره

با اینکه بیان این مطلب ربط مستقیمی با کتاب «ظهور قرلق‌ها از طلوع تا تجلی» ندارد، اما برای شفاف‌سازی، این توضیح مختصر آورده می‌شود:

معرفی اوزبیک‌ها، هزاره‌ها

در نگاه بسیاری، اوزبیک‌ها، هزاره‌ها و قرلق‌ها یکسان پنداشته می‌شوند، حال آنکه هر یک پیشینه‌ای ویژه و هویتی مستقل دارند. تاریخ نشان می‌دهد که این سه قوم، هرچند در مسیر حوادث بزرگ آسیای میانه گاه در کنار یکدیگر ظاهر شده‌اند، اما ریشه‌ها و سرگذشت های متمایزی داشته‌اند.

اوزبیک‌ها:

نسب اوزبک‌ها به محمد شیبک خان (شاهی بیگ خان، شیبانی خان و شاه بخت خان) می‌رسد. شیبک خان بنیان‌گذار سلسله شیبانی بن بوداق سلطان بن ابوالخیر بن دولت شیخ بن ابراهیم اغلن بن فولاد اوغلن بن منگو تیمور بن بادکول بن جوجی بن چنگیزخان بود. او در اوایل سدهٔ شانزدهم میلادی توانست در ماوراءالنهر قدرت بگیرد و دولت ازبکیان را بنیان گذارد. اوزبک‌ها با روحیهٔ

جنگاوری، توان سازگاری با شرایط دشوار، و علاقه به موسیقی و هنر، جایگاهی برجسته در فرهنگ و سیاست منطقه یافتند. از همین رو، بیشتر پژوهشگران ریشهٔ اوزبک‌ها را به مغولان و شاخهٔ جوجی پیوند می‌دهند. بنابراین، اوزبک‌ها قومی هستند که هویت سیاسی و قومی‌شان پس از دورهٔ مغول شکل گرفت.

قابل توجه عزیزانی که به زبان اوزبیکی تکلم میکنند و در عین حال قرلق هستند_ باید عرض شود اکثر مردمان اوزبک که در افغانستان، پاکستان و کشورهای مجاور امرار معاش دارند و به زبان اوزبیکی تکلم می‌کنند نژاد قرلقی دارند، چنانچه قبلا ذکر شد که زبان اوزبیکی یک لهجه‌ی زبان قرلقی است و زبان تعیین کننده نژاد یک فرد نیست، همانطور بنده ترک قرلق هستم ولی به زبان فارسی حرف میزنم، مینویسم و شعر می سرایم، و این فارسی حرف زدنم هیچ ربطی به نژادم ندارد.

هزاره‌ها:

درباره هزاره‌ها، از دوران پیش از اسلام هیچ سند روشن در دست نیست. اما از قرون میانه به بعد، نام هزاره در متون تاریخی ظاهر می‌شود. بسیاری از نویسندگان آورده‌اند که «هزاره» عنوانی بوده است برای گروه‌های هزارنفری در سپاه مغولان و سپس در اردوی

زرین که در ماوراءالنهر تشکیل شد. در آنجا، اقوام گوناگون ترک و مغول از جمله قرلق‌ها درهم آمیختند و از دل همین آمیزش قومی و نظامی، جامعه‌ای پدید آمد که بعدها به نام هزاره شناخته شد. هزاره‌ها به مرور زمان به یکی از مردمان شاخص خراسان و افغانستان بدل شدند و با میراثی چندلایه، بخشی از سیمای تاریخی منطقه را شکل دادند.

و من الله توفیق

درباره نویسنده این رساله

خبیر عاصی، جوانی پژوهشگر و شاعر از ولایت کندز و ولسوالی علی‌آباد است؛ متولد پنجم قوس ۱۳۸۲ هجری خورشیدی. مسیر ادبی او از سال‌های نوجوانی آغاز شد و خیلی زود قدم در راه شعر گذاشت. تا امروز سه مجموعه شعر منتشر کرده که هر کدام بازتاب احساسات، دغدغه‌های اجتماعی، عشق و نگاه او به زندگی‌اند.

اثر حاضر، چهارمین کتاب اوست؛ اما برخلاف آثار قبلی که در حوزه شعر بودند، این‌بار وارد عرصه تاریخ و هویت شده است. «ظهور قرلق‌ها از طلوع تا تجلی» تلاشی است برای بازخوانی نقش و جایگاه یکی از مهم‌ترین اقوام ترک آسیای میانه، یعنی قرلق‌ها، در تاریخ سیاسی، دینی و اجتماعی.

هدف او در این مسیر، پیوند دادن ادبیات و تاریخ است؛ تا هم زیبایی کلام حفظ شود و هم میراث گذشتگان در ذهن امروز و فردا زنده بماند.

ظهور قرلق‌ها

از طلوع تا تجلّی

پژوهشی در هویت و تاریخ قرلق‌ها

تألیف: خبیر عاصی